الآثار المولوية في الأدوار السلجوقية

2

هدیهٔ دوستانهٔ مترجم بکامل الحال و القال حضرت استادِ
معظم وزیر معارف دولت محترم هندوستان آقای
ابوالکلام آزاد تقدیم میدارد
از محمد الحسین [illegible]
قونیه ۲۵ رمضان المبارک ۱۲۷۷

مکتوبات مولانا جلال الدین



مثنوی شریف که آخر تألیفات حضرت مولاناست، همچو ذات شریف خود صیت بلند او جهانرا پرکرده است. و همچو وجود مبارک آن حضرت درعالم حکمت وعرفان مثل آن کتاب هم نیامده است، بندهٔ فقیر دربعض تألیفات خود این معنی‌را آن قدر که عقل و احاطهٔ خودم برسد بسط کرده، حتی دراین باب رسالهٔ مستقله بنوشتم. از بهر آنان که کتاب مثنوی را مثلاً همچون تألیفات شیخ محیی‌الدین عربی ارباب تصوف پندارند. مثنوی کتاب حکمت و عرفانست. کتابیست که هرکه این‌را خواند و اسرار معانی وحقایق اورا داند. انسان کامل شود. اززمرهٔ حکما و عرفا باشد. شخصی بسیط را نکته‌دان، دوربین، کاشف اسرار، مظهر انوار ابرار و واصل جهان دیدار کنند. آنچه دیگران درآینه بینند، این مثنوی‌خوان دیشان درخشتی بیند. و دراین عالم جنات بهشتی بگذراند. و طالبان قدردانرا برهمه مطالب عالیه برساند والسلام.

بعد ازمثنوی بزرگترین آثار مولانا (دیوان کبیر) است که درهر حرفی از حروف هجا دیوانی گفته و ازمجموع آن دیوانها یك دیوان کبیر بوجود آمده است که همه ابیات او بالغ بر پنجاه‌هزار بیت است. صاحب (مجمع الفصحا) درباب شاعری مولانا باصابت بیان چنین گوید که: درمیان فصحای فارسی زبان عارف‌تر همچون مولانا هرگز نیامده‌است دراین باب ذات شریف او یگانهٔ آفاقست. و از دیوان کبیر برای دلیل مدعای خود درقطعهٔ یك دیوان مختارات خودرا درآن اثر مفصل بنویسد و درجای دیگر باز دراین موضوع معاودت نماید دیوانی دیگر هم باز بنویسد.

بعدازاین دو اثر مبارك آنچه درمیان عارفان عاشقان شهرت یافته‌است، کتاب (فیه مافیه) است که بعضی ازمحبان بترکی ترجمه کرده‌است. غیرازاین آثار شریفه حضرت مولانارا رساله‌ایست که آنرا به (مجالس سبعه) نامیده‌اند نیز آن حضرت را کتابی دیگراست که اورا (مکتوبات) می‌گوییم که آن حضرت برخی از اعاظم و اکابر را و محبان عاشقانرا و اولاد ویاران خودرا نوشته‌اند: این هم کتابی مدون شده است.

چاپخانهٔ ثبات — استانبول ۱۳۵۶

مولانا را زبانیست وبیانیست که : این فقیر ناچیز درهیچ یکی از اعاظم عرفای فصحای فارسیه ندیدم. واین ثروت معانی و وفرت مضامین ولایتناهیٔ معارف حقائق‌را درهیچ آثار عرفا ندیدم. وتوانم گفت که آثار معارف عرب و عجم نیست که گزیده‌های آنان از پیش چشم این درویش نرفته است. هرگز دل دانا نگوید که فلان ذات، یا فلان کتاب، مثل مولاناست، یا مثل مثنویست. والحاصل مولوی را زبانی، مثنوی را بیانی‌هست که هرگز آنانرا مثال وهمال نتوان نمود والسلام. این معنی تنها فکر این درویش نیست. همه اعاظم وعرفا که مثنوی خوان و مثنوی‌دان بوان گفت، این معنی‌را بزبانهای گوناگون گفته اند. این دلیلیست که بمدعای ما کفایت کند.

《فیه مافیه》 و 《مجالس سبعه》 را اسان و بیان همانست. بزبان عارفانه، بادلائل گوناگون وافادات جاذبه وآیات واحادیث واقوال کبار و وجایز ابرار طالبان عاشقان را براه حق ارشاد کنند. اگر از این دو اثر نیز فرقی باریك بجویم. خواهیم گفت که 《فیه مافیه》 عاشقان درویشانرا خطاب کرده و نشئهٔ معارف دروغالبست. اما 《مجالس سبعه》 درمحضر خلق ایراد فرموده اند. وبناءً علیه، موعظه آمیز افتاده است. اما درین هر دو نیز نشئهٔ مولانا نمایانست.

اما 《مکتوبات》: اینها را بهمه ذوات عالیه از صنوف امرا ومأمورین وکتاب وتجار و اشراف و سائره نوشته‌است. مضمونش توصیه‌های گوناگونست دربعضی ار مکتوباتش و از دیگر آثار ومناقب نموده شود که: مولانا هرگز نیاز والتماس کسی را نتواند رد کردن و بناءً علیه توصیه‌هایش به نهایت التزام وحتی بعضی ازان درجاشئ اصرار نموده آید. یعنی: این را تو قادری، بکن و در ضمن این قبیل نیازها آیات واحادیث و سائره ایراد کند ومنافع صوریه ومعنویهٔ خیرات و حسنات را، حتی بکلمهٔ طیبه دل بدست آوردن را بزبانی نوشین بفهماند. درمیان این مکتوبات مکتوبی مختصرهست که به هر دو پسر خود یعنی سلطان ولد بهاءالدین و چلبی علاءالدین را نوشته اند، آنرا شاه اثر خواهیم گفت.

بادیٔ تسطیر این مقدمه استادیست، حکیم از خانمان مولانا حکیم شفائی مخلص وبه «فریدون نافذ» بنامست. از جهت فرط نسبت خود بجانب حد پاك خویش؛ این دو کتاب 《مجالس سبعه》 و 《مکتوبات》 طبع ونشر کرده اند. از دیرست که این حکیم جسم وجان یعنی فریدون مثنویخوان این فقیر حقیر را توجهی بسیار نمایند؛ بدین دو اثر را مقدمهٔ نوشتن طلب کردند و من بنده نیز این چند صحیفه را برنك سیاهی تسطیر کردم.

توانم کفت که : لسان وبیان ؛ درآثار مولانا چنانچه موجب موضوعش تنوع کند ، آنان که ﴿ دیوان کبیر ﴾ را مطالعه‌کنند، ببنندکه بزبان عاشقانه وبشرط آنکه موافق شود به مدلول لفظ (غزل) مثلاً کسی درآن شعر جانان را باهمه اوصاف او ، و بر اصول شاعرانه توصیف کند ، سراپای وجودش را بانواع تمثیلات و تشبیهات و استعارات و انواع دیکر یاد کند ومعاشقهٔ خویش باجانان چه کونه شد ودران زمان از درد عشق‌چه‌ها کشیده وچه‌کونه آلام ومجاهدات دیده الی‌آخره درهر غزل بعضی را ازان حالات عاشقانه بکوید ، و بانواع تزیینات وتنویرات نقش ونکارش اتمام فرماید . یعنی کرچه دراندازهٔ مقام معلای خودکوید ، لیکن هرکس بیند که اینها همه اشعاریست عاشقانه وادیبانه وبس ، ونیز بینند که حضرت مولانا پیش ازانکه شعرکوید ودرهمه وادی غزل‌سراید آثار ادبیهٔ عربیه را ودواوین مشهورهٔ فصحای عرب را دیده وخوانده‌است. در دیوان شریف جابجا مضامین نادره ونکات باریك ایشانرا باتصرف رنکین دراشعار خود ابراد کند ، وبعضاً مصرعی ویا بیتی ازیشان تضمین‌کند . کذالك در ادبیات فارسیه نیز آثار مشهورهٔ اساطیر عجم را سراپا خوانده است. چنانچه این معنی درنزد آنانکه آثار ادبیهٔ این دو زبانرا تتبع کرده‌اند ، همچو آفتاب جهانتاب ظاهر وبدیدار شود چنانکه صاحب ﴿مجمع الفصحا ﴾ فرماید : درزبان فارسی آنچنان که به تعبیری (غزل) استحقاق یافته‌است. دربار غزلسرایی را حضرت مولانا کشاده ودرهر وادی بسیار غزل فرموده ومجموع آثار دیوانی عظیم شده است . باقی شعرا درین باب دواوینی بوجودآورده‌اند.

اماچون برمبحث ﴿ مثنوی ﴾ بیاییم . باید کفت که : کرچه ادبای فارسیه دروادیهای کوناکون مثنویات بنوشته اند . چنانکه همه فارسی خوانان ما می‌دانند وبرخی از اساطیر ادبا (خمسه) ها کفتند ودیکران آنانرا جوابی بوجودآورده ، لیکن هیچ یکی ازیشان بر سرپای مثنوی نرسیده است . وهیچ شاعری دراین باب تجربت قلم نکرده است تنها این را کرده‌اند که باکمال خشوع وحیرت این شش دفتر مثنوی را باختمات بسیار تلاوت‌کرده اند و ازدریای مثنوی بقدر زورقچهٔ خویش نصیب آورده اند ، اما هرکنز هیچ یك ازیشان به جهت تنظیر مثنوی نرفته اند ، چه‌کونه روند که راهی که همان مولانا رفته‌است هیچ‌کس آن راه را نرفته و ندیده ونشنیده اند . نمی‌بینی که بسیار اعاظم مولانا را همچو دیکر شعرای صوفیه پندارند . و مثنوی را کتابی از قبیل کتب صوفیه توهم کنند . چنانکه درمناقب نویسند ؛ مولانارا درآخرت هم نفهمیده اند . مولانا باچه زبان کوید و باچه کونه تعبیرات افادهٔ مرام می‌فرمایند. دیکران را این زبان وبیان‌نیست ؟ ابن فقیر؛ بدان سؤالرا به ادات نفی حواب خواهم‌داد .

تقریض استاد دانشور و عالی همت حسین دانش بك

جناب دوکتور (فریدون نافذ بك) که «مکتوبات» و«مجالس سبع» مولانا دراثر قدردانی واهتمام ایشان بزیور طبع آراسته شد نوشتهٔ درآن باب ازبنده خواسته بودند. لهذا مقالهٔ ذیل را که موضوعش مختص باوصاف نویسندهٔ بزرکوار کتابهای مذکوراست تقدیم میدارم:

بسم الله تعالی

سر پنهان است اندر زیر و بم — فاش اکر کویم جهان برهم زنم
آنچه میکویم بقدر فهم تست — مردم اندر حسرت فهم درست

کسانیکه بوجود یك روح مستقل درنفس انسانی قائل نیستند و پای از عرصهٔ مادیت فراتر نهاده اند وعقلشان هنوز پابسته بزنجیر منطق وحواس وشعور طبیعی و سائر قوه های جسمانی‌است بیشك منکر مقام جلیل حلال الدینند ودرسخنان اوجز جوش و خروش یك عارف شیدا چیزی نمی‌بینند. اما برکسانیکه دیدهٔ دلشان با نور علم لدنی بیناست و برای کشف حقایق بزرك دمادم مظهر فیض وحی و الهامند مبرهن و هویداست که مولانای رومی حقیقتهاییرا فاش میکند که بهرکسی نمیشود اظهارکرد و روی سخن او برکسانیست که نفوذ نظر دراستکناه اعماق روح انسانی دارند و بوجود یك عالم باطنیٔ دیکری درعین جسمانیت بشری معتقد میباشند یعنی ازمشعل توفیق الهی روشنائی میکیرند و در تاریکی قدم نمیزنند.

اکر حالات این اشخاص بزرك همواره بریك نمط نیست و اطوار کوناکون در زندکانی نشان میدهند این امریست بسیار طبیعی. زیراکه از حبوب درست هرکز نبات نرویده‌است. باید نخست حال وشکل دانه درخاك بکردد تا قابل نشو ونما شود. باید اول ازدست‌خویشتن برهند تا با حق وحقیقت آشنا کردند. ایشان برای نغمه‌سرایی محتاج زیر وبم نیستند. کاهی باواز مرغی یا بزمزمهٔ آب جویی بناله می‌افتند. باقتضای احساسات رقیقیکه دارند جهان را پر زعشق وشور

این دو اثر (مجالس سبعه) و (مکتوبات) از جهت تاریخ اسلام وتاریخ مولویان و معارف اسلامیه و ادبیات و از راه تربیت نورسیدگان و تحلیهٔ ایشان بانواع عرفان و ظرافت و نکته‌دانی وباریك حوانی بسیار نفعی دارند. دعا کنیم که این نوباوهٔ کلزار مولوی پسر پر هنر ما فریدون امثال این دو اثر را که هنوز زیور طبع آراسته نشده‌است: طبع و نشر کند. وجهان انسانیت را خدمات نافعه یاوری کند. ان شاء الله تعالی

فی ۱۲ ربیع الاول ۱۳۵۵ ولد چلبی



از آثار مولانای جهان عرفان محمد جلال الدین زراك این (مکتوبات) همچون مثنوی ودیوان کبیر درنزد همه کس معلوم ومشهور نیست قیمت وچگونکیٔ این کتاب از مقدمهٔ دانای بزرگوار ولد چلبی ازبوداق ،بعوث قسطمونی فهمیده میشود.

این نسخه را از کتبخانهٔ نافذ پاشا که ملحقست بکتبخانهٔ سلیمانیه دراستانبول مقید درفهرست با نمره [۱۰۵۵] استنساخ کردیم و آن دو نسخه را که در «کتبخانهٔ اونیورسیته» موجودست با نمره [۲۰۷۰/۴۲] و [۱۹۱۶/۲۸] دیدیم و مطالعه کردیم اگرچه نام نویسنده وتاریخ تحریر درنسخهٔ نافذ پاشا مضبوط ومحرر نبود از خط وکاغدش نمایاست که نسخهٔ قدیم و از دیگران صحیح ترست و هر سه نسخه فرقی مهم ندارد جز آنکه بعضی مکتوبها دراین دو موجود نیست.

درچاپ این کتاب مستطاب خدمت تصحیح همچون (مجالس سبعه) بعهدهٔ این فقیر مفوض کشت.

هر چند ورزش نمودم که از سهو وخطا وارسته‌شود میسرنشد چشم دارم که اصحاب دانش وبینش معذور دارند وعفو نمایند.

باعث مشغولیٔ این بنده باچنین کارخطیر وفرخنده طابع‌وناشر این کتاب ادیب حکمت نصاب بای فریدون نافذ را شکران بی‌پایان عرضه دارم خدا از ما و او خشنود بادا.

مصحح: مأمور کتبخانهٔ حاجی‌سلیم آغا

دراسکدار

احمد رمزی

ومستی می‌بینند و آنچه را که زمینگیران ودلکوران مشاهده نمیکنند ایشان بفروغ هدایت ربانی کشف مینمایند . آری :

پریشان شود گل بباد سحر نه هیزم که نشکافدش جز تبر

از اینجاست که عطیهٔ وحی در دنیا نصیب مردمان بزرگ است و رشتهٔ وحی و الهام هرگز بریده نیست . یکی آن را میگیرد و بنوبت خود بهر شخص قابلیکه میخواهد میدهد و این سلسله مادامت الادوار دوام دارد. چنانکه حضرت پیر معنوی گوید :

گفت پیغمبر که نفحتهای حق اندر این ایام میآرد سبق
نفخه آمد مرشما را دید و رفت هر کرا میخواست جان بخشید و رفت

تا روزیکه دائرهٔ علوم وفنون وکشفیات و اختراعات درعالم تمدن باندازهٔ وسعت یابد که اذهان و عقول مردم استعداد کامل بشنیدن حقایق علوم باطنی کسب نماید و بکلام (لوکشف الغطاء ما ازددت یقیناً) گویا شود . مردم هنوز درحسساسیت باطنی این مرتبه را نیافته اند . چنانکه شیخ هادیٔ سبزواری میگوید :

موسیٔ نیست که دعویٔ انا الله شنود
ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست.

فی الجمله ، مولانا چه در مثنوی، چه در دیوان کبیر، چه در شمس الحقایق، چه در فیه مافیه و چه درمکتوبات وغیرها این را تعلیم میکند که حیات انسان عبارت از همین چند روزه توقف دراین تودهٔ خاك نیست و رجعت ارواح بروی زمین برای چیدن ثمرهٔ اعمال گذشتهٔ خویش یکی از قوانین لایتغیر طبیعت انسانی است و تا مردم باین نگروند حلی وجوابی بمسألهٔ آلام و مصایب بشری و بهزاران مسائل غامضهٔ حیات پیدا نخواهند نمود . چنانکه خود مشارالیه گوید :

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست
چرا بدانهٔ انسانت این گمان باشد ؟

بنده بحصهٔ خود از جناب دوکتور (فریدون نافذ بك) که همت بطبع و نشر «مکتوبات» و «مجالس سبع» مولانا گماشته وآنها را در دسترس ارباب فضل گذاشته‌اند تشکر میگویم وتوفیق ایشان را درنشر وتکثیر اینگونه مؤلفات مفید از خدای میخواهم .

آنقره، ۱۹ حزیران ۱۹۳۷ . حسین دانش

الله مفتح الابواب

باری تعالی چون خواهد که عنایت ولطف و نصرت و دولت و سعادت را بر بندهٔ از بندکان خویش مقیم و پیوسته کرداند او را توفیق شکر دهد که اکر صد بار تلخی بذورسد و یکبار شیرینی آن یك شیرینی را صدبار بصد عبارت بصد مقام بازکوید وآن صد تلخی را یکبار هم بازنکوید الا تلخی فراق یاران دین که افغان کردن از فراق یاران دین‌تسبیحست وقرآن خواندنست وسنت انبیاست صلوات الله علیهم که ایوب علیه السلام باچندان رنج که هیچ دل طاقت ندارد عظمت بلای او شنیدن باآن همه زبان او شکر دران هشت سال روزی خالی نکشت چو درفراق یار دین یعنی عیال اوکه همنفس و هم درد او بوذدردین بدورسید فریاد برآوردکه ﴿ مسنی الضر ﴾ قدر یار دین مرد دین داند قدر وذوق یاران دین هرك خواهدكه آموزد ازفرزند اعز امیر سپاه سالار عالم عادل مفضل نجم الدین دین پرور خدای ترس حلیم کریم روح الامرا مقرب الملوك والسلاطین المستغنی عن الثناء لشهرته فی‌الدین والصدق والصفاء والیقین حق علیمست وکواهی دهدکه آن فرزند عزیز چنانك درین سفر دراز غریب بوده‌است درشهر خویش ومیان خویشان وتحمل خویش هم غریبست خدای می‌داندکه این پدرازآغاز دولت عالم آرای شهریار راستین النادر بین سلاطین‌الاولین والآخرین بحرالعدل والاحسان مهدی الرحمة فی‌آخر الزمان عمت مناقبه فاستغنی عن‌الشرح والبیان اخاف علیه من عیرة الرحمان والاالثنیت علیه ببعض مایلیق باقباله واقمت البرهان خلدالله سلطنته و جدد دولته ماتجدد الجدیدان انه المجیب المستعان طبعاً وعشقاً ازاندرون دل وجان هوا خواه دولتش بوده ام لله تعالی بی‌علتی اکرچه ملازم صورت نبوده ام ملازم هوا خواهی ودولت جویی بوده ام دران حضرتی‌که همه حضر تها دم بدم محتاج ومدد خواه ودریوزه‌کرآن حضرتست واین عرض دوستی وهواخواهی بدستوری وفرمان صدر رسالت صلی‌الله علیه وسلم افتاذکه یکی از صحابه بخذمت رسول نشسته بود بزرکی از در مسجد کذرکردآن صحابی

این رسائل عالی و وسائل معالی ومکاتبات همایون ومراسلات میمون که برانواع فواید و فحاوی محیط وحاوی تواند بود درر و غرر و جواهر منورست که از بحار زخار علوم الهی و معارف نامتناهی حضرت خداوندکار سلطان اعاظم المحققین کاشف حقایق الانبیا والمرسلین شارح رموز الاولین والاخرین مولانا جلال الله والحق والدین قدسنا الله بسره المقدس بلفظ مبارك گوهربار هرساعت وهربار درسلك کلك کشیده اوقات مهمات بخدمت امرای کبار که درآن عصر بصدق صادق واعتقاد موافق محب خالص ومرید مخلص آن حضرت بود رقم اخلاص‌درصفحهٔ دل وسینهٔ بی‌کدورت کبر وکینه نکاشته سیرت مخالفت می‌ورزیده‌اند ارسال می‌شد وهر یکی بمطالعه مشرف ومباهی کشته امتثال می‌نمودند ومفاخرت می افزودند



تا هر دو ملکش از دیگران بیفزاید ومخلد شوذ «ومن یتوکل علی‌الله فهو حسبه» و هر سطری از این نامه نکته ایست که شرح می باید کردن تا ظاهر بینی بفهم رکیك خوذتاویلش نکنداما ازعیب تطویل تر سانم و از خذا خواهانم که بر خاطر عاطر وضمیر منیر واضح ومکشوف کردد «انه ولی الاجابة ودعوة المخلصین مستجابه آمین یارب العالمین»

﴿ ۲ ﴾

الله مفتح الابواب

ملك تعالی جل‌جلاله که مالك الملکست یکی را بملك دنیا مخصوص کرداند وتاج عزت بر فرق او نهد وبر تخت مملکت نشاند وبقاع وبلاد را مسخر ورام فرمان واشارات او کرداند ودلهای سرکشان را طوعاً وکرهاً خاضع و منقاد او دارد و خزاین و عساکر را فدای مرادات اوکرداند تا بلطف خزاین وقهر عساکر مکافات هوا خواهان ملك خوذکند وصدر منبر ونقد نقره وزررا بنام والقاب وخطبه وسکه او مرسوم کرداند و در زمان اندك این همه رقوم عجب‌را که بر لوح خاك مهندس قدیم نقش‌کرد هرشبی محوکند که «فمحونا آیة النهار» [۱] تا در بی‌خبر شب نه امیر ماند نه‌مامور نه حاکم ماند ونه محکوم نه ملك ماند و نه مملوك تابدانند که این خطوط محکوم‌دست مهندسیست و چون بویی نبردند بشب مرك بکلی محوکند تا همه را معلوم شوذ که این غواص ملك نا پایدار نمونه‌ایست واصطرلابیست از بهر اعلام ملك پایدار تاج وتخت وعسکر ومخزن پایدار که هرخیالی نمونهٔ حقیقیست وهر خوابی نمونهٔ تعبیرست ومصروف بوذن همت عالی ملکانهٔ پیغامبرانهٔ ملك الامراء بروانهٔ معظم وشوق او بلقای حضرت لایزال واجتهاد ورضا طلبی ودلداریٔ فقرا و عاقبت اندیشی واعتماد بوعدهای حق خوابیست که تعبیر این علو مرتبت وکمال عنایت وحسن عاقبت آن یکانهٔ حضرت ادام الله علوه است خصال خوب او کواه کمال او ست این سعادت توفیق که بخشیده استش بی نهایت وبی انقطاع بازلطفهائی فرموذ درحق فرزند اعز صدر الدین معلوم شد شکرها کفته آمدامید داشته می‌شودکه در تأخیر نیفتدکه فی‌التأخیرآفات الخیرلایؤخر عجلو بالصلوة قبل الموت نواب می‌کویندکه ازکجا دهیم وچون کنیم حضرت می‌کوید

استاذ عشق است جوآنجا برسی   او خوذ بزبان حال کوید چون کن

چارهٔ نفس‌خود وفرزندان خودکه عدوی اند وعدوی جان وایمان وی‌اند ومانع وحجاب وی اندبصد لون می‌تواند کرد وچارهٔ اهل حق ونکو بندکان ونازنینان حق‌که از بهر امتحان حق‌تعالی ایشان‌را

---

[۱] اللیل نسخه.

کفت یا رسول الله من از دل دوست می دارم این عزیز را که کذشت رسول علیه السلام فرمود که بروا اورا اعلام ده و اکر حکمة و سر این اشارت را درقلم آرند درازتر شود مقصود دیکر آنك هر باری لطفی ورحمتی و پادشاهی از جناب مستطاب شاه عالم اعلی الله رایته نوبنو بسمع این پذرمی رسید شاذ می شدم از دو وجه یکی فرط محبت وهواخواهی که محب هرکز دربند کمال ونیکونامی محبوب باشد وبدان شاذ باشد واین مسئله ایست از درس مدرسه عشق نمی‌توانم در این غلوکردن که سیلاب این بحث مرا در رباید ونامه را وهم نویسنده را شیخ المشایخ حسام‌الدین امین القلوب ادام الله برکاته که درین مدت یکدم ازدعا وثنا خالی نبوده است دیکر موجب‌شاذی این پذر بآوازهٔ احسانهای این شاه اعلی‌الله دولته این بوذی که کفتمی الحمدالله که محبت وهواخواهی من این اقبال‌را لازال متضاعفاً بموقع ولایق افتادزین از صفای جوهر محبت باشد که محبت او بر جوهر لطیف افتد زیرا هرکه هست درهجده هزار عالم هریك محبت و عاشق چیزیست شرف هر عاشقی بقدر شرف معشوق اوست معشوق هرکه لطیفتر و ظریفتر و شریف جوهرتر عاشق او عزیزتر «شعر : ضروب الناس عشاق ضروباً .˙. فاکرمهم اشقهم حبیباً» مرغ روز را برمرغ شب ترجیحست چندانك نور را بر ظلمت که آن عاشق نور آفتابست ومرغ شب عاشق ظلمت و شرح این مسئله هم اطناب عظیم و شاخ و بیخ بسیار دارد «شرح الله صدورکم و ایدکم بروح منه» ازجمله آنچ فال کرفتم بربالا کرفتن آتش اقبال و دولت شاه عالم وغالب شدن شمشیر نفاذ فرمانش انفذها الله و امضاها و اعلاها مادامت‌الشمس وضحاها یکی آن بود که آفتاب عنایتش بر بنده اش فرزند عزیز روح‌الامرآ وافصلهم نجم الدین لازال نجمه مستنیراً من شمس دولة سلطاننا فضله‌الله علی‌السلاطین بالاقبال والکمال وحصول الآمال افزون شد و اورا مخصوص ترکردهم دربارکاه حکم وپایهٔ تخت وهم دربارکاه حلم ورحمت دل مبارکش خوذچه جای اینست که خوذ جمله اشارات واندیشهای شاه عالم خجسته‌است وهمایون ومیسر اقبالست دم بدم که همه خاطر مبارکش سوی ضعیفان ومظلومان نکران وچشمش سوی داذخواهان ومحتاجان ملتفتست لاجرم نظر عنایت ﴿من جاء بالحسنة﴾ بجانب جاه ودولتش نکران باشد و ارعیرت الٓهی بود وعنایت که این همه بی‌مرادیها بدولتش درین مدت راه یافت تار جوع دل مبارکش ازهمه سلاطین بحضرت سلطان سلطانان جل وتعالی دم بدم افزون باشد حضرت حق بانك برزد بملك دنیا که برهنه شوپیش شاه تا عیبهای بی‌وفائی ترابیند وفروشوی از خود جیفهٔ ورقهٔ خود را بآب مکروهات تا آنچ شاهان دکررنك فنات را در آخر دولت خوذ دیدند وعشق بازیها باتو ومهر پیوستن باتو پشیمان شدند این شاه دراول دولت ببیند ودل مبارك تمام درحضرت ما بندذ

[آتیك به قبل ان یرتدالیك طرفك انما امرنالشیء ادردناه ان نقوله که کن فیکون]
اسباب لطیف ظریف فراهم آورد که دیدهای تشنه بدیداو آن فرزند مسرور روشن کردد « انه علی
دلك قدیر وبالاجابة جدیر » آنچ از نفقات کم باشد علینا وآنچ دربایست آن فرزندست حوالینا طمعست
که تاخیر نفرماید

قال النبی صلی الله علیه وسلم « ان لله فی ایام دهرکم نفحات الافتعرضوا لها »

نزد محققان این نفحات انفاس برادران دین است که سبق یافته اند بر برادران دیکر انفاس ایشان
ونظرهای ایشان وآمیزکاری باایشان نفحات ومواهب وعطایا وخلعت حق است غنیمت داشتنی است
وعیر آن را سهل داشتن عین آنرا عنیمت داشتن است

شعر : بر مدار از مقام مستی پی — سرهما نجابنه که خوردی می

مستان سلامت می کنند آن مستان هزارند یکی اند علیك السلام آن باشد که بیایی نی آنك ازدور
بکویی وبنویسی بلك بدان وصال که دریك خانه ایم قانع نبایدبودن بلك بدانك دریك پیرهن جمع
باشی قانع نباید بودن که پشیمانی آرد باری جل جلاله که جامع احباب ومؤلف اصحاب ومزیل احزان
ورافع هجرانسـت وکارساز زمین وآسمان عالمست وشاهدست «وکفی بالله علیماً شهیداً » که اکر ممکن
بودی دراین مدت وفرصت دست دادی وموانعی که درقلم نمی آید وپای بندهای محکم که خاطر روشن
برادر اعز فخر المدرسین والمعیدین اعلم اعدل امجد اسعد اشرف اورع اروع افضل اکمل مجد الائمة
سراج الامة ملکی الاخلاق صفی الاعراف النجم الزاهر والبدر الفاخر مع بقیة القابه واوصافه
الاصلیه الحلیة ادام الله علوه وفضله وتوفیقه وارشاده الی سلوك احسن السنن وتقبل حسناته وتجاوز
عن سیآته واسبع علیه کراماته وضمیرمنیر خیراندیش شفقت پیشه سخاشعار وفادثار مبارکش داند که
حق تعالی چه موانع وپابندها پیش نهد چون چیزرا محبوس کرداند و وابستهٔ جای کند بندی نه ازآهن
نه ازتخته نه ازموکل نه ازشهر بدالا بندهای روحانی که از بندهای آهنین مخلص بود و از موکلان
ترك کریختن ممکن بود واز آن روابط روحانی که

[انا جعلنا فی اعناقهم اغلالاً]

این اغلال روحانیست که نامش قضا وتقدیرست درکردن خاص وعام تابك کام توانند از محکوم
و مقدور بیرون نهادن که اکر چنین موانع نبودی برین برادر صد بار عزم کرده ام ومستعد شده ام
تابدان مقام آیم بخودیٔ خود بی رسالت وبی کتابت ازبی صبری وکثرت اشتیاق وطول فراق

وکدت اطیر من شوق الیکم — وکیف یطیر مقصوص الجناح

توقع از وفاداری وبرادری وحسن عهد ومودتی ورابطهٔ که بقلم شرح نتوان کرد ونه زبان دربیان

حواله کرد بکسانی‌که ایشان دعویٔ محبت حق می کردند و قرآن و اوراد می‌خوانند بامنافقان کفتند [انطعم من لویشآء الله‌اطعمه] جنین خدای که ایشان دعویٔ اختصاص می کنند بوی نمی‌تواند مهمات خاصان خودرا برآوردن که بغیر حواله می کند جواب می‌فرماید که :

[ولله خزائن السموات والارض ولکن المنافقین لایعلمون]

نمی‌دانند که از بهر ابتلاست که رضای این بندکان مارضای ماست که مارضای خودرا دررضای ایشان پنهان کرده ایم اکر بحیل بهفت آسمان برآیی رضای من نیابی ابلیس وار درمقام قهرباشی واکر تاپشت کاو وماهی فرو روی درتواضع هوا وهوس خود رضا نیابی

[قال ماوسعنی ارضی وماوسعنی سمائی وانما وسعنی قلب عبدی المؤمن]

ورضای حود ورضای ایشان نهاده ام رضای ایشان جوکه عافل ومفبل آنست که هرچیزی را انجا بجوید که من نهاده ام

شعر : از صدف در طلب زاهو ناف دل زمردان طلب زادان لاف

والباقی مکشوف ومعلوم الله الله الله درین باب بنواب حواله نکنند

شعر : وما غلطت رقاب الاسدحتی بانفسها تولت ماعناهــا

﴿ ۳ ﴾

الله مفتح الابواب

همان خدای که مارا طریق هجر نمود امید دارم کآسان کند طریق وصال

خدای جل جلاله وتوالی افصاله کواهست ومطلع « وکفی بالله شهیداً ومن اکبر شهادةً قل‌الله » که صورت وتصویر فرزند عزیز فخرالائمة والمعیدین تاج الفضلاء والمفیدین دوفنون انیس الاولیاء ولی پنهانی جوهرکانی انوار الاهله مفخر الاجله جمال الدین بلغه الله‌تعالی اعلی‌مراتب‌البصیرة والیقین وفضله علی کثیرمن عباده المحبین وخیال فرح افزای صدیق سیمای همایون منظر مبارك مخبر پاك‌بازشریف رارلیلاً ونهاراً درپیش نظرست نه چنانست حلاوت صحبت وصدق آن عزیز که هبوب غبار نسیان آثار تصور عزیزش را از نظر دیده ودل بمرور زمان وتوالی هجران محوتواند کردن‌که اخلاق ملکانهء آن عزیز ناسخ طول‌العهد منسیست وبا این همم استسقای اشتیاق‌وجوع البقرآرزومندی هیچ بوفاداری وغمکساری تصور وخیال سیر نمی‌شود و راضی نمی کردد وهیچ مجمع یاران ومجالس ذکر ومراقبت نیست‌که تمنای حضور آن فرزند مختلف کشته است امیداز جامع شتات ومنزل البرکات وقاضی الحاجات جل جلاله داشته می آید که عن قرب غیر بعید صوارف وموانع را ازمیان بردارذوچون تخت بلقیس وجسم ادریس

حاصل شود آمین یارب‌العالمین غنایم وارزاقی هست درخزینهٔ کرم که توتنها هرچند آنجا بکوشی دست ندهد و ماهم بی‌توانجا بطلبیم نیابیم چنانکه این مقدحه هرچند تنها بی سنك حرکت کند ستاره آتش بدید نیاید وهمچنین سنك بی آهن و همچنین هردو بی سوخته وهمچنین هرسه بی‌دست عمل کننده که «الجماعة رحمة» و این سخن را تمثیل نداند بلك تحقیق و واقع داند و بذین عمل کند «متوکلاً علی ربه» آب را برسرزنی سرنشکند خاك را برسرزنی سرنشکند آب را وخاك را برهم زنی برسرزنی سربشکند

الرفیق ثم الطریق الجار ثم الدار [الذین یقا تلون فی سبیله صفاً کانهم بنیان مرصوص] چنان بر هم چفسیده‌که دیوار مرصوص که باد درمیان نکنجد وسیخ پولاد هم بحیله راه‌نیابد از غایت التصاق ایشان باهمدیکر چون نصرت موقوف چنان التصاقست بشهرهای پراکنده بودن ازهمدیکر خدا برامید نصرت وجهی ندارد می‌فرماید «کزرع اخرج شطأه» پس اجتماع خوشها شرط نشوونماست که همان یك دانه‌را درهمان زمین ودرهمان هوا بکاری تنها آن نشونیابند واکر نظایر وشواهد این نبشته آید درطوامیر نکنجد

قل لوکان البحر مداداً الا ولوتاملت فیه قلیلاً تبین لك من قلیله کثیراً قلیله یدل علی کثیره

ازانبار مشتی وازکلستان دستهٔ بیش نتوآن نمونه بردن انبار را و باغ را نتوان ببازار آوردن نمونه بستان‌را نتوان بشهر آوردن

الهمه الله وایانا ما یحقق آمالنا ویصلح به اعمالنا آمین یارب‌العالمین

﴿ ٤ ﴾

— الله مفتح الابواب —

الله یجمع بیننا ویرفع البعد عن بیننا فهو مفتح الابواب ومسبب الاسباب ایام واوقات فرزند عزیز مخلص روشن دل دوفنون روحانی واسع‌الصدر رفیع القدر افتخار العلما والعارفین صلاح‌الحق والدین ادام‌الله علوه دربهترین مکاسب ودرعالی ترین مطالب کذا راد ورفیع الدرجات سیران روح مطهر مقدس او را دراعلی المراقی سایر دارادبمنه وجوده سلام وتحیت ازین والد مخلص مطالعه فرماید ومعلومست که قسمت ربانی وتقدیر آسمانی احوال اجتماع دوستان ومحبان‌را چون موج دریا درجذر ومد می‌دارد وبهر دوحال چون بحقیقت بنکری جمعند من حیث المعنی

آید و آن مودت موکد شده بسوابق الفت وجنسیت که « الارواح جنود مجندة

بیت : دراصل یکی بدست جان من وتو خا می باشد که کویم آن من وتو
پیدای من وتو ونهان من وتو برخاست من وتو ازمیان من وتو

اکرچه این را عوام بطریق تأویل و تشبیه فهم کنند دور از روح شریف وفقیر صفت درویش عنصر آن برادرکه بسمع تأویل وتحریص دراین کلمات تأمل کند چندانك امکان دارد علایق را سهل کیرد وتوقع نفی که از جایکاههاست عدم انکارد و از آن توقف وطمع اعراض کند واز حقوقی که وسیلت ساخته است ومنتظر مکافات آنست ازآن طائفه آن توقیع را قرض دهد بحضرت که ،

[من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً]

وبدین طرف تشریف دهد اضعاف آن حق تعالی پیداآرد ازآن حلال برازان پاکیزه ترکند

[ان الله یرزق من یشآء بغیر حساب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه]

ومعلوم باشدکه

الجماعة رحمة والفرقة عذاب

لاسیما فرقت ماکه بفرقتهای دکر نسبت ندارد

فرقاست میان عشق کزجان خیزد با آنك بریسمانش بر خود بندی

الله الله الله محتاج نکرداند بنوستن نامه بار دیکر بعدازین نامه تا ثواب آسمان وزمین بیابد و امام یکانه برادر اعز سراج الدین مجاهد طالب الحق اتم الله مراده ومراد احبته لیلاً ونهاراً منسم اخبار وآثار آن برادرست از صادر و وارد وبهرکس وصیت می کند که تحریض کنید بابلغ مایمکن وشرایط نیابت ازآن دور تا اکنون هیچ کم نکرده است وسلام می رساند علی التجدید ومی کویدکه همه چیزهارا سهل کیر برعادت علو همت خویش که آن همه را عوضهاهست وملاقات بقیهٔ عمررا سهل مکیر :

بیت

خود را چود می زیار محرم یابی درعمر نصیب خویش آن دم یابی
زنهارکه ضایع نکنی آن دم را زیرا که چنان دمی دکرکم یابی

و باقی یاران از فقها ودرویشان باجمعهم مشتاقند ومنتظرندکانتظار الربا لامطار السما زیرا ربارا هیچ مدد ازخوی نیست مدد او از آسمانست ان شاءالله تعالی باسرع الازمان وابرك الاحوال ملاقات

— الله مفتح الابواب —

عالم السر ومافي الحجاب

الم يحذروا مسح الذى يمسح العدى	ويجعل ايدى الاسد ايدى الخزانق
وقدعا ينوه فى سـواهم وربمـا	ارى مارقاً فى الحرب مصرع مارق
تعودان لايقضم الحب جنــــده	اذ الهـام لم ترفع جنـوب العلايق
ولاترد الغـدر ان الا وماؤهـا	من الدم كالريحـان تحب الشـقايق

فرزند عزيز فخرالدين وروح المدرسين اعلاه الله ورعاه ومن الخير والسعادة لاخلاه سلام و دعاى اين پدر را منقطع نداند نه روز نه شب نه درفراق نه درتلاق ليكن اين دم چنانم كه پرواى سلام عليك نيستم ازحيرت حيرت آفرين كه او را خطاب اين كنند سلام كنند كان كه انت السلام واليك يرجع السلام يامنتهى الاوهام تبارك وتعالى ودرچنين حالت ناپرواى اوكمال ونور وعليان شفقت وفرط مهركه درحالت مرك وعقب مرك هيچ آن مهرآن كوشش نمى آرامدكه [ياليت قومى يعلمون بمغفرلى ربى قيل قتلوك وقطعوك ولم يقطع النصح عنهم لاحياً ولاميتاً لانك ناصح لامنتصح] بر رستهٔ در نصيحت ومهرنى بر بسته از فرط اين شفقت اين چند حرف مشوش نبشته بى‌دل و بى‌دست نه هشيار ونه مست نه نيست ونه هست دروصيت جهت رعايت شاه زادهٔ ما وروشناى دل وديدهٔ ماوهمه عالم كه امروز درحواله وحبالهٔ آن فرزندست « وكفلها زكرياً » جهت امتحان عظيم امانت سپرده شد توقعست كه آتش دربنياد عذرها زند ويك دم ويك نفس نه قصد ونه سهو حركتى نكند و وظيفهٔ مراقبتى را نكرداندكه درخاطر ايشان يك ذره تشويش بى‌وفايى وملالت درآيد خود ايشان هيچ نكويند ازپاك كوهرىٔ خوذ وعنصرشاه‌زادكى وصبرموروث بررسته

بيت : بچهٔ بط اكرچه دينه بوذ آب درياش تا بسينه بود

اما حذر ازمرصاد واشهاد شاهد ومشهود ارواح الٓهى‌كه مراقب ذريات طيبات ايشانست كه « الحقنابهم ذرياتهم » الله الله الله الله الله الله الله و از بهر سپيد روئى ابدىٔ اين پدر وازآن همه قبيله خاطر ايشان را عزيز عزيز عزيزدارد وهر روز را وهر شب را چون روز اول وشب زفاف دارد درصيد كردن بدام دل وجان ونپنداردكه صيد شده‌است ومحتاج صيد نيست كه آن مذهب ظاهر بينانست

درتکمیل حال همدیکرند چنانك جذر ومد واجتماع وافتراق امواج در هر دوحال مکمل حال دریا واهل دریا اند وچنانك کروفرمبارزان مکمل حال ایشانست درطلب ظفر ونصرت اکرچه بظاهر یکی درکرباشد ودیکری در فرآن بمعنی مخالفت نیست

بیت : خر فروشانه یکی باد کری درجنکند
لیك چون درنکری متفق یك کارند

بااین همه قادر براطلاق که قدرت او مقصور نیست بریك صفت بلك شاملست بر همه اوصاف وهمه احوال قادرست که ظاهراً وباطناً دو ستان را جمع دارد واین غرض معنوی را موقوف ظاهر صورت ندارد بصورت ومعنی جمعشان دارد تا نه ظاهر کریان باشد از فراق ونه باطن کریان باشد از فوت مقصود قدرت عظیمست که هرچ کویی ازلطف ورحمت وبخشایش ازان افزون باشد حدث عن البحر ولاحرج ایام مفارقت صورت آن فرزند سالها نمود درشدت وکراهت التماس میروذ ازلطف فرزندیکه درآن کوشدکه بدینجانب مراجعت فرمایدکه سنة الهجرسنه وعهد مواصلت شیرین لطیف خودرا هدیه آرد مقبول ومبرور خواهدبود ان شاالله مانعیوعلایق پیش نیایدکه فواید آمدن را پوشیده کرداند ارواح محبان منتظراند امیدست که شادشوند بیتوقف بلقا ومکالمه ومحادثه وافادت وافاضت لطایف عزیزش که کفو ندارد لازال متضاعفاً متصاعداً «وان الی ربك المنتهی» جاوید واسع الصدرباد آمین یا رب العالمین

---

(٥)

— الله مفتح الابواب —

امیر امیر زادهٔ محسن مخلص عالیهمت المتوجه لطلبالعلوم الحریص علیاحراز الفضائل ظهیرالدین حصلالله مراده و شرح صدره واقرعینه وعیوننا برؤیتکم ولقاکم وعن اعیننالااخلاکم شفیع کرفت والد وداعی را درمبالغهکردن والحاج کردن لیك تطویل رفت ازخوف ملالت جسم نحیف مرتاض ولدی ادام الله علوه امیدست که شفاعت این والد مقبول باشد وسخت شایق و مشتاقست ومحتاج بارشاد ومعاونت این والد وعهدها داردکه نفس ومال فدای شما دارد وهیچ دریغ ندارد و والد را خود این دعوت کار خود بود

بیت : مادر موسی امکه از شاهم شیر فرزند را بها خواهم والسلام

الله مفتح الابواب

[والکاظمین الغیظ والعافین عن‌الناس والله یحب المحسنین وفقه الله علی‌العفوالکریم والخلق العظیم وکانوا احق بها واهلها] اکر خاطر فرزند قرة العیون افتخارالمدرسین مونس الفقرا زاد الله علوه از تقصیر والد درسلام وپرسش تغیری کرده باشد از تعجیل جماعت درآمدن از باغ بشهر او میدست که این مکروهات را بخلق خوب وخلق محبوب خود احتمال کند و عفوکند وزود بشهر آید ونقل کند بمبارکی وشادی تا همه را یقین شودکه درخاطرعزیزش تغیری وآزاری‌نمانده‌است ار مخالفتهای مخالفان واین والد بار دکر ممنون منت عظیم باشد وبرانقیادها واحسانهای سالف مضاعف ومنضم شود ان‌شاءالله تعالی

هر چند که یاران نوت محتشمند یاران قدیم را فراموش مکن

یار نو اکر یکانه است یار قدیمت هم از خانه‌است

شعر : صبا بنا الیك وشوقنا وارحم بناتك انهن صغار

و پوشیده نباشد بر عقل دراك آن فرزند عزیزکه درنقل کردن بتعجیل اینجا بزودی درین وقت وسایه افکندن برفرزندان عزیز وپرشا کردان ومتعلمان مصالح بسیارست‌که بتفصیل نتوان نوشت وبستن دهان بدکویان وابطال کید ایشان ومصالح تسلی ودفع ملامت خلق وخلوت واستروح بعزلت افروست بلك اضعاف آنست وهرچه فوت شود از مصالح باغ استیناس واستروح بخلوت برعایت اجتماع ومعاودت آن همه مجبور شود باضعاف آن [من جعل الهموم هماً واحداً کفاه‌الله سایر همومه وعسی ان تکرهوا شیئاً وهو خیرلکم وعسی ان تحبوا شیئاً وهو شرلکم حفت الجنة بالمکاره وحفت‌النار بالشهوات] من بدکنم وتو بدمکافات کنی، پس فرق میان من وتوچیست بکو الله الله زود زود چون باز ار نشیمن آشیان‌وچون تیر از قبضهٔ کمان این دعوت را اجابت کند

بقلب منشرح وعارض منفسح الجماعة رحمة جل المصطفی عن دلك

اکر این رحمت مخفی نبودی از آدمی دکر آن بی‌فایده‌بوذی آخر مجمع اشجار ونامیات دون مجمع حیواناتست ومجمع حیوانات دون مجمع آدمیان‌ست درخوشی وانسی ومجمع آدمیان دون مجمع یاران هم دردست واکرکسی را انسی بود بخلوت بایاران هم درد افزون شوذ

[الخلوة خیر من جلیس‌السوء وجلیس الخیر خیرمن الوحدة]

این ضعیفان را از مذلت غم و وسواس فرقت خلاص دهد وآزاد کند

[یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا]

که ایشـان نه ازان عنصرند که کهنه شوند نصرت عنایت ازلی ازان وافرتر‌ست که در ودیوار ایشان منور و معطر نباشد که

[والتین والزیتون وطور سنین]

که قسم بجماداتیست که روزی قدم ایشان بذانجا رسیده‌است تا مرتبهٔ [یا علی لورایت کبدی یجر علی‌الاض ایش تصنع به قال لااستطیع الجواب یا رسول الله اجعل جفن عینی ماؤاه وحشوفوادی مثواه واعد نفسی فیه من‌المجرمین المفصرین ففال النبی علیه السـلام فاطمة بضعة منی‌اولادنا اکبادنا تمشی علی‌الارض و والله الذی لااله الاهو] که هیچ کله نکرده اند وپیعام نکرده اند نه‌بایما نه باشـارت نه نعریض بلك شـکرها ودعای متواتر ومتعاقب وصد آزادی ار حسن معاشرت ومرؤت ودلداری ودقایق مراقبت الابی‌کفت خلق واشـارت ایشان چد روزست که ار صدای‌عالم جان و ورای عالم صورت صوت بی‌صورت بهوشم می‌آید ومرا می‌خلد ندانم که حکایت حالست یا آمال امتحان نقدست یا نسـیه فی‌الجمله حرسها الله [من شرالنفاثات فی العقد وآفات الشـبکات فی‌الحال والمآل بحق محمد وصحبه خیر صحب وآل] آزارآن ارواح یك آزارنیست وصد نه وهرار نه

بیـت:

برخاستن ازجان وجهان مشکل نیست	مشکل زسرکوی تو برخاستن اسـت
مادالفراق فراق الوامق الـکمد	هذا الفراق فراق الروح والجسـد
من خوذ دانم کزتو خطائی ناید	لیکن دل عاشـقان بداندیش بوذ

وابن وصیت را مکتوم دارد ومحفوط وبا هیچ‌کس نکوید حدیث این نبشته که در این سریست وسخنهای دیکر تمهٔ این ومخلص این درخاطرست امکان نوشتن نیست اما چون پاس این بدارد ونکویدکه می‌دارم دکرچه کنم اربرکت آن پاس داشـتن آن باقی که معلوم او نیسـت معلوم او شود وچیز دیکر نیز مزید

[من عمل بما علم اورثه الله علم مالم یعلم]

جاوید بیدار باد و هشیار دراین کمین کاه بااخطار آمین یارب‌العالمین هرکرا دوست دارد حضرت [یحبهم ویحبونه] اندك زلت اورا صدهزار مکافات کند وآن دیکران را بکوهها نکیرد هرکرا سربصحرا دادند آن بیکانکیست این کله یادکارست از سلطان الفقرا عظم الله قدره

تخت بخت بذان نیکو خواهان دین ودولت دائما مثبت باشد مقبول باد ان دعوات راکه محبان آن دولت وهواخواهان آن سعادت فی مشارق الارض ومغاربها درخلا وملامی کویند فضل وپذیرندهٔ بی‌نهایت حق آمین کننده‌باذچه منت باشد وچه وصیت حاجت آید بهر دعا کردن دراین باب‌که هرکرا اندکی بیداریست داند که دعای آن دولت دعای خویشتن است از وجوه نه از یك وجه یکی ازان وجوه آنست که در نظر تحقیق ماهمه یك نفسیم [ماخلقکم ولابعثکم الاکنفس واحدة] وهر عضوی که ریش ترست او وافقترست برین اتحاد لاجرم همه رنك صلحست نه جنك باری تعالی آن مژده را مقدمهٔ مژدهٔ اکبر کرداندکه همه مژده‌های عالم پرتوآن مژده خوش‌است واکر پرتو وتاب‌آن مژدهٔ اکبر نبوذی درجها ن هیچ مژده را مزه نبودی مزهٔ خاك وکاه داشتی آنکس که پرتو عطای اوکاه راکندم داذ و دوذ را انجم داذ وخاك را حسن مردم داذ تاب آفتاب مژدهٔ وصال ارواح جزوی را بآمال ومرادات خوذمژده‌داذ تا عاقلان بدین قناعت نکنند طالب اصل ومعدن وکان بی‌پایان این مرادات وحصول مقصودات شوند تا ازین فروع باان اصول وصول یابند وازین مجاز باان حقیقت حصول روند و هرکسی اکابر را بزبانی ولغتی ستایند ومحبت نمایند که لغت وزبان هرقومی نوعی دیکرست ارمنی بزبان ارمن واصطلاح ارمن ستایذ وترك زبان ترکی وورای ظاهر لغتهای مختلف زبانهاییست تازی‌کویی زبان آن‌تازی کوی دیکر فهم نکند بصد ترجمان بسبب اختلاف روشن آن‌هردواماترك تازی را بترجمان فهم تواندکردن

[وان من شیءٍ الایسبح بحمده ولکن لاتفقهون تسبیحهم]

دایماضمیر مبارکش مستغرق تماشای کلستان بی‌نهایت دلربای جان فزای پنهان آشکارا بعید قریب نیست نمای‌هست بیکانه نمای آشنا طرب‌فرای جوانی انکیز زندکی افروزباد

[وحیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره]

چون سلام آن مخدوم لازال مخدوماً رساندم بحضرت خداوندکار بحق‌ادام الله ظله مستبشر کشت عظیم سلام ودعا میرساند وبلقای منیرآن مخدوم لازال مخدوماً آرزو مندست دایما وبدعوات صالحه مشغولست مقبول باد عند الله تعالی واصحاب جمله صغیرهم وکبیرهم بدعوات صالحه درعقب خمس صلوات ذاکر می باشند وتضاعف وتزاید آن دولت که نفاع عالمیانست میخواهند مقبول‌باد مراجعت ومعاودت عزیزان وبزرکان دولت ما مبارك وهمایون و سبب امن وامان اهل اسلام‌باد رنجهای سفرکه کشیدند ومنزلهای خشن‌که تحمل نمودند وصحبت بیکانکان وخشونت ایشان احتمال کردند جهت آسایش درویشان وبقای بقیهٔ اسلام مستثمر کرامات وعطیات باد

ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً

بیت : آزادی را بلطف خوذ بنده کنی به زانك هزار بنده آزاذ کنی

جاوید محسن وعافی وصافی ومصفی باد آمین یا رب العالمین وصلی الله علی المصطفی امام الحسنات ونظام الکرامات وعلی آله واصحابه واهل بیته اجمعین

شعر : لوان الریح یحملنی الیکم تشبثت باذیال الریاح

وکدت اطیر من شوق الیکم وکیف یطیر مقصوص الجناح

﴿ ٨ ﴾

الله مفتح الابواب

سعادت نامهٔ مبشر راحت افزای دل وجان از خدمت افتخار الامرا مختص الملوك والسلاطین عالم عادل ملکی الاخلاق فخر الآفاق نکانهٔ عالم نادرة الزمان الحسیب النسیب ولی الایادی والاحسان مجد الدولة والدین علاء الاسلام والمسلمین ناصر الهدی والیقین مع سایر القابه التی فی الاضمار وبجلها عن الافشاء والاظهار ادام الله علوه وکبت عدوه واحسن عافبته ویسره للیسری وجنبه عن العسری رسید بمبارکی وشادی وصد کونه روشنایی چشم بذان حاصل شد دلداریها وکهترنوازیها وموالات ومواخات بالفاظ ظریف لطیف مهرافزای غم‌سوز روح افروز چند درکلستان روحانی کشاذ ومنطق الطیر سلیمانی خلدالله دولته واتم بغیته ونصراجنته کوش را حلقهای زرین مصوع بخشید وهوش را منظر مد بصره درباز کشاد شعر :

لاذی کتاباً فی سطور کانما مخانق درفی صدور الکواعب

واعذب من ماء الغمام علی الظما واطیب ریاً من نسیم الحناب

حمد خذای بی‌نهایت وشکر او که کل وجود ار ادای آن عاجزست که

[لااحصی ثناءً علیك انت کما اثنیت علی نفسك]

نقدر امکان بشری که [القلیل عندالله کثیر ومالایدرك کله لایترك کله] کفته آمد که

الحمد لله علی فضله قد وصل الحق الی اهله

شعر : معشوق بسامان شد تا باذ چنین بادا کفرش همه ایمان شد تا بادچنین باذا

ملکی که پریشان شداز شومی شیطان شد بازان سلیمان شد تاباذ چنین بازا

فاتحه خوانده آمد تا خاتمهای این بشارت جز بمزید مقرون نباشد وآیة الکرسی خوانده آمد تا این

انه علی ما یشاء قدیر   وبالأجابة والمرحمة جدیر

چون صادر و وارد زبان بشکر وثنای آن عزیز کشاده اند علی‌التواتر والتوالی یقین‌تر می‌شود جد واجتهاد وتوقان ورغبت عنصر خلقتی آن عزیز

تعظیم امر الله وطلب رضاء الله وشفقة علی خلق الله

که آن هم بمعنی تعظیم امرالله است قال النبی صلی‌الله علیه وسلم

[الخلق عیال الله فاحب الناس الی الله واعزهم واکرمهم انفعهم لعیاله]

عرض می‌روذ حال فرزند مخلص معتقد نظام‌الدین نظم الله اموره که فرزند قدر قدیم این داعی مخلص‌است واخلاقی که آن بریاضت بسیار طالب‌را میسر نشوذ حق تعالی که وهاب ومعطی النعم قبل استحقاقها وقدیم الاحسانست جل جلاله درنهاد او نهاده‌است پیوسته مکسب ومال او مصروف بفقرای ربانی بوذه است وبتن وبجان بخذمت فقرا یاریها ومعاونتهای بی‌حد دارذ (تقبل‌الله‌منه) توقع‌است از درویش پروری وکهترنوازی صاحت اعظم عظم الله اجره فی‌الدارین که سایهٔ لطف ورحمت وپادشاهی براحوال او کستراند که بس زیانها رسیده است بذواز وجوهی‌که بشرح آن خدمت شمارا تصدیع نمی‌دهیم تا ثواب جزیل وثنای جمیل مدخرکردد واین عنایت واعانت ازعظایم خیرات خواهذ بوذن ومستثنا از خیرات دیکر که تعلق بفقرای راستین دارذ جاوید محسن باذ آمین، یارب‌العالمین.

﴿ ١٠ ﴾

الله مفتح الابواب

رای عالی ملك الوزرا مغیث الاسلام ناشر الخیرات والاکرام ادام الله علوه که امروزپناه اسلامیانست نور ربانی مویدباد سلام ودعا وشکر ایادی رسانیده می‌آید هر لطف که می‌فرمایذ [مالك یوم‌الدین] اضعافاً مضاعفةً مجازات ومکافات فرمایذ دراخبارست‌که یوسف صدیق علیه‌السلام دواز ده سال روزه نکشاذ وشب پهلو بر زمین ننهاد کفتندکه ملك دین ونبوت مسلم شدترا وملك دنیا مسلم شد وقت آسایش‌است بعد چندین مجاهده [ان لنفسك علیك حقاً] کفت تا جمله براذران خودرا حلعت نبوت پوشیده نبینم نیاسایم یوسف درسایه نشیند وبراذران درآفتاب محرومی حاشا کفتندکه ایشان چندان وفای براذری بجای نیاوردند کفت من خواهم‌که ایشان را وغیرایشان را براذری‌کردن وپادشاهی کردن بیاموزم حال فرزند عزیز نجم‌الدین ابن خرم جاوش عجل‌الله فرجه وفرج‌المسلمین بخذمت عرض رفت لطفها فرمودیت و وعدها مکر

وسبب توفیق شکر کافۀ مؤمنان برین سعی وافتادن مهر وختم ومحبت مسلمانی دردل بیکانکان
ببرکت این سفر محصل باد تا ثمرات آن سعی آن بیکانکان را بآشنایی ابدی کشد ومؤمنان
روشنائی شکر و آن سعی

[کحبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائةحبةوالله یضاعف لمن یشاء]

بوذ وبوذ که اکابر این رفتن را جهت دفع فتنه کرده باشند وباری تعالی بذین بهانه در دلهای
آن بیکانکان عشق وشوروآشوب این دین بحق پیدا آورده باشد چنانك آن اعرابی دوان بجانب
چاه رفت جهت آنك قربه پرکند وجکرخنك کند وبتقدیر الهی آنك پیغامبری پیغامبر زادۀ ازچاه
تاریك برآیذ و بر تخت سلطنت نشیند «العبد یدبروالله یقدر کماقال»

شعر :

یاتشنهچو اعرابی درچه فکنند دلوی دردلو نکارینی چون تنك شکر یا بد
یا موسیٔ آتش جوکارذ بدرختی رو آیذ که بردآتش صدصبح وسحر یا بد
یا همچو سلیمانی بشکافد ماهی را اند رشکم ماهی آن خاتم زریا بد

ورای غرض آدمی درهرکاری صدهزار فوایدست ارادت حق را وآن غرض مهاربینیٔ اوکردهاست
[لیقضی الله امراً کان مفعولاً وعنده مفاتح الغیب لایعلمها الا هو]

﴿ ۹ ﴾

الله مفتح الابواب

همواره ایام واعوام صاحب اعظم دستور معظم آصف زمان نظام الملك وقت افضل اعلم
اعدل ظهیر الملة المحمدیه الیف القربة الاحدیه منیر العدل عالی الهمم مغیث الامم مجدالدولة والدین
اب الملوك والسلاطین ادام‌الله علوه درتوفیق افضل اعمال وا کرم خصال وتحصیل رضای حضرت
ذوالجلال که [ومالاحد عنده من نعمة تجزی الاابتغاء وجه ربه الاعلی ولسوف یرضی]
مصروف ومستغرق باد اولیای آن دولت مسرور واعدای حضرت مقهور باری جل‌جلاله اولاً وآخراً
حافظ وحامی ومعین وعفور بحق محمد وآله سلام وتحیت ودعا ومدحت از خلوص عقیدت و وداد
طویت مطالعه فرماید وآرزومندی بدیدار شاذی افزای همایون خوب سیمای :

[سیماهم فی وجوهم من اثرالسجود] وتعظیم المعبود و بذل المجهود

غالب وباعث داند باری جل‌جلاله ملاقات ابدی که «اخواناً علی سرر متقابلین» میسر ومهیا کرداناذ

عن اللائمة سلام وتحيت از اين داعی مخلص مطالعه فرمايذ وآرزومندی بلقای همايون وطلعت مبارك كه از « وجوه يومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة » باذا غالب وباعث داند وشاكر نعم وذاكر كرم واحسان بی حد [تقبل الله منه وجازاه احسن ماجرابه محسناً ان الله لايظلم مثقال ذرة وان تك حسنةً يضاعفها ويوءت من لدنه اجزاً عظيماً] اكر درخور شوق ومحبت وائتلاف قلوب مكاتبات نبشته شدی هر روز نامهٔ مطول از اين داعی بذان ولی الانعام رسيدی وليكن عقل قوی نمی دهد كه درتصديع وابرام مفتوح باشد « والمودة كنز بالاخفآء اولى وان كانت المحبت لاتخفى » ،

شعر : ياحسرة للعاشقين تحملوا ثقل المحبة والهوى فضاح

بيت : خوذ عشق وضمير دل چه پنهان ماند كز ديذه برخ هرار صاحب نظر است

من القلب الى القلب روزنه

اين محبت مستدام باد كه [احب الاعمال عندالله وافضلها الحب فی الله تعالى] سعيهای خيرات كه می فرمايذ تا اين كوشه در امن باشد واهل خير بفراعت وامن بمعالى الامور مشتغل ومتفرغ باشند وثواب آن عايدست جمله بذان يكانهٔ عالم

قيوم خيرالداب عن حريم الدين والحراس لبيضة الاسلام

ايده الله ونصره وكلاه ورعاه ومن الفضل لاخلاه آرندهٔ تحيت بهاالدين زاد الله بهائه متوجه خدمتست قال النبی صلى الله عليه وسلم من جمع شمل متفة جمع الله شمله اميدست كه بنظر عنايت منظور كردد وشاكر وذاكر باز كردذ چنانك كافهٔ محتاجان تا بثنای جميل وثواب جزيل مدخر كردد ان شاء الله تعالى

---

(١٣)

الله مفتح الابواب

سراج الذاكرين تاج الشاكرين رايض مطية النفس فاسخ صفت البخس وارث الفلاح سالك نهج الصلاح المنيب الى الله المتوكل على الله خالع ثياب الدنس عامر اركان خير الكنس صاحب الوفاء والاستقامة قبل يوم الندامة معدن الحيا خالع الريا طالب بشارة المعرفة المعتصم بحبل الله المعتمد على فضل الله سالك سنن الانبيا ناصر زمرة الاوليا طالب محو الاوزار بحسن الاعتذار مستقل الفاسدات مستكثر الصالحات مرسل النفس فی احكام الله مدخر الخير لايام الله الراضی بالقضاء الثابت فی الرضا ساكن القلب بموعود الله الواثق بجود الله المستظهر بنعيم المولى والمقدم على الافاضل والاولى الصافح عن عثرات الخوان المنجح لحاجات الاخوان راجع النفس عن الخصال المهان الصادق عند الجفا الثابت

هنوز هنکام و وقت نیامده بوذ داعی التزام می‌کند که چون بسعی مبارك ملك الوزرا عظم الله
واران شاه عالم خلدالله مملکته ازوی تجاوز رفت و[ربنا ظلمنا] می‌کوید والتماس ازحضرت نکنیم
ازکه کنیم امروز ساعی‌خیرات ودافع بلیات ازعرض مسلمانان رای‌صاحب اعظمست موید ومظفرباذ
وموفق می‌دانم‌که هنکام تشویش است ومشغولیها اما آتش قهارا جزآب خیرات ننشاند [داؤوا
مرضاکم بالصدقه] درعهد عمر رضی‌الله عنه درقصبهٔ آتش افتاده بوذ و می‌سوخت اهل شهر بآب
کشیدن مشغول شدند امیر المؤمنین عمر رضی‌الله عنه فرمود بصدقات مشغول شوید که این آتش‌را
صدقات بنشاند واین درشان ملك الوزرا اولیترکه رحمت او از بهرخلقی که هنوز دروجود نیامده
رحمتها می فرماید و بناها می افکند توفیق مضاعف باد ،

﴿ ۱۱ ﴾

— الله مفتح الابواب —

فتوحات غیبی ومواهب آسمانی واقبال دو جهانی نثار دولت ملك الامرا والاکابر مغیث
المظلومین معین‌الفقرا المعظم لامرالله المصدق لوعدالله الذاکر لالاءالله‌الشاکر لنعماءالله کهف‌المستغیثین
ملاذالملهوفین ظل‌الرحمة الوافیه نظام الملك صاحب‌دولتین ذخرالحضرتین ادام الله علوه. باذ ابداً مخلداً
سفر وحضرت نهضت ومراجعت رکاب همایونش‌که ازبهر صلاح اسلام وامان وایمنی اهل ایمان ودفع
آفات وفتنها می‌فرماید مقبول ومبرور باذ وآرزومندی بملاقاتی که وهم وخیال حدایی وبیم ملالت
وآسیب سأمت واختلاف طباع وخوف نعیق غراب البین وکید زمانه نباشد وبرسراپردهٔ آن‌مجلس
اخوان صفا واصحاب وفا بحفظ خلود وبقا بنشته باشد که

هذا وصال لافراق بعده وهذا حیوة لاموت یعقبه ذبح الموت ذبحاً لاارد له

این چنین ملاقاتی میسر ومهیا باد بآن خوب‌خصال پاك‌نهاد انشاءالله تعالی صورت پریشانی ادب
دارم زحمتش‌را حضور اکابر دولت ایدهم‌الله ونصرهم دور می‌دارم وضمیر مشتاق محب‌مخلص دارم
بدعاکویی می‌فرستم تا بی ادبی صورت صفای مخلصی‌را مکدر نکرداند این عذر مقبول باد والسلام،

﴿ ۱۲ ﴾

الله مفتح الابواب

اتم‌الله سبحانه وعزشانه وتعالی مملکة الدنیا التی هی وسیلة الی مملکة العقبی علی ملك‌الامرا
غوث‌الله فی‌الارض ملاذالضعفاء والملهوفین المؤید بالعطیة الابدیه والدولة السرمدیه کریم النجار قلیل
العثار جمیل‌الخصال حمیدالشیم مشروح الصدر رفیع القدر مدالله ظلاله فی‌الدولة الدائمة المصونة

عزم الله له على الرشد الاعظم و فقه وتولاه به انى لم املك من الله الاالدعاء المرجو بركته المامول اجابته سمعه الله وقبله واستجاب فيه صالحه وافضله درین وقت فرزندان امیر سیف الدین حماء امیر عالم سلمهما الله لا به کردند نبشته بخدمت ملك الامرا مقبول الحق محمود الخلق ادام الله علوه جهت دستوری دادن اوبذین طرف تا ایشان اورا ببیند وآرام کیرند و وصیت رفت که این نبشته را بخدمت شما تسلیم کنند تا باحسن العرض فى اوانه عرض روز حاجت آن محتاجان برآورد انشاءالله تعالى معلوم باشدکه امسال سیدالمشایخ جنید الزمان ابایزید الوقت امین القلوب مشرف الحقایق حسام الحق والدین ادام الله برکته بسبب عمارت دیوار باغ که ویران‌شده‌بوذ بسیار زحمت‌دیذ وخرج بسیار رفت ومعلوم شماست که خاطر این داعی آویختهٔ آن بودکه درخرج آن معاونتی روذ اکابرانجا نبوذیذ وخاطراشرف شما متاسیست باخاطر این داعی[روحی بروحك ممزوج ومتصل] فکل عارضة توذیك توذینی] این اتصال افزون باذ والمقصود معلوم

[وماتفعلوا من خیر تجدوه عندالله لانرید منکم جزاء ولاشکوراً]

انت لنا فى الرخاء جمال وزینه وفى الشدة عدة وذخرة وذخیرة،

﴿ ١٦ ﴾

الله مفتح الابواب

وفرالله قسط ملك الامراء المتبرىء من قوته وحوله المستمسك بفضل الله وطوله المختوم بخاتم الفلاح الفارس على مرکب النجاح طالب دارالآخرة والمنازل الفاخرة الیف العدل والاحسان ردیف الصدق والایقان المقبول عندالحق المحمود عندالخلق معین الدولة والدین ادام الله علوه واخلصه لطاعته وتابع السرور وظاهر لدیه الحبور وکثر قسمة من سعادة الدارین وکرامة المنزلین روضة الانوار ونزهة الابصار تقربه العیون ویسربه المحزون الذى جعله الله للسرور نظاماً وللنعمة تماماً غالب وباعث داند

شعر : ان کنت لست معى فالذکر منك معى   قلبى یراك وان غبت عن بصرى
العین تفقد ان تهوى وتبصره   وناظر القلب لایخلوا من النظر

دراین وقت ملتمسان این تحیت وجاذبان این ابرام بذان حضرت فرزند ان عزیز وعشایر بنده معتق محرر سیف الدین که معفو ومغفور شد وتشریف عفو و ومغفرت شما بوشیذ ذریات وفرزندانش زنده شدند وحیات نویافتند و در رکوع وسجود وصلوات وخلوات شکران نعمت ودعاى آن دولت کفتند ومى کویذ ومى‌خواهند آنچ بکوش وهوش رسید ازلطف شاهانه واحسان بى کرانهٔ شما بچشم نیز مشاهده کند [قال اولم توء من قال بلى ولکن لیطمئن قلبى] خلیل وار نعره‌مى‌زنندکه

عندالوفا كاف الاذى باذل الندى تارك الشكوى اليف الحق رديف الصدق المركب باحسان التركيب والمرتب بايمن الترتيب احسن جواهر الحيوة ترياق سموم البليات ثمرة شجرة العقول محرق ريع الفضول ذى الخصال الكريمة حافظ عهد المودة القديمة تاج ارباب الدول قاطع حبايل الأمل سايس رعية الحواس باسط طريقة الاستيناس مطية الحال كيس المال المستانس بالذكر المصيب فى الفكر رافع هفوات الانسانية قامع خطوات الشيطانيه البعيد عن الدنيا القريب الى المولى المفرغ نفسه عن اربه المقبل بوجهه الى ربه المتبرى من قوته وحوله المتمسك بفصل الله وطوله محمود الخلق المختوم بخاتم الفلاح الفارس على مركب النجاح طالب الآخره والناسك الفاخره والسلام ،

---

(١٤)

الله مفتح الابواب

تحيت وسلام صدر كبير ملك الحكما اصفى جواهر الحيات ترياق سموم البليات ثمرة شجرة العقول قامع عوابل الفصول ذى الخصال المحمودة والخطرات المقصودة رضى الصديقين ينبوع اليقين ذى التقى والورع خيرمنهل ومكترع عالى الافكار سنى الاذكار اكمل الحق والدين راح الروح مفتاح الفتوح ادام الله فضله وحوله واولاده ومنحه واعطاه خيرمااعطى محسناً رسيد مشابها لكرمه وفصله مشاكلاً انمله وسود ده موازياً اشرفه ومحتده واصله ونسيم مودت وخلوص محبت ازان بمشام رسيد وبشكر ودعا مقابل افتاد

شعر : فما كل من قاد الجياد يسوسها ولا كل من اجرى يقال له مجرى

والحمد لله الذى خصه بالفضل وايده بالسبق ورداه من المجدورا دء براً وفضلاً وقدمه الى الخيرات قولاً وفعلاً هيجان شوق افزون شد ومتضاعف كشت

[وددت ان اعطى المنى فاطيرمن شوقى اليه مع الحمام الطاير]

سلام وتحيت ازاين طرف مطالعه فرمايد وآرزومندى وتعطش بدان ديدار عزيزكه [يرتاح له النفس ويتكامل به الانس ويحل موقعه من العقول ويعمرما سلف من برة ويحل عندى محل النعم الجسام والمواهب العظام] غالب وباعث داند ملاقات فى ايمن الاوقات ميسر ومهيا باذ والسلام

---

(١٥)

الله مفتح الابواب

فقربك من صوت السحاب انجع واجدى على اهل البلاد و انفع

فعش للمساعى و المأثر والعلى فان حماها مانفيـــــــــــــــــت ممنع

عزیز مخلص سخت مقل الحال وبی‌نواست وپذر او جمال‌الدین امیر احمد رحمةالله از کوچکی فرزند وپیوستهٔ این داعی بوذه‌است توقعست از مکارم اخلاق [خیرالناس من ینفع الناس] پاذشاهی فرمایذ واو را بشغلی که لایق او باشد از بندکان خوذ کرداند تا مشرف کردذ وبر ابنای جنس خوذ افتخار نماید ومباهات کند وبذان فراغت بدعای دولت مشغول باشد جاوید مغیث خلایق باذ داعی منت دارااین خواهد بودن ولطفهای بی‌حد سابق لاحق کردد

---

(۱۹)

الله مفتح الابواب

ادام الله ظل ملك الامراء سیدالخواص المعظم لامرالله ادام الله علوه سلام و دعاقبول کند ومشتاق داند وبذان جرعه تشنکیٔ اشتیاق افزون شد وساکن نشد [جعلنا الله اخواناً علی‌سرر متقابلین قال الله تعالی لموسی ادارایتنی علی بابك کیف تصنع قال یارب انت منزه عن‌ذلك قال اذا رأیت عبداً من عبادی علی‌بابك فافعل به ماانت فاعل بی فانی اصفیته من‌عبادی ونورته بنوری واحییته بحیاتی] بخذمت عرض رفت که اکرچه نماز عمل فصل‌مندست ولیکن جان نماز ومعنیٔ نماز ازصورت نماز فاضلترست چنانك جان آدمی بماند وصورت نماز نماند ومعنی وجان نماز بماند چنانك فرموذ [الذین‌هم فی‌صلوتهم دائمون] واز بهراین سخن آن حکایت شیخ کفته شدکه آن جماعت چون ترك تعظیم شیخ کردند که اکر تو نماز شام نمی‌کنی مابرخیزیم وبکنیم اکرچه این بزبان نکفتند الاادراك مشایخ را کفتن بزبان حاجت نیست [انهم جواسیس‌القلوب یدخلون فی‌قلوبکم ویخرجون من اسرارکم فاذاجالستموهم فجالسوهم بالصدق فمن ارادان یجلس مع الله فلیجلس مع اهل التصوف

« تاکی قوم بینی ازخوذ پاك » باتو بر خاك وبرتر از افلاك

درصورت اکرچه برزمین‌است معنیش بچرخ هفتمین است]

پس صورت نماز را فقیه بیان می‌کند اولش تکبیر آخرش سلام وجان نماز را فقیر بیان‌می‌کند که

[الصلوة اتصال بالله من حیث لایعلمه الا الله]

شرط این صورت نماز طهارتست بآب وشرط جان نماز چهل سال بمجاهدهٔ جهاد اکبر دیده ودل خون کردن واز هفتصد حجاب ظلمانی برون رفتن واز حیات وهستیٔ حق زنده شدن

بیت :

کرچو شاهان برسریر تخت نتوانی نشست همچو فراشان طناب خیمهٔ شاهی بکیر

[چونك سلطان نهٔ رعیت باش چون پیمبرنهٔ زامت باش]

[ارنی کیف یحیی الموتی] بذان کرم عمیم که خوذ را چون شجرهٔ طیبه سپر سطوات آفتاب آفات کرده‌اند تا خلایق درسایهٔ شما ازان سطوات آسوده‌اند [جزاکم الله خیراً] اکر درخاست وآرزوی دل بدین ضعیفان برسدکه چون ماهی می‌طپند درآرزوی آنك امیرآب رحمت وعاطفت کند لازال امیراً وآن آب‌را باز روان کند این سوی ثواب بی‌نهایت‌باشد [ارحم من‌فی‌الاض یرحمك من فی‌السماء] جاوید مستغاث ضعفا وقوای عالم‌باذ [فاماالیتیم فلاتقهر واماالسائل ولاتنهر] وصلی‌الله علی‌محمد وآله واهل‌دینه الطیبین الطاهرین فالله خیرحافظاً وهو ارحم‌الراحمین

(١٧)

الله مفتح الابواب

توفیق خیر وطاعت که سرمایهٔ همه سعادتهاست [وماخلقت الجن والانس الا لیعبدون] مبشر روزکار مبارك امیر دیندار ولی‌الایادی والنعم والاحسان والکرم [اشداءعلی‌الکفار رحماء بینهم] مربی المظلومین مغیث الملهوفین مجدالدولة والدین ادام الله علوه دایم باذوایزد تبارك وتعالی درهمه افعال واقوال واحوال مرشد وهادی وموفق ومسدد بمحمدوآله سلام وتحیت که از واجباتست مطالعه فرمایذ وآرزومندی بدیدار مبارکش بی‌حد شناسد [جعلناالله اخواناً علی‌سرر متقابلین] رافع تحیت فرزند عزیز کمال‌الدین کمل‌الله سعادته ازفرزندان مخلص این داعیست ومشغول بطاعت‌واوراد واندیشهٔ آخرت ولاشك چون درین داعیه کسب را وکمان حرص‌راست‌کرد بسی زیانها درمال افتاذوام‌دارذ ومعیلست توقعست که آنچ طرح می‌کنند برعامه اورا ازان معاف داردکه [البس علی الخراب خراج] تا بدعای دولت مشغول باشد وبرین داعی منتها باشد وبر احسانهای بسیار بی‌شمار سابق منضم‌کردذ جاوید محسن ومنعم ومفضل باد آمین یارب العالمین

(١٨)

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال دولت وتوفیق طاعت‌وتیسیر عبادت‌که [فسنیسره للیسری وجنبه عن‌العسری] مفیض ومبشرایام همایون ملك‌الامراء والخواص مغیث‌المظلومین [قلیلاً من‌اللیل مایهجعون وبالاسحارهم یستغفرون] عالی همت لطیف ادراك صادق الفراسه ینظر بنور الله الخ فتلغ نادرة الزمان ناشر الاحسان ناسب بك ادام الله علوه پیوسته باد. اولیا منصور واعدا مقهور وطاعات مبرور سلام ودعا از سر صدق وصفا رسانیده می‌آید وآرزومندی بملاقات مبارکش دم بدم افزونست [جعلنا الله اخواناً علی‌سرر متقابلین] آمین یارب‌العالمین آرندهٔ تحیت شمس‌الدین محمد پسر جمال‌الدین فرزند

الله مفتح الابواب

خیرات وحسنات وصدقات امیر سپهسالار اجل کبیر عالم عادل اسد الوغا مقدم الجیوش افتخار المجاهدین اغرلوالغ قتلغ بلکا دلکا اینانج [۱] خداترس ربانی همت‌شجاع‌الدولة والدین عضد الاسلام والمسلمین ادام الله علوه وکبت بالذل عدوه بحضرت دوالجلال والاکرام مقبول ومبرور باذ، [مثل الذین ینفقون اموالهم فی‌سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی‌کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء] سلام و دعا وتحیت وثنا مطالعه فرمایذ آرزومندی که فرموده‌بوذ علم الله تعالی وتقدس از طرف این داعی اضعاف والاف آنست باری تعالی جامع الشتات ومحیی الاموات و مجیب الدعوات وقاضی‌الحاجات عز وجل ملاقات وموافات لطیف شریف شما را بااین داعی سببی سازذ سریع [انه مجیب سمیع] وآورده‌اندکه سلطان محمود قدس الله روحه در پیکار هند سخت مغلوب شد و سپاه هند سخت بسیاربوذ چنانك لشکر سلطان محمود دست ازجان شسته بودند درآن‌حالت ناامیدی سلطان محمود سجده‌کرد خذای را و کفت خذاوندا باتو عهدکردم اکرمارا نصرت دهی دراین ناامیدی هرچه‌غنیمت ستانم جمله بد رویشان صدقه‌کنیم تضرع نمود سمیع الدعا دعارا مستجاب‌کرد وباذ نصرت وزان شد وترس عظیم دردل سپاه هند افتاذ وشکسته شدند وغنایم بی‌حد ازسپاه هند رسید از خزاین واسبان وبندکان که درهیچ پیکاری بدست نیامذه بوذ پادشاه کفت‌که هیچ دست مکنیدکه من ندرکرده ام لشکر فغان برآوردندکه سپاه سخت محتاجست پیکارهای کران کرده‌اند اکر نذری‌کردی‌که بدرویشان دهی اینها نیزدرویش‌اند سپاه درویش شده‌است چندانی لابه‌کردندکه شاه‌را وسوسه‌کردندکه این نیز خیرست شاه دو دل شد وتأویل جوی شد ناکاه شوریده فقیری کدشت از فقرای الّهی ربانی نه فقرای نانی سلطان‌کفت اورا بخوانید تا این نذر را با او بازکفت درویش‌کفت اکر ترا دیکر بحق حاجتی نخواهد بوذن این‌کن که اینها می‌کویند اما اکربمثل این بازبا او محتاج خواهی شدن این ساعت را یاد دار ونذر را مکرد ان داعی نمی داندکه موجب این حکایت که بقلم می روذ چیست الا دانم که هم بموضع رود [یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود]

بیت : زان پیش‌که داده را اجل بستاند هر داد که داد نیست می باید داد

که هیچ مرده را حسرت موت نیست همه را حسرت فوتست چرا فلآن چیز نکردم داعی بهتر از این موعظه نیافت تا بفرستد امیذست که قبول افتد جاوید موفق ومؤیدباد والسلام

---

[۱] این‌چندکله بزبان ترکی [اوغورلو اولوغ قوتلو بلنه دیلنه اینانج] فرموده‌است. ا.ر.

تادرین داخل شوی که [الحقنا بهم ذریتهم] واگر بصورت عمل خوذ مغرور شوی وطاغی شوی واز قطبان وقت خویش که محرم دل ومحرم روحند روی بگردانی واستغنانمایی وچنان پنداری خوذ را که درنمازی وروی بقبله آوردهٔ بحقیقت چنان باشی که آن درویش دیدکه امام وقوم پشت بقبله بوذ چنانك حق تعالی بفرمود ابا یزید را قدس الله سره [اخرج بصفاتی الی خلقی من رآك رآنی ومن قصدك قصدنی] وهمچنین تا باقی آن سخن که پایان ندارذ باری تعالی سرپاك شمارا منور گرداناذ و واقف گناذ برجان وحقیقت ایمان ونماز که ورای صورت ایمان ونمازست [انه الهادی الموفق] در باب فرزند مخلص نظام‌الدین نظم الله اموره وعدهای خیر واحسان ومعاونت پیغام فرموده بودید منتها داشته آمد و دعاهای خیر کرده شد منتظر آنم وچشم وگوش نهاده ام که آن احسانها تمام شوذ که [اتمام المعروف خیرمن ابتدائه] نیت نماز وتکبیربستن نیکوست اما چون تمام کنند رکوعها وسجودها و قعودها خوبتر و لطیفتر نیکویی ونیت نیك همچون ماه نوست وآن‌را تمام کردن همچنانست که ماه نو بدرشوذ حق تعالی ازراه زنان ظاهر و ره زنان باطن خذلهم الله که نیکی کس نخواهند وهمه کس را همچو خوذ نگوسار ونومیذ خواهند

بیت :

[کسی کو را بوذ در طبع سستی نخواهذ هیچ کس را تن درستی]

شمارا نگاه داراد والی نوچون باآن والی کهنهٔ معزول مشورت کند برکارهاش دارد که همچون خودش معزول کند شیطان پنهان وآدمی شیطان صفت والیان معزولند وحسودند وراه خیر برمردم زنند بصد سخن چرب وآن خیررا بردل او سرد کنند

[چون زبان حسد شوذ نخاس یوسفی یابی ازکزی کرباس]

ازیشان حذر کنید وبخداپناه گیرید وبجد تخم خیرکارید زان پیش که بروید وانبار پرگندم ناکاشته مر در یك بماند

بیت :

[زان پیش که داده را اجل بستاند هر داذ که داذ نیست می بایذ داذ]

توقعست که این خیر از حساب آن خیرات دیگر نشمرذ و این خیر را ازان خیرها جداداند بفضیلت که پیاز کاشتن همچون زعفران کاشتن نباشد جاوید محسن بادازان محسنانی که دانند وکنند ودانندکه چه‌می کنند بی‌گمان وبی دو دلی وروند ودانندکه کجا می روند وفقه الله وسدده و ثبته و عصمه بفضله وکرمه و هو ارحم الراحمین والصلوة علی نبیه محمد وآله الطیبین الطاهرین وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین آمین یا رب العالمین

[ملك عالم سربسر جز درد سرنارد بسر ای سبك سردرد سرچندین منه برفرق سر
آفتاب وماه اگر تاجی کنی برسرنهی سربخشتی بر نهی آخر چو عمر آید بسر]
جاوید متیقظ باد آمین یارب العالمین

(۲۲)

الله مفتح الابواب

آفتاب اقبال ملك الامرا امیر ربانی کریم الذکر لطیف الفکر مغبوط الایامن مصباح المساکن اعلم اعدل مشهور الآفاق فخر خراسان وعراق صاحب الدولتین ولی السعادتین عدل گستر مظلوم پرور احسان پیشه عاقبت اندیشه امان البلاد وملاذ العباد مؤنس الفقرا تاج الحق والدین [العافین من الناس والله یحب المحسنین] ادام الله علوه وکبت عدوه وایده ونصره [ویسرله الیسری وجنبه عن العسری] در بروج سعادت وسیادت وشاذکامی وبلند نامی مدام تابان باذ والهام ربانی وتوفیق یزدانی در هر بری وبحری هادی ومرشد ومسدد حافظان عیبیٔ آسمانی [له معقبات من بین یدیه ومن خلفه یحفظونه من امر الله] حارسان ومراقبان آن دولت باذ سلام ودعا مطالعه فرماید وآرزومندی بلقای شریف مبارك غالب وباعث داند [شکرالمنعم واجب] اما چون انعام ودلجویی ودلداریٔ آن ولی الانعام از حد واندازه گذشت از شکران عاجزیم حوالهٔ آن بخزانهٔ کرم ومکافات بی‌نهایت دوالجلال مفوض وموکولست [وان تك حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجراً عظیماً] فرزند مخلص معتقد نظام‌الدین نظم الله اموره فرزند این داعیست وحقوق فرزندی وخدمت وجانباری مخلصانه برین داعی بسیار ثابت دارذ واز عهد صغر درباب فقرای ربانی مال‌چه باشد که جان بذل کرده است زیرا دربندگی فقرا بر رسته بوذه است نه بر بسته

شعر : [فلاتحقرن نفسی وانت حبیبها فکل امریٔ یصبوالی من یجانس
بجنس خویش دارد مرغ پرواز کبوتر باکبوتر باز با باز]

ازروش مرد حاجت نیست پرسیدن درهمنشینانش نبکرند واز مال نباید پرسیدن که از کجا حاصل کردی بمصرف خرجش نظر باید کرد که کجا خرج می‌شود هرانعام ولطف ومسامحت وپادشاهی که ملك الامرا ادام الله علوه از اول تا آخر درباب فرزند نظام الدین فرموذ وفرمایذ خاص درحق این داعی فرموده است ودرحق فقرا مقبول و مبرور باد که مال وتن او وغرض او از صغر تاکنون وقف فقراست واین بنوشتن راست نمی‌آیذ داعیٔ مخلص می‌خواست که بخودیٔ خوذ آید درمشافهه بخدمت بگوید لیکن برفراست ربانی خاطر اشرف که [المؤمن ینظر بنورالله] اعتمادرفت

الله مفتح الابواب

مشرفهٔ کریم فرزند مخلص مستبین العواقب نور القلوب فاروق الحق مصیب الظن صادق الفراسة فطیم النفس نقی القلب واضع الخیر موضعه متقی الرب محاسب النفس علم الدولة والدین واهب الدنیا للآخرة ادام الله معالیه رسید مشتمل بر انواع لطایف وغرایب ودقایق وحقایق خوانده شد مضمون آن همه اخلاص ومودت ودل پنداری وعاقبت بینی وآخرت طلبی بوذ زاده الله حرصاً وشوقاً الی لقائه ولجمیع الطالبین سلام و دعا مطالعه کند وآرزومندی بدیدار مبارك [سیماهم فی وجوهم من اثر السجود] غالب وباعث داند حق‌تعالی ملاقات حقیقیٔ نافع وشافع مونس فی ایمن الاوقات واحسن الساعات میسر ومهیا کرداناذ آنچ نمود از شوق آخرت وطلب سعادت باقی عین الهام ملکیست وعنایت ملکی وفضل آسمانی ومنه رحمت الهی انشاءالله که روز افزون باشد وصبح صادق باشد وهیچ شکی نیست که این همه عالم ویرانه‌ایست ودر وکنجیست عاقل بویرانه آرام نکیرد وبذین چغدان که عاشق ویرانه اند اقتدا نکند ومعذور نشوذ [وآناء اللیل واطراف النهار] طالب آن کنج باشد

شعر :

بقدر الکد تکتسب المعالی	و من طلب العلی سهر اللیالی
تروم العز ثم تنام لیلاً	یغوص البحر من طلب اللآلی
زان پیش که داده‌را اجل بستاند	هر داذ که داذ نیست می باید داذ
طین کز وداشت دیو ملعون تنك	تو کرفتی چو دینش اندر چنك
آنك اوکوك و کوکنار خورد	کی غم بوسه و کنار خورد

ایده الله وسدده و فقه واحسن اقرانه واتم بیانه وتقبل حسناته ورضی عنه وارضاه ومن الخیر لا اخلاه

بیت : روزی دوسه کندرین جهانی زنده	حیفست دلا اکر بجانی زنده
بی عشق مباش تا نباشی مرده	در عشق بمیر تا بمانی زنده

[و الباقیات الصالحات] عشق است دنیا چو کاهست عشق چو کندم باز اجل کاه را ببرد یك بره کاه نماند [نورهم یسعی بین ایدیهم] جاویذ عاقبت باد برین باش که نیت کردهٔ ودوستان را هم برین دار و نصیحت کن ویاری ده که اینست کار و باقی همه پشیمانی ملك دنیا چون دهلست خلایق از بانك او حیران بر وجمع می‌آیند و او میان تهی درو هیچ چربشی نی ومنفعتی نی خنك انك طبلهٔ عطار عشق یافت واز بانك طبل ملك دنیا دل سرد کرد

الله مفتح الابواب

صباح سعادت و اقبال صدر کبیر امیر اجل اعلم اعدل صاحب الدولتین عدل کستر ولی السعادتین مظلوم پرور احسان پیشه عاقبت اندیشه معین الفقرا مربی العلما جلال الدولة والدین عضد الاسلام والمسلمین ذخر الملوك والسلاطین همایون صاحب دیوان الاستغنا ادام الله علوه وکبت عدوه وایده ونصره [ویسرله الیسری وجنبه عن العسری] ازمساء زوال عین الکمال مصون ومحروس باذ اولیا منصور وچشم روشن واعدای آن دولت مقهور وباری جل جلاله لیلاً ونهاراً حافظ وناصر وشکور سلام ودعا مطالعه فرمایذ وآرزومندی بلقای شریف ومنظر لطیف از حد وحصر بیرون شناسد ایزد تعالی ملاقات را سببی سازد سریع [انه مجیب سمیع] فرزند مخلص معتقد نظام الدین که ازهوا خواهان ومحبان آن عزیز زیست وشاکر نعم وناشر کرم واحسان شماست متوجه شذ بخدمت بامید معاونت واحسان وتربیتی که معهود ومالوف وموظف دارد ازان خدمت [والمشرب العذب کثیر الزحام] امیدست که برعادت کهتر نوازی وبنده پروری حسبةً لله تعالی ودریعه و وسیلةً الی مرضات الله تعالی مخدومانه وشاهانه معاونت فرماید که اسباب شکست وزیان واتفاقات ناموافق سیار ومتواتر شد هنکام رقتست و وقت عاطفت وازجملهٔ اسباب انکسار که آرزوی دوازده هزار عدد نواب سید الامرا زعیم الجیوش نورالدولة والدین ادام الله علوه ستده اند وباقی در ولایت مانده است توقعست که دست او قوی دارند تا احیای حقوق او باشد [ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً] [ارحم من فی الارض یرحمك من فی الاسماء] هرپادشاهی که فرماید ولطفی که کند حقیقت درحق این داعی کرده است ومنت دار باشم تا بغاینست که اکر این داعی را ملکی بودی قریب بوفای این بفروختی وآنرا کذاردی جهت او وحقوق خدمت قدیم و بخدمت این زحمت ندادی اما بحمدالله حاجت خواستن از کرام افتخار باشد ومباهات [نصرکم الله وایدکم واحسن عاقبتکم]

شعر : اکرام اهل الهوی من الکرم وامة العشق اضعف الامم

[انا عندالمنکسرة قلوبهم فاطلبونی عندهم] باقی رأی عالیٔ روشن شما نا نبشته بخواند [اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله] تا بر منتهای سابق ولطفهای پیشین منضم کردد الله الله او میذ داریم که از حضرت بی مراد باذ نیاید [لیس قریة ورآء عباداں] از آن ولی الانعام کذری نیست جزیاس جاوید معیث مظلومان باذ آمین یارب العالمین،

انشاءالله حاجت نباید زحمت آوردن خوذ بمعنی خاضرخدمتم که بدعاء دولت میان بسته ایم‌ازانواع کسر وزیان افتاده است یك سبب رعایت شفاعتها که می‌کنند واستیفاء حقوق‌که تواندکرد بااستیلای شرم واعتقاد ومحافظت جانب ضعفا واهل‌خیر لابد مسامحتهاش لازم آمذ هنکام آنست که پادشاهی فرمائی این بار دیکرکه این کشتی بی حمایت آن نوح کرم ادام الله علوه از کرداب طوفان خلاص نمی یابد

بیت :

کر آب دهی نهاله تو کاشتهٔ ورپست کنی همش تو افراشتهٔ

[یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم]

خود ملك الامراء استاذ این ارمایش است که حق تعالی سریع‌الحساب وسریع‌المکافاتست هیچ کس درایں باب زیان نکرد ونخواهدکردن چشم می‌دارم‌که سایهٔ عنایت ملکانهٔ پادشاهانهٔ مخدومانه دربارهٔ فرزند مخلص نظام‌الدین این بار دیکر مبذول فرماید وخداوندی کند تا او ابن عهدهٔ کران بیرون آید

[یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم]

ولاسیما این خیر بخیرهای دیکر نماند از آسمان هفتم تازمین هفتم فرقست میان احسان کردن بفقرای اهل نفس وتن بافقرای اهل دل وحقیقت ومعلومست که‌خویش‌وپیوسته بخدمت ملك‌المشایخ جنیدالزمان امین‌القلوب شمس الحقایق امام الهدی حسام الحق والدین متع‌الله العارفین بطول بقائه الله این احسانرا از جنس احسانهای دیکر نفرماید شمرد [لیس التکحل فی‌العینین کالکحل]

کودیده‌که کوهر زخسی بشناسد یا باز سپید از مکسی بشناسد

الا چون کمان برده باشند پاس آن داشتن عین‌فرض باشد تاچون ظاهر شود روز احل‌که [فکشفنا عنك غطاءك] پشیمانی نیاید ان‌شاالله تعالی دیدهٔ آن دولت بکحل هدایت وتوفیق ابداً مکحل باد آمین یارب العالمین که [اولیائی تحت قبابی لایعرفهم غیری] عابد شصد هزار ساله کوهر آدم را نشناخت وزاهد صاحب کرامات یعنی بلعم باعور کوهر موسی را نشناخت الا چوکمانی برده‌بود پاس آن نداشت مواخذ آمذ آن که چون مواخذ آمذ سر[مرضت فلم تعدنی] چه‌کارها کرد داعی‌را درین کواهیها غرض نیست جز شفقت وحق‌کذاری ملك الامرا که می‌فرماید بابندکان من آشنائی ودوستی کنید درین عالم وغنیمت دارید تاچون روز دولت ایشان بیاید ودور [من‌کان لله] بکذردکه دنیاست ودور [کان الله له] بیایدکه غفیست پشیمان نشوید وحسرت نخورید دربن عالم دو روزهٔ دروغین مهمات ملوك دو روزه چنین مخاطره‌است وچنین مهم آخر بطالبان عالم راستین‌کم ازاین نباشد اکرچه عذر کویندکه مخفی بودند نشناختیم لاسیما که کواهان بی‌غرضی کواهی داده‌باشند که او آنست ،

سهلست که عقل ایشان چالیك عقل تست که چون خواهی بذان ببازی قادری برمرغ هوای صید کردن کبوتر آموخته‌را نتوانی نکاه داشتن [جرمش اینست کاشنای تو شد ست ای زنده کش مرده زیارت کن من] سهل تا دل پدر فارغ باشد از رقعه واندیشهٔ رقعه نوشتن عوض رقعه بدعای خیر تو مشغول باشد

[سوف تری اذا انجلی الغبار افرس تحتك ام حمار]

زان پیش که داده را اجل بستاند هر داذ که داذ نیست می‌باید داذ

وسلام علیه وتوفیقه وعزته

(۲۵)

الله مفتح الابواب

[ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون] زندکانیٔ مجلس عالی امیراجل خذای ترس خیر پیشه پاك اندیشه زاهد عابد طالب الآخرة صاحب الصفات الفاخرة المعظم لاوامر الله الحافظ لحدود الله لطیف الافعال کریم الاقوال نورالدولة والدین افتخار الامرا فی‌العالمین ادام الله علوه درغرایب خیرات ونوادر حسنات ودقایق تعظیم حق سالهای نا محصور باقی باذ سلام ودعای فراوان ازین داعیٔ مخلص علی‌تجدد الساعات وتواترالاوقات بذیردوآرزومندی اشتیاق ملقای عالم آرای [سیماهم فی وجوههم من اثر السجود] غالب وباعث داند ملاقات بخیرباد اعلام می‌رود حال فرزند مخلص نظام الدین نظم الله اموره که سخت زیانمندست بانواع ودلهای دوستان همه خسته وریجورست ومتوجه‌است بذان طرف امید از یاری وکهتر نواری ولطف شما آنست که برقاعدهٔ معهود خود نوازش کنند ودستش کیرند ویاری دهند چنانك پیش ازاین لطفها فرموده‌استوبرخوذ حیفها کرفته اند لله‌تعالی آن نزد حق ضایع نیست و قبولست [ان‌الله لایظلم مثقال ذرة] الدنیا مزرعة الآخرة [مثل الذین ینفقون اموالهم فی‌سبیل‌الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة] پیش ازان که هنکام زرع بکذرد و وقت زراعت منقضی شود از روی عقل وایمان واجبست وفرض‌است مبالغه کردن ومبادرت نمودن وهر نوعی تخم خیرکاشتن خاصه که فرزند عزیز نظام الدین خویشی ومصاهره بخدمت ملك المشایخ ضیاء الحق امین القلوب جنید الزمان حسام الدین متع‌الله المسلمین بطول بقائه دارد واین بخیرهای دیکر نماند [ان لله تعالی عباداً امجاداً محلهم فی‌الارض کمحل المطران وقع علی‌البراخرج البروان وقع علی‌البحراخرج الدر] امید دارم فرزند نظام الدین بتربیت واحسان شما که درحق همه محتاجان مشهور ومعروفست وهمه شاکرند

الله مفتح الابواب

فرزند عزیز قرة العیون افتخار البنین عین الله علیه [وایده بروح منه] ازاین پدر مخلص سلام و تحیت بخواند وبداند که در رنجم ازانك از خانه بیرون می‌خسبد ودلداری آن ضعیفان نمی‌کند علی کل حال امانت خدای اند الله الله از جهت رضای دل این پدر ملازم خانه باشد وطرف ایشان را ازشکر خانهٔ خوی ظریف خوذ شکر فشان دارد تا شکران بمن رسد

بیت : ای دوست بدرد دیکران درمانی چون نوبت درد ما رسد درمانی

آنك بیکانه را تواند فریفتن بندهٔ خود را هم تواند فریفتن

بیست : کرفتم درد را مرهم نداری بده عشوه دروغی هم نداری

هوا وهوس فانیٔ بی وفا آن نیرزد که مردی ومروت و دل دوستان را مجروح داری ان شاء الله حجاب غرور ازپیش چشم آن فرزند رود تر برخیزد تا بداند که آن آب نیست که آن طرف که اسب را می‌دوانی ومرکب را سقط می‌کنی سرابیست که بسی چون توآن سودوانیدند چون آنجا رسیدند آب نبود مرکب وسوار از تشنکی وماندکی دور ازان فرزند وار همه فرزندان ما هلاك شدند ودانست که اول عنان بکشد پیش از خراب البصره اکر نه خود همه الهان نیز عنان کشند مکن مکن مکن مکن والسلام

شعر :

ار پی دانه مرغکی صد بار بنکرد پیش و پس یمین ویسار
دل اوزان قبل بد اندیش است کش غم جان زعشق نان بیش است

والله که آن کرکین اسب بدین زین نمی ارزد نمی‌ارزد

بیت : آب ریزی کشیده اند ربوست توکهی جانش خوانی وکه دوست

فی الجمله توقعست ازمردی وحلال زادکی ومروت آن فرزندکه خاطرهایی که مشغولند بدعای دولت وسعادت وخیر تو مجروح وپراکنده نداری واین ضعیف دهبار با امیر سیف‌الدین سلمه الله تعالی وباهل او پایندان شدم ودست برسینه زدم وعادت من‌نبوذ جهت شفقت توکردم واکراین ساعت درنظر تو آن مصلحت باریچه‌نماید اما آن بهوای خوذ نکردم واقعات دیده بودم وار غیب اشارت فی الجمله سرپوشیده می‌کویم ولا به می‌کنم الله الله الله ملازم خانه وملازم آن جماعت باشد وبا من ازین عذرها نیندیشد که چنین اند وچنان اندکه آن‌سخت

همت عالی وخداپرستی وپاذشاهیٔ آن یکانه ادام الله علوه [وجعل له لسان صدق فی الا خرین]
ولیکن این ضعفا ازحزن وضعیف دلی هر روز می‌نالند ومی‌زارند واز این داعیٔ مخلص که محترزست
غایة الاحتراز از ابرام وتصدیع بدان حضرت تکرار شفاعت ولابه‌کری می‌خواهند داعی مخلص
معتمداً ومتکلاً علی کمال حلمکم واحسانکم وطول روحکم فی اعانة الضعفا والعفو عنهم انها می‌کند
بخدمت که هر عفو واغماض ورحمت که دراین باب فرماید ذخیرهٔ آخرت وشکر نصرت خواهدبودن
[وقد نصرتکم علی عدوکم فان شکرتم بالعفو والرحمة لازیدکم والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس
والله یحب المحسنین] قال الحواریون لعیسی علیه السلام یا روح الله ای شیءٍ اشد واصعب قال
غضب الله قال فما الذی ینجی من غضب الله قال ان تکف غضبك وتعفواذا قدرت] حق جل
وعلا ملك الامرا و الحجاب ادام الله علوه را ازان قبیل کرداند [کحبةٍ انبتت سبع سنابل فی کل
سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء] آمین یارب العالمین جاوید مستغاث مظلومان باذ ومؤیدبروح القدس

(۲۸)

الله مفتح الابواب

سلام حق ورحمت ابدی بذات شریف ملك الامرا باسط العدل ناصرالحق اب الملوك
والسلاطین ادام الله علوه بادیٔ ثنا والقاب آنست که حق تعالی می‌فرماید درحق بندکان نکوکار
خویش که ثنای حق مر بندکان صادق را خلعتی‌است که کهن نشود وبخششی است که روز افزون
باشد ودولتیست که ابدا پاینده بود وکسی ازونستاند وکسی ازو میراث نبرد هرجایی که رود آن
دولت وآن ثنا رفیق او باشد چنانك بندکان را می‌ستاید وثنا والقاب می‌شمرد درکتاب قدیم که
[الصابرین والصادقین والقانتین والمنفقین والمستغفرین] ادام الله علوه وزاد توفیقه که آمدن ورسیدنش
مبارك باد بسی خیرات را زنده کرد ومظلومان را شادکرد وخلق را شاد وشاکر دیدم پرسیدم
سبب این شادی چیست کفتند قدوم واحسان ملك الامرا خواستم که بخدمت آیم وروی مبارك را
زیارت کنم الا هنوز قسمت نبود و بسبب ضعف وناتوانی شیخ المشایخ ولی الله فی الارض ابایزید
الوقت وقطب الزمان صلاح الحق والدین مدالله برکاته علینا وعلی المسلمین مشغول بودم چنانك شما را
معلومست خاطر مبارك ایشان با این همه رنجوری درازو باچنان استغراق دریای انوار رحمت حق که
اولیارا دم بدم موج برموجست که فراغت سرخاریدن ندارد از علامات موجهای نور حق قیاس کنند
ملك الامرای دولت را و رعیت این ملك را چون حواله امروز بعنایت واهتمام شماست ازمحافظت
مصالح فراغت ندارند پس آن بنده را که نایب وخلیفهٔ حق بود درملکوت آسمان وزمین که

وذاکرند زخدمت شما [طوبی لکم] او نیز درجوار عصمت وحریم حمایت وفرط عنایت شما شادمانی سالم وغانم بارکردد تابرین داعی وفقرای مامنها باشد وثواب بی حد وثنای بی عد بحاصل آید ان شاء الله تعالی

(۲٦)

الله مفتح الابواب

ساۀ معدلت ملك الامرا والخواص عمدة الملك القمر الا نور والسحاب الامطر مربی العلما غیاث المظلومین مونس الفقرا الغ قتلغ اعظم همایون پروانه بك ادام الله علوه برکافۀ خلایق مستدام باد اولیا منصور واعدا مقهور امداد توفیق خیرات بر تزاید بمنه وکرمه سلام و دعا ازین داعی مطالعه فرماید واز ابرامات وتصدیعات داعی را خجل دادند و داکر وشاکر رافع تحیت فرزند عزیز معتقد فخرالتجار شهاب‌الدین احسن الله عاقبته از هواخواهان ودعاکویان آن درکاهست وبخیرات وعبادات چنانك آن یکانه دوست دارذ راعب ومولعست ولیکن کثرت عیال لازم می‌دارد مشغول شدن تجارت تابسیواس و حدود آن واز سبب باجداران وتصدیع ایشان مدتیست تا از بازرکانی مانده‌است وخیرات ملك الامرا بهمه عالم می رسد امید می‌دارذ که بشان مبارك از با جداران معاف باشد وآن را بحجت دارد وبراباى جنس خود مفاخرت نماید صدقۀ باشد از صدقات ملك‌الامرا بروی وبرعیال وی وعتیق آن منت ومکرمت کردد وداعی منت دارباشد وبر احسانهای سابق منضم‌شود ودخیرۀ روز جرا جاوید محسن‌ومعین ومعیث باد آمین یارب العالمین،

(۲۷)

الله مفتح الابواب

احسان وانعام و درویش نوازی و وعدهای خوب لطیف الخطاب و حسن الجواب وعفو ومرحمت پادشاهانه ملك‌الامرا والحجاب نظام الملك صاحب السعادتین معین‌الحق والدین ادام‌الله علوه بذبن داعی مخلص رسید شکرها و دعوات خیر برای دوام آن دولت وتضاعف آن سعادت کفته آمد وهیچ شك نیست که وعدۀ صادق ملك الامرا والحجاب ادام الله علوه در قبول این شفاعت معتمد علیه است وصادقست وآرام دلهاست [والکریم اذا وعدوفا] لاسیما که آن کریم سرچشمۀ کرمهاست وسلطان همه مروتهاست وبر آن وعده مزیدی نیست که زرکوار جهت رضای حق تعالی و دخیرۀ آخرت التماس وشفاعت این فقرا وضعفا را باحسن القبول تلقی‌نموذ وآنچ جهت رضای خدا باشد ازان ندامت ورجوع وپشیمانی ممکن نباشد دور از کمال اعتقاد ودین‌داری

الاعالی الدستور الربانی والحاکم الروحانی الغ قتلغ دین پرور پروانه بك خلدالله علوه تابنده ومشرف باد رب الارباب وملهم الصواب درهراندیشه وترددی مرشد وهادی وآن ذات خوب صفات را از شروشومی مکر و وسوسهٔ قاطعان طریق دین وعولان ودیوان راه برین صراط مستقیم نکاهش داراد تا همچون خوذ زشت وناخوش وسرد و فسرده و محرومش نکنند حق تعالی می‌فرماید درحق این راه زنان که راه نمایی دعوی می‌کنند [ان کثیراً من الاحبار والرهبان لیأکلون اموال الناس بالباطل ویصدون عن سبیل الله] بیت :

اندرین ره صدهزار ابلیس آدم روی‌هست — تا هر آدم روی را زنهار کآدم نشمری

اندرین آستان پر تلبیس — نان بلاحول می‌خورد ابلیس

حرس‌الله عنهم بحفظه وبا این همه‌کوری طعن رنند دراهل دین واحتیاط نکنند ونکوبند

[چو ما را چشم باطن بین تباهست — کجا دانیم که آن کل تا کیاهست]

سلام ودعا وتحیت از صدق وولا واخلاص وصفا رسانیده می‌آید وشکرهاء بی‌حد داریم عدد مکافات این احسانها ازخزانهٔ [ولله خزائن السموات والارض] بذات شریفش متواتر و متواصل باد آمین یا رب العالمین

---

(۳۱)

الله مفتح الابواب

[سلام علیکم لاسلام مودع — ولکن سلام لایزال جدید

حق تعالی جل جلاله حلم وکرم وشفقت و رأفت واحسان ملك الامرا والکبرا المؤید بالعطیة الابدیه والدولة السرمدیة العروة الوثقی الرکن الاعلی الشمس لایخفی فی الجود والضحی ظل الرحمة الوافیه ظهیرالملة الصافیه مختص الحضرتین مؤید الدولتین بلکا دلکا دیندار پروانه بك ادام الله علوه را کعبهٔ محتاجان وقبلهٔ امیذواران دارد ابداوسرمداً سلام ودعایی که دران فتور وانقطاع راه نیافته است نونو می‌رسانم ومی‌نمایم وآرزومندی همچون فضائل وشمائل وفوائد الانعام ولی الایادی تازه وشکفته ترست [جمعنا الله و ایاکم علی موائد فضله] حق جل جلاله چون آن ذات شریف را جهت مهمات درویشان ومحتاجان باختیار واضطرار انکشت نما کردانید هر چند می‌خواهم تا غبار زحمت بر رکاب همایون ننشیند ولیکن چون همت عالیٔ مبارکش طالب دولت آن جهانیست‌کی [من کان یرید حرث الآخرة نزدله فی‌حرثه] وطلب آن دولت جاودانی بی‌کرانی نهاده‌اند [حفت الجنة بالمکاره] عرض می‌رود امیذواری وچشم داشت امیر عالم وفقه الله که پیوسته

[انی جاعل فی‌الارض خلیفه] وجمله جانهای روشن‌را حواله بذو بود چند استغراق ومشغولی‌باشد نامه برنامه پیك برپیك که [والمرسلات عرفا] این سخن را نهایت نیست مقصود آنست که با این همه مشغولیهای لطیف ونازك از بس که خاطر ایشان متعلق بوده است بجانب ملك الامرا دراین مدت کم روز بوذه‌است که بد عامددکرده نشد باری تعالی برکات اوقات ایشان را از ما واز شما واز این‌دولت منقطع مکرداناذ ودعای ایشان در دوام دولت شما مستجاب‌باد آمین یارب‌العالمین

﴿ ۲۹ ﴾

الله مفتح الابواب

سعادت هر دو جهانی وحصول جملهٔ امانی وامداد آسمانی رفیق روزکار کزیدهٔ خیر ا ثار احسان نثار سیدالامرا والخواص مقرب الحضرة بالاختصاص مختص‌الملوك والسلاطین تمام الانس قوام الانس علم‌الهدی فخر الوری شجاع الدولة والدین ادام الله علوه وکبت عدوه باذسلام‌وتحیت از خلاصهٔ محبت وولاباك ازتکلف وریا موظف داشته می‌شود وآرزومندی بدوام صحبت وموانست غرب لطف اومتجاوز الحدست باری تعالی این مراد را سبی سازد سریع [انه مجیب سمیع] مصور رای انور ایده الله منوره باذ که آرندهٔ تحیت فرزند عزیز هنرمند کافی نظام‌الدین را دامت معالیه داماد سیدالمشایخ ابا یزید الوقت جنیدالزمان خضرالقدم مسیح‌الانفاس نور یمشی به فی‌الناس صلاح الحق والدین که فرزند جان ودل سید برهان الدین المحقق و خلیفهٔ اوست باستقلال مدالله ظله ولا اخلا برکته عن جنابکم وتحصیل اسبابکم درین وقت شنوده آمدکه طغرایی وقت وررکان‌ملك بنیابت طغرا وانشا اختیارکرده اند توقع از مکارم اخلاق والطف شامل‌شماآنست‌که در تقریر واتمام وتعین جامکی هرچه وافرتر وبیشتر سعی فرمایند مخدومانه وپدرانه که تا برکات این سعی عنایت همت عالی ملك المشایخ که متصرفست درکونین وفعالست در دارین سبب دوام دولت قاهره شتها الله کردد وسبب مزید جاه وحشمت وحصول مراد وسعادت دوجهانی شما کردد

[همت از انجا که نظرها کند　　　خوار مدارش که اثرها کند]

جاوید درعمر وجاه ثابت باذ آمین یارب العالمین

﴿ ۳۰ ﴾

الله مفتح الابواب

آفتاب اقبال بخش لاشرقیة ولاغربیة ولا ارضیة ولا سماویة بل آلهیة ربانیة ازلیة ابدیة بر دات مطهر منور معطر لطیف شریف ولی الایادی والنعم ملك الامرا والحجاب فلك المعالی تاج

(۳۳)

الله مفتح الابواب

ابواب سعادت و کرامت وعنایت بر ضمیر روشن مولانا العالم الفاضل قاضی القضاء باسط العدل ناشر الفضل مفخر العلما تاج الملة و الدین افتخار الاسلام و المسلمین ناصح الملوك والسلاطین ادام الله فضله و منع المسلمین بطول بقائه مفتوح باد و الهام ربانی و اقبال جاودانی عنان کش اندیشه و تحری رأی عالم آرایی مظلوم نواز ظالم کداز دین پرورش باذ سلام وخدمت مخلص مطالعه فرماید و آرز و مندی دوام مصاحبت و مجاورت آن لطیف الصحاب فخرالاصحاب غالب و باعث داند باری تعالی و تقدس که جامع الاحباب و رب الاربابست ملاقات راسببی سازد سریع [انه مجیب سمیع] عین الیقین میدانند دوستان که صدق رعبت مولانا دام فضله در رعایت فقرا و اهل الله وصفوته خاصه درباب حفظ جانب شیخ المشایخ ابایزید الوقت جنید الزمان العروة الوثقی و الرکن الاعلی امین القلوب مخزن اسرار العرش حسام الحق و الدین ادام الله برکته که بعضی از فضائلش بخدمت شرح کرده ام و قطره ازان بحرنموده و ضمیر مؤید و منور مولانا را این تأیید میدام که از ورقی دفتری ضبط فرماید و خود نامهٔ نانوشته بخواند که [المؤمن ینظر بنورالله و قال الرسول صلی الله علیه و سلم [من ارادان یجلس مع الله تعالی فلیجلس مع اهل التصوف احسنوا الی الفقراء الربانیین و اتخذ و اعندهم الایادی فان لهم دولا یقال له خذ بیدك من شئت و ادخله الجنة ان اولیاء الله لا یحتاجون الی شفاعتی و انما لهم شفاعة فی الله] عرض این معنی اگرچه ازیك جهت بی ادبیست اما ازین جهت که مولانا اصل فضائل وفوائدست [وكل يرجع الی اصله] هم برموجب و عدهٔ کریم این مخلص را که کفیل آن معدن کرم شده ام روی سپید کند وعنایت مخدومانه درین باب موهبت فرماید جاوید مصدر کرامات و مظهر عنایات باد آمین یارب العالمین و السلام

---

(۳٤)

الله مفتح الابواب

ملاذ الصعفائی العالم مدالله علوه سلام وتحیت مطالعه فرماید و رافع این تحیت را و هوفرزند عزیز صالح متدین خوب اعتقاد شرح الله صدره از هوا خواهان و دعا کویان دوات خوذ داند و مخفی نباشد استحقاق او و اضطرار او بکثرت حیا و مروت نفس و تعفف واز هیچ آفریده تا ممکن باشد التماس ناکردن نه صریح نه کنایت و روزکار او جمله مصروف بصبر وشکر وطاعت

در ظل عنایت و شفقت و رعایت ملك الامرا و الکبرا ادام الله علوه بوده است و آن مرحمت و رأفت را همچون اقبال بی‌زوال ملك الامرایی در حق خود نو وتازه‌می خواهدکه هرکه بنای خانه و سرایی و عمارت کند تا آخر نظر شفقت درخلل وخیر و شر آن مصروف دارد و مکر درافطاع او مداخلتی می‌رود وبسبب آن تزاحم و ازعاج رعایا می‌شود و در وظیفهٔ اوزان نانپارهٔ قلت و قصور روی‌می نمایدکشت او مید را از مطار عاطفت قدیم که علی‌العموم است ودرحق او خالصاً علی الخصوص می طلبد تاباشاکران و احسان یا فتکان دیکر بدعای دولت مشغول باشد جاوید پناه پناه خواهان باد آمین یارب العالمین

﴿ ۳۲ ﴾

الله مفتح الابواب

بعداز اوراد سلام و تحیت و عذر زحمتها که داده می شود با عتماد کرم آن حضرت منبع الفضل و الکرم قاضی القضاة افضل العالم الصدر الکبیر البدر النحریر المحقق المدقق سراج الحق و الدین ادام الله فضله و متع العالمین بسعیه الجمیل و فضله الجزیل آمین یارب العالمین از زبان ناطق صادق مفیض الحقایق مفید الخلایق لازال ناطقا بمارضی الآله و زین الاسماع و الافواه و مزیل الظلمة و الاشتباه چنین نقل کردند بکرات بسمع این داعی مخلص‌که در ضبط وکد خدایی محقری‌که ترکهٔ داعی زاده علاءالدین است رحمه‌الله و ابقاکم جهت مصلحت ایتام او چون از خدمت مولانا التماس کردند مولانا چنین فرمودکه دران باب آنکه سعی نمایم که فلانی یعنی داعی بزمن بنویسدکه چنین تیمارکن و چنین کد خدایی کن داعی چون این بشنود واجب نمود تجدید اعتقاد خود و اعتماد خود بر لطف وکرم عام مولاناکه بر خاص و عام فایض است باز نمودن هر شفقت و مهتری ولطف‌که مولانا فرماید دل و جان داعی بدان شادست بلك فرهنك و تدبیر و لطف و حسن حصانت و صیانت همه ازخرمن فضل مولانا دزدند و استفادت کنند داعی بدعای مولانا مستغرقست توقعست که موقوف کفت و شنود این داعی ندارد تا آن ضعفا بی‌نظر عنایت مولانا ضایع و محروم نمانند [الخلق عیال الله فاکرمهم عندالله انفعهم لعیاله] و بدین کستاخی معذ ورفرمایدکه اشارت مصطفوی داداین کستاخی کردن [استعنیوا علی حوایجکم من رحماء امتی] خاصه مولانا مفخر امام و مقتدای همه رحما و علمای امتست ایزدش مستدام داراد والسلام

نیکوکه بر او میذ نجات آخرت می‌فرماید بحضرت [مالك یوم الدین] مقبول و پذیر فته ومضاعف کشته باذ سـلام و تحیت مطالعه فرماید واین داعی را شـاکر اکرام وذاکر انعام برا ذرانهٔ داند اکرچه بآب وکل زحمت نمی دهم بجان ودل کمال آن برادر عزیز میخواهم احسانهای بی حد او مراخجل‌می دارد ازمن مکافات عذر آن نیاید ازخزانهٔ نامتناهی و از فضل آلهی هریکی راهفتصد بلك بی عدد [انبتت سبع سنابل فی کل سـنبلة مائة حبة] و برین اقتصـار نفرمود بعدازان می‌فرماید [والله یضاعف لمن یشـاء] اضعاف آن باشد آنراکه حق خواهد بحمدالله امیر اجل برادر اعز دران خواستو دران عنایت پناه کرفته است محفوظ و ملحوظ باد اعلام می رودکه جماعت یاران ماکه درین ایام صعب بعنـایت شما از مطالبات و مصـادرات فارغ البال بدعای شما مشغول بودند ازان‌همه جماعت پنج شش کس پیش‌نمانده استکه در معرض مطالبه‌اند بزرکان و خاصـان حق چنین کفته اندکه آغاز خیر اکرچـه مبارکست و بزرك کاریسـت وعلامت عنایت ازلی و سعادت ابدی اما تمام کردن آن خیر بهترست از آغازش [اتمام المعروف خیرمن ابتدائه] و مثال آن چنان کفته اند بینایانکه اکرچه ماه نو مبارکست و لیکن چون تمام شود بشب چهارده آن کامل تر بود سخن کوتاه کنم و بر دعا اقتصار کنم چشم میداریم که عنات امیر برادر اعز ضاعف الله سعادته وتوفیقه آن عنایت راباتمام رساند تابر منتهای پیشین و احسانهای سابق منضم کردد سبب سعادت آخرت و ذخیرهٔ آن روز بزرك باشد انشاءالله تعالی

---

(۳۷)

الله مفتح الابواب

دیدهٔ نادره بین ملك الامرا ناشر العدل باسط الفضل ملجاء الضعفا و المساکین محیي‌الهدی و الیقین صـاحب اعظم پروانهٔ معظم معیث الخلایق منیر الحقایق شریف الالقاب مفخر الاسباب معین الدولة و الدین ادام الله علوه و شرح صدره و ایده بروح القدس بر اسرار غیب و عاقبت پایان کارها هر روز واقف تر ومطلع تر باد کوش او مقناطیس نصیحت و سخن صواب باذقبلهٔ جان مبارکش نور توحید و خلوص تفرید فردانیت باد خلق خوشش شاکر شکر ستان بی نهایت والطف دانش ذاکر لطف دریای بی‌غایتکه [فاذکرونی اذکرکم و اشکروالی] دعوت اکرام اوست سلام و تحیت مطـالعه فرماید آرزومندی غالب وباعث و مهیج داند ولیکن [الامور مرهونة باوقاتها] و اکر از روی مطالعه صورت کرم ولطف نباشد خبرمتواتر موجب علم قطعیست آثار خیر وخلق خوش وانعام عام و اکرام تام آن عزیز متواتر می شنودم ومی دانستم ومزیدیش

و قناعت و دعای آن دولت امروزکه کار د ضرورت باستخوان رسید طلب وظیفهٔ مبارك که بخلایق درمانده می‌رسدازان جناب رحمت باضعف تن آمده است و انجا اولاد و اطفال منتظر هنکام مرحمت ووقت عاطفت است توفیق خیرات اذان خاطر وازان دست منقطع مباد آمین یارب العالمین

(۳۵)

الله مفتح الابواب

دل خیر اندیش وجان عاقبت بین فرزند مخلص مقبل مجمل الصفات مشرف النعوت روشن دل حلیم کریم المعظم لامرالله المشفق علی خلق‌الله مخلص الملوك و السلاطین اکفی الکفاة قامع البغاة صاحب الاخلاق الحمیله و الفضائل الجزیله ادام الله علوه وزاده فضلاً و اقبالاً وحرصاً علی احراز الفضائل وایده بروح منه پیوسته بر معارج قبول و مدارج قرب مترقی باذ اولیا منصور و آن اولیا ملائکه اندکه رقیبان ما اندکه مارا از مهالك هردوجهان نکاه‌می دارند [اولی احنحة مثنی وثلات و رباع] وهمچنین تاهفتصدپر بر قدر شرف آن محوط و اعدا مقهور وآن اعدا شیاطین اندهم برین مثال و اولیا و اعدای طاهر فروع آن اولیا و اعدا اندکه صفت کردیم و در مشافهه بکویم که در رقعه نمی کنجد سلام و دعا ازین پدر مطالعه فرماید وآرزوی مندی جذب کرد شمارا اما چون مقدور هست‌که ازشما با نواع بیاسایند نصیبهای ایشان نمی کدارد حتی حین یاوقت آید عن قریب ان‌شاءالله تعالی امام اجل فلان‌که رافع تحیت است این پدر را شفیع کرفت از جهت عنایت‌که از خلق خوب شما شادی با وهم بر سداین پدر ضامن شدکه ازا یح توقعست افزون کند خوی اومی دانم وافقم بحسن عهد او نوقعست‌که این پدررا صادق کرداند ازروی ظاهر نیز واکر درباطن عتابی باشدکه دزدیده و پنهان ازان عتاب لطف فرماید و افرو عنایت تمام درباب او موهبت فرماید و آن را ازجملهٔ صدقات مقبول داند ومنت عظیم و بلطفها و ثناهای سابق منضم کردد [آزادی را بلطف خود بنده‌کنی بهزانك هزار بنده آزادکنی] که حق تعالی می‌فرماید [ومن‌احیاهافکانما احیا الناس جمیعاً] الله الله این پدر را سپید روکرداند تا [یجزیهم با حسن الذی ماعملوا] حاصل آید ان شاء الله تعالی

(۳۶)

الله مفتح الابواب

لطف قدیم ناصر ومعین برادر امیر اجل دیندار خوب اخلاق خدای ترس عاقبت اندیش مظلوم پرور مخنص الملوك و السلاطین فخرالدولة والدین ادام الله علوه خیرات وحسنات واندیشهای

از حال آن یگانهٔ عالم دل این والد را خبر می‌دهند از سوی عالم غیب و از روی ظاهر مشرفهٔ عزیز شریف و نامهٔ شادی افزای رسید حرز شادمانی کشت و تعویذ خوش دلی و هیکل و آرام دل ساخته شد هزاران سلام و تحیت و ثنا از صدق وصفا رسانیده می آید آرزومندی بلقای مبارک و دیدن آن نور عنایت بیش از اجل ان‌شاءالله العزیز که [ان الله یجمع من یشاء و یرفع البعد عمن یشاء] آسان کنندهٔ هر دشواری و سهل کنندهٔ هر مشکل بفضل وکرم بی نهایت فراق را بوصال مبدل کرداند و راه دور را نزدیك کرداند چنانك اول ملاقات مارا بدان یگانهٔ جهان عظم الله اقباله سببهای عجب ساخت که در وهم مانبود چنانك یوسف صدیق چون بعد از فراق دراز وجدایی و نومید شدن از دیدار پدر وبرادران بازایشان مرابیافت و رو بآسمان کرد وکفت یارب چه سببها ساختی تا پدر و برادران مرا بمن رسانیدی و بعداز چنان فراقی وصال دادی [ان ربی لطیف لمایشاء] ایشان بولایت کنعان بودند و من در مصر و ایشان را از حال من خبرنی درعالم قحط انداختی تابرادران وپدر محتاج نان شدندکه نان را هم سنك زر می‌خزیدند ونمی یافتند ومراکه یوسفم پادشاه مصر کردانیدی وآوازهٔ من درعالم مشهورکردی که پادشاه مصر کندم می‌دهد و ارزان می‌دهد وبسیار می‌دهد واز درویش سیم قلب بجای سره قبول می‌کند وکندم می‌دهد وبرادرانش براین آوازهٔ از اقصای کنعان بمصرآمدند وایشان را وهم نی‌که سوی برادر خویش می‌رویم و این پادشاه مصر برادرماست واکر دانستندی‌کی آمدندی وبکذام روی آمدندی چه سببهای لطیف غریب ساخت سازندهٔ کارها یوسف صدیق را پدر وبرادران جمع کرد درشبان روزی صدهزار چنین کارها می‌سازد وقومی‌را جدا کند وفراق می‌دهد وموج تقدیر هریکی را بشهری می‌اوکند و باز سببها می‌سازد و بموج دریای تقدیر این سببهای پراکنده کشته را باز جمع می‌کند امید داریم ازرحمت این کار سازکه بعدازین فراق در از اسباب اطیف مبارك درهم پیونداند چنانك وصال اولین میسرکردکه در وهم نبود [انه علی‌ذلك قدیر وبالاجابة جدیر] حق‌تعالی علیمست [وکفی‌به‌علیما] که همان محبت ودعای خیر وهوا خواهی وغمخوارکی که درآن ایام وصال که می‌دیدیم صورت همدکر را قائم بوده‌است وخیال شما واحوال شما پیش چشم بوده است دراین ایام فراق و چنان نبوده که هر چه ازچشم دور از دل دور و حاشا از لطف پادشاهی و فرزندی و ادب پیغامبرانهٔ آن یکانه‌که از پیش چشم و دل این پدر غائب شود محبت که خاص از برای حق باشد وپدری وفرزندی که خالصاً لله باشد هرکز متغیر نشود چنانك حق تعالی می‌فرماید که روز قیامت در آن سیاست و زلازل هیبت ونفسی نفسی همه خویشاوندیها بریده شود و از همدیکر خویشاوندان کریزند و روی

می خواستم که [للذین احسنوا الحسنی و زیادة] [ولیس الخبر کالمعاینه] خبر اگرچه متواتر باشد هرگز چون معاینه نباشد آثار لطف و احسانش بعداز خبر معاینه دیدم و بدعای خیر مشغولم و بخواستم که عرضه کنم محبت ودعارا تا بریا آمیخته نشود اما از بهر اشارت مصطفی صلی الله علیه وسلم که درمسجد نشسته بودکسی از در مسجد بگذشت یکی از یاران گفت یا رسول الله این مردرا که بگذشت دوست می دارم مصطفی فرمودکه بر خیزو اورا اعلام کن ازین دوستی اگر درین اعلام کردن آفت ریا بوذی هرگز آن دقیقه بین عالم و آدم فتوی ندادی باعلام کردن [من احب منکم احداً فلیعلمه] چنانك ملك الامرا محب حضرت حقست بلطفی و احسانی و مسکین نوازی اعلام می‌کند از صدق و دوستیٔ خویش آن حضرت راکه اورا اعلام حاجت نیست لیکن اعلام را دوست می دار داگرچه آن خلق و آن لطف و رحمت و مسکین نوازی و عفو ملك الامرایی راکه حجاب شود از اعتماد و توکل و از مکر حق غافل کندکه یك توکل وجانب حق راگزیدن آن کندکه صد هزار احتیاط نکنند فرعون صد هزار درطفل بی‌گناه را از بنی اسرائیل از بهر احتیاط وخرم سر می‌برید و آنك اصل بوذ وخصم سرای خود درکنار خود بهزار نازمی پرورد مکر خود چنین چشم بند ست و اگر اعتماد بر حق کردی حق تعالی آن همه اوتاد ملك او را مؤسس و مثبت و دوستکام و نیکنام داشتی چون ملك داود وسلیمان توقعست که بنده مفصر فلان را خلصه الله از بهر دل این داعی بعفو و رحمت مخصوص کرداند و بر حق توکل فرماید در دفع شرها و آفات تا این داعی رهین منت باشد یك نشان سعادت آنست که چون ظفر و نصرت رو نماید آن راحواله بمحض عنایت حق کنند وازان بینند نه از تدبیرهای لطیف خویش و چالاکی خویش حق تعالی این توفیق را افزون داراد تاجهد در تحصیل رضای حق کند نه درجمع رأی خود [عطار بگفت آنچ دانست باقی همه برشنود دارد] و الحمدلله رب العالمین

﴿ ۳۸ ﴾

الله مفتح الابواب

بشارت رفعت و اقبال و سعادت ملك عادل ناشر الخیرات مکانهٔ عالم نادرهٔ زمان پادشاه کهان گنج نهان گزیدهٔ رحمان سلطان سلطان نژادامن و رحمت بلاد وعباد المتوکل علی الله المخصوص بفضل الله قبلة الاقبال کعبة الآمال خلاصة الوجود فخر آل داود عظم الله دولتهم بدین والد رسید وهم پیش از رسیدن مشرفهٔ کریم و نامهٔ عزیز از راه [نبأنی العلیم الخبیر]

مخلص مطالعه فرماید وشکر احسانها ونوازشها ودلداریهای پادشاهانه که درگفتن و بشنن نکنجد تأمل نماید باری تعالی اسباب ملاقات را فراهم آرد تا در حضور شکرانها گفته آید امیدست که آن را غنی مطلق و خالق بحق ازخزانهٔ بی‌نهایت بی‌کرانهٔ بی حدخویش صد هزار اضعافاً مضاعفةً مجازات کند عرضه داشته می‌آید که برادر عزیز عالم فاضل معتقد شمس الدین وفرزندش قرةالعیون نورالدین تا از خدمت آن بزرك مفارنت کرده اند یك روز بلك یکساعت نیاسوده اند کسی را که درخدمت وسایهٔ آن پادشاه مکرم عادت کرده باشد ولطفهای او دیده باشد پیش پادشاهان دیکر قرار نتواند کردن ومی‌خواستند تا بخدمت رجوع کنند از خجالت نمی‌توانستند چون کارد باستخوان رسید وفراق شما بترین زخمهاست بنهایت رسید این داعی را شفیع کرفتند بخدمت چون عنایت آن پادشاه را می‌دانند و اعتقاد پاك در حق این داعی اعتماد نمودند که شفاعت این داعی قبول شود و هر جرمی وتقصیری که بوده‌است آن پادشاه یاد آن نکند وسایهٔ عنایت اولین بر سر ایشان بکستراند تا برین داعی از زمین تا آسمان منت باشد وبراحسانهای پیشین منضم شود که ایشان برین داعی حقوق خدمت و یاری قدیم دارند امید دارم از لطف آن پادشاه که داعی را عزیز فرماید بقبول این شفاعت کنیزکان وبندکان خرد وبزرك مشتاق دیدار همایون می‌باشند و روز شب بدعا مشغولند تا باشد که سبب سازندهٔ مشرق ومغرب ملاقات را سببی سازد که سببها ساخت تا ما را از قطرهٔ آب منی که نه کوش داشت نه هوش نه عقل نه چشم نه صفت پادشاهی نه صفت بندکی نه غم می‌داست نه شادی نه خواری نه عزیزی آن قطرهٔ آب بی‌خبر را درارحام پناه داد و بتربیت لطیف آن آب را خون کرد وآن خون را بسته وفسرده کرد وآن خون بسته را کوشت تازه کرد درآن خانهٔ خلوت که نه دست بود نه آلت بران کوشت پاره دریچهٔ دهان وچشم وکوش بشکافت وزبان داد و از پس دهان خزینهٔ سینه که درودلی نهاد که هم قطره‌ایست وهم عالمی هم کوهریست وهم دریایی هم بنده‌است وهم پادشاهی کدام عقل دریابد که ما را ازان ولایت حقیری و بی خبری بدین ولایت آورد و فرمود که دیدی وشنیدی که ترا ازکجا بکجا آوردم اکنون وهم می‌کویمت که ترا اینجا رها نخواهم کردن ازین آسمان وزمین ترا بیرون برم بزمینی که ازنقرهٔ خام لطیفتر باشد و آسمان که در وهم وصفت نکنجد ارجان فزایی ولطیفی که ازکردش ان آسمان جوان پیرنشود و نوها کهنه نشوند و هیچ چیز نپوسد وکنده‌نشود وهیچ چیز نمرد وهیچ بیداری نخسبد زیرا خفتن برای‌آسایش ودفع رنج بود و آنجا رنج نیست وملولی نبود و اکر ترا باورنمی‌آید اندیشه کن که اکر آن یك قطره منی را بکفتی‌که خدای را عالمیست بیرون

گرداند که بروحه وقت خویشست الا آن خویشی و پدری وفرزندی که از بهر الله بوده باشد زلزلهٔ قیامت آن خویشی را هرگز ببرد همدیگر را جویند وپرسند و بقدر و مقام و قربت خود دست گیرند که [الا خلاء یومئذ بعضهم لبعض عد والا المتقون] این درجه خود متقیان مقلد راست که بدل ایمان وصدق دارند ولیکن چشمشان دوختهاست چنانك مرزند طفل نابینا مادر را می داند و شیر او میخورد و لیکن اگر او را بپرسند که مادر تو چه شکل دارد اسمرست اشقرست گشاده ابرو است دراز بالاست کوتاهاست شمشیر بینیاست پخس است گردن دراز است هیچ از این نشانها نتواند گفتن الا بمقلد و شنیدن اما متقیانی که ایشان را چشم گشاده اند وفرمانداده اند که هرکرا خواهند چشمش را بگشایند وکوششان بکشند ومرده را زندهکنند ایشان را خود چه گویم قیامت برای ایشانست تا آنچ باخلق گفته اند و تهدیدکرده اند سخن ایشان راست شود [فلاتحسبن الله مخلف وعده رسله] پس قیامت بر دیگران روز و عیدست و بر بندگان خاص قیامت روز عیدست و روز مزید تعیین نمیکنم که این بندهٔ خاص درین دور ما کیست الا از حق تعالی میخواهم تا چشم ودل آن یگانهٔ جهان را بنور خود منورگرداند وبرمزید دارد تا او را گفت کسی و تعریف کسی حاجت نباید بیت:

دلا تا کی درین زندان فریب این و آن بینی

یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی

ازین جهان و ازان جهان و از ورای هر دو جهان متمتع وبرخوردارباد

آمین یا رب العالمین

---

(۳۹)

الله مفتح الابواب

کرامات وطیبات وسعادات آسمانی که مطلوبست ومقصود عالمیانست ونصیب انبیا و اولیا و خاصانست وآنست که میارزد بطلب کردن نثار جان پاك پادشاه علم شعار عدل دثار عالیهمت ملك صفت عاقبت بین خدای پرست خیرگستر فخر الملوك افتخار آل داود ادام الله علوه همقرین ذات شریفش باد و ایزد جل جلاله اوتاد دولت واقبال مکتسب وموروث را بتثبیت ابد مثبت ومشید داراذ خیرات و حسنات ودرویش نوازی ومظلوم پروری پادشاهانهٔ آن پادشاه را سبب مزید عنایت وتضاعف کرامت گرداناد هزاران سلام وتحیت و دعا و خدمت از این داعی

وقولهم : ثم اختصرتم من الاحسان زرتكم والعذب يهجر بی الافراط فی الخضر

ثم لم يغن عی صبری عن خدمته ابعاداً لتناقلی اذالتمس می الوالدان الاعزان وهما الامام عمادالدین و الامام مجدالدین دام توفیقهما و حرصهما علی ملازمة حضرة المولی مدالله علوه وکانه نقل الی ذلك الجناب المخصوص بالعفو و الرأفة زائداً عما صدرمهما فالمرجو من جلیل کرمه ان لایجعل ذ نوبهما من الذنوب التی لایغفرو تعفو عن خطیئتهما وان جلت ویثبت علی الاستقامة اقدامهما وان زلت ولاتشمت بهما العدی لاشمت الله اعداء دولته و حرسه فی اقامته وسفرته واوردت ان احیء لاجل هذه الشفاعة واشفی علیلی وشوقی متعللاً بهذا التماس لکن قد علمت وجربت کثیراً انی کلیل اللسان فی حضرة السادات والموالی قلیل البیان عند ملاقات العیان وان حرصت علی ذکر المودة المجیبة وشرح المحبة الالهیة باللسان اذقال قائل للنبی صلی الله علیه سلم [انی احب فلاناً قال قم واخبره] و قوله [تکلموا حتی تعرفوا] ولکن لایطیعنی لسانی ولاینقادنی بیانی وارجع عن حضور المولی لائماً نفسی مغاضباً لمنطق و هما یشهدان الله علی مافی سرهما خبیر و هومودة اهل الفضل لاسیما مولانا لا نقصان فی الولا و المودة ولکن اللسان عن بیانه مقفول عند ملاقات سید الفضلا والفحول [وکل میسر لما خلق له] لازالت فراسة مولانا مستغنیة عن لحن اللسان وظاهر البیان مبصراً بنورالحق بسیماء الوجوه و لحات الاجفان ولازال دون احصه النجوم وقل اوصافه العلوم آمین یارب العالمین

﴿ ٤١ ﴾

الله مفتح الابواب

دیباجهٔ محیای همایون لقا حورشید آسا مفخر الامرا و الخواص عمدة الدولة القاهره عماد السلطنة الباهره منبع المکارم و المعالی سیدالاکابر و الاعالی ذوفنون الفضائل شریف الشمائل مربی الافاضل افتخار الاماثل ادام الله علوه قبلهٔ اقبال مؤید و کعبهٔ اسمان ملك ممجد ومشرب ارواح مقدسه و امیذکاه خواطر مصوره باد سالهای افزون زا عداد آثار اخلاق لطیفش و اوصاف شیرینش چون اخبار حسن یوسف و ملك سلیمان علیهما السلام وجود خاتم منتشرست و چشم و دل دوستان بکهتر نوازی و احسان کستری و نیك اندیشیٔ آن ذات شریف هر روز روشن ترست بر مزید باد سلامی که موصوفست درکتاب کریم وخطاب قدیم که

[سلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیاً]

تبلیغ کرده می‌شود وآرزومندی غالبست بلقای آن ذات شریف که درپردهٔ مصالح وتدبر مهمات مستورست که اکر این حجب اشغال نبودی درآینه صفاء چهرهٔ خود بدیدی چنان حیران خوذ

این تاریکی درو آسمانی و آفتابی وماهتابی ولایتها وشهرستانها و باغها ودرو بندکانند بعضی پادشاهان وبعضی توانکران وبعضی تن‌درستان وبعضی مبتلایان وکوران اکنون خایف‌باش ای قطرهٔ منی تا ازین خانهٔ تاریك چون برون آیی ازکذامان خواهی بودن هیچ توهم وعقل آن قطره را این قصه باورنیامدی‌که جزآن تاریکی وعذای خون عالمی هست یا عدایی‌هست وبذانك ان قطرهٔ غافل ومنکر بود هیچ برهید کشاکش آوردند وهذا کفایه سید المشایخ قطب الزمان امین القلوب جنید الوقت حسام الحق والدین ادام الله برکاته سلام ودعا می‌رساند وسلام ودعای مبارك او ار فرزندان ومعتقدان ومتقطع نیست کار دوستی وپیوند بندکان خذا منقطع وابتر نباشد باقی باشد همچون جان باقی ابدی ایشان که بهیج علتی ومراعاتی ازخلقان باعفلت ایشان دیکر نشود زیرا ایشان بدست وفرمان خودنیستند ودوستی ومهر ایشان باشارت حق باشد نه بهوای ایشان آن دوستی‌که بهوا وهوس باشد سرد شود وکرم شود همچون هوای این حهان که‌کاهی تابستان بود وکاهی زمستان اما آن دوستی‌که از هوا بیرون باشد بهویت حق باشد سرد وکرم نشود که

[لایرون فیها شمساً ولازمهریراً لاشرقیة ولا غربیة]

اکر غافلان وفانکتند بندهٔ خذا این کوید [اللهم اهد قومی فانهم لایعلمون] جاوید بوملك ایمان وملك ارکان مستدام باد آمین یا رب العالمین

---

(٤٠)

الله مفتح الابواب

ادام الله ایام مولانا ولی الایادی المولی العلامه المحقق الربانی رافع منار الهدی مطهرالذات مجمل الصفات عین‌الفصل وانسانه و ترجمان الحق واسانه السرالاکبروالنور الابهر والحق الاشهرصاحب السعادتین فی الحیوتین برهان السفارة فی الحضرتین کمال الحق و الدین لازال السعدله نزیلاً و المکارم بحضرته عاکفة و المعالم علیه واقفة و خلدالله فی جواب الفتاوی اقلامه و نشر فی‌مواکب الوحدانیة اعلامه وینتهی الی جنابه العالی انه لایخفی علی العالمین ادراك خدمته الشریفه و التشرف بزیارة الکریمة مفخرالاحرار و مقتبس الانوار الذی هو لعطاش الفضائل کالمآء الفرات لاسیما لهذالداعی الذی هو احرص الناس علی ادراك تلك الزیارة الباهرة فالتنائی علی ذلك الجناب لایکون تکسل بل لخجل ولایقع التقصیر عن قلة رغبة بل لاجلال ورهبة کماورد عن والد البشر آدم علیه السلام بعد ارتکاب المنهی کان یفرمنَ مواقف المناجات [فخاطبه الجلیل منادیاً افراراً منی یا آدم قال لایارب بل حیآء منك

در از کفتن حاجت نیست که درضمیر پادشاهانهٔ روانهٔ اعظم حسن الله عاقبته واکرمه شفیعی داریم که در از کشد درنکوکوئی ابن داعیان بامیر جاوید محسن باد واین بخشش ملك الامرا باشد و هدیه بوقت حاجت مقبول باشد ، ابواب اجابت و عنایت آسمانی قرین ذات مطهر منور ملك الوزرا آصف العدل دستور معظم منشیٔ الخیرات ادام الله علوه واهلك عدوه کشاده وپیوسته روزکار همایونش را از غرور دارالغرور معصوم داراد [انه مجیب الدعوات ومنزل البرکات وقاضی الحاجات سلام تحیت ازین داعیٔ مخلص مطالعه فرماید وتقصیر آمدن بآب وکل بخدمت بر بیکانکی و فراموشی حمل نفرماید که میان دلها تا دلها راهیست در دیده [من القلوب الی القلوب روزنة بیت :

کر شش جهت بسته شود باك مدار کز قعر نهادت سوی جانان راهیست

آفتاب را بلعلی که اندرون کانست راهیست مخفی مخصوص که اورا بتابش لعلی می‌کرداند آن سنکها و آن لعل ازان خبر ندارند همچنان آفتاب عنایت حق بکوهر دل مؤمن که درکان قالب اوست راه پنهان دارد که سنك قالب و لعل دل ازان راه خبر ندارند همین راه آوردی بیتند که می‌رسد بیت :

خون می‌رود و جراحتش پیدا نیست بوی جکر بریان می‌رسد و مطبخ نی

این سخن همچون فضائل ملك الوزرا پایان ونهایت ندارد [ولکن مالایدرك کله لایترك کله

بیت :

جاوید شبی باید وخوش مهتابی تا باتو غم تو کویم از هر بابی

قال الله تعالی

[انما نطعمکم لوجه الله لانرید منکم جزاءً ولاشکوراً]

یعنی آن محسنان که محتاجان را جهت رضای ما دست کیرند اکر ازان محتاجان شکران نیاید وجفا وبی‌شکری یابند کویند که ما بجفای شما وبی شکریٔ شما این دراحسان بر شما نبندیم که ما آن احسان خالص جهت رضای خدا کردیم نه بر طمع شکر شما وحق شناسیٔ شما وسبب نزول این آیت بر قول بعضی انست که درعهد رسول علیه السلام محسنی درویش را درسال قحط هر روز نانی وظیفه کرده بود روزی حاسدی کفت ای برادر تو ازکلوی اطفال خود درچنین قحطی می بری باوی می‌دهی او چنین ترانا سزا می‌کوید و می کوید صدقهٔ او بروی او می‌ماند مرا نان سوخته داد که اکر پیش سکان اندازم بوی نکنند ونخورند ودیکر جفاها کفت که نوشتن آن بخدمت بی ادبیست آن مسلمان بعد ازان که این زشتیها بشنید ازان دلش دردکرد اما

کشتی که هیچ مصلحت وتدبیر نرسیدی ولیکن حکمت قدیم آن آینه را از پیش او بر داشت تا هرکسی از ونصیبی یابد بحمد الله تعالی که نصیبه‌جویان ازان جناب عالی شاکر و ذاکرند وتأثیر شکر شاکران دیکر ازان حدمت باعث شد برالتماس عنایت ورحمت دربارهٔ رافع این تحیت فرزند بهاء الدین یسرالله له الیسری که پیوسته شاکر ایادی و داکر ثنای آن جناب عالیست از دل وجان درمجامع ومجالس داعیٔ مزید آن دولتست واین ساعت کثرت عیال ومتعلقات وقلت منال مانع می‌شود ار مشغول شدن بدعای دولت و تحصیل سعادت که [کادالفقران یکون کفراً] اکر از میامن عنایات آن کریم لازال مکرماً مددی یابد ومدرسهٔ که محلولست یا غیر آن آنچ لایق حال بیند بر قاعدهٔ کهتر نواری ودلداری و عالم پروری هیچ شك نیست که آن شکر باسماع دوستان برسد ودر دعاها مددکرده شود وثواب عظیم خواهد بودن وسبب دوام دولت وسعادت و قهر اعدا وامن عباد وبلاد ودلهای جمی از خلقهٔ اهل خیر بدین شاد خواهد شدن چنانك برأی شما پوشیده نیست جاوید ناصر ومنصور وداکر ومذکور باد آمین یارب العالمین

[الله یجمع بیننا ویرفع البعد عن بیننا]

﴿ ٤٢ ﴾

الله مفتح الابواب

صرف الله المکاره عن مولانا الامیر الربانی الجلیل‌الاصیل ملك الامرا والا یامن پروانه بك ادام الله علوه وشرح صدره واحسن عاقبته سلام و دعا از این مخلص قبول فرماید معلوم باشد که چنانك توانکران را کمیٔ مال عیب‌است واران ننك دارند درویشان را دخیره داشتن وخمرهٔ سیم پنهان کردن صد چندان عیبست واران شرم دارند

[درویشـان را عار بود محتشمی   بر خاطر شان باربود محتشمی]

چون سیل درآید رروشان ونیاید بسبب این خلق راوام وفرض بهشت هزار وافزون رسیده‌است وامروره مطالبهٔ استر می‌کنند حهت‌ترکان لله وفی‌الله عنایت ملك‌الامرا درحق ابن داعیان ازصفت بیرون بوده‌است وفراموش نکرده ایم [وما کان ربك نسیاً] مکافات اکر تأخیر شد بر حضرت فراموش نشده است [تعالی الله عما یقول الظالمون] هنکام رفتست و وقت رحمتست که داعیان را ار قبیل دیکران نشمردکه ایشان را آلت صیدنیست وما صید شده‌ایم صیدشده صید نتواندکردن

شعر :

[اکرام اهل الهدی من الکرم   و امة العشـق اضعف الامم]

بوده است خاصه کنون ازین می‌فرماید [قل لعبادی الذین آمنو ان ارضی واسعة] آن ارض توکل و قناعت و اسعست آن راکه ان درکشاده اند بنظر مرحمت در همه وجود می نکردکه هر یکی چون مور چون بحیله و زند ودانه رابخانه می‌کشند ومی‌افتند ومی خیز ند ازآنك دیدهٔ خرد دارند خرمن باقیٔ [فهو حسبه] رانمی توانند دیدن و آن نکانهٔ متوکل بر سر خرمن باقی ربانی بر آمده است خوش نشتسته و باطراف خرمن تفرج می‌کنندکه این موران با همچه می‌کنند و بران دانهٔ مقسوم چکونه‌می لرزند وازین خرمنهای رحمت چه بی خبرند [ذلك فصل‌الله یؤتیه من یشآء] لا اخلانا الله و ایاکم من برکاتهم توقع می دارم که وظیفهٔ کهتر نوازی وعنات قدیم و رحمت بروی کستر اندکه آن دولت مستدام باد آمین یارب العالمین

﴿ ٤٤ ﴾

الله مفتح الابواب

اتم الله تعالی رحمته و نوره علی الصدر الامیرا العمید ناشرالخیر و الاحسان بدیع الفضل فی‌الزمان [حتی یسعی نوره بین یدیه و یمینه انه لمارجی و یدعی قرب مجیب] سلام و خدمت ازین داعیٔ دیریه قبول فرماید و اکر دیکران بتن ملازم خدمت و دعا اندمن بجان ملازمم و اکر بجان ملازم اند بجان حان ملازمم و می‌خواهم که استمداد در دعای دولت او از خاطر اشرف ملك الابدال روح العارفین امین القلوب خداوند صلاح الحق و الدین که درین وقت قبلهٔ ارواح مقدس است که [اسجدوا لآدم] تا آثاران دعا عن قریب بر دها بدراند و بر مساعی لطیف کریم مخدومی طاهر شود فی اتم الطهور [تنزل علیهم الملائکة ان لایخا فواولاتحزنوا واشروا] میسر شود و محصل و علامت حصول این معنی آن باشدکه عنات مخدومانه ملك بدرانه در حق فرزند عزیز لبیب ادب معتقد کافی صافی نظام الدین رید فصله مدول فرمایدکه این ساعت بخدمت خداوند صلاح الدین هم دامادست و هم فرزند و میان کفات وی درکاری که بوی تفویض کنند در حفظ و امانت و فرهنك میان او ودیکران فرق بسیارست و شرح آن ازآن جهت نمی کنم که چون او بزرکی او را بفرزندی قبول کرد و بر رأی صدور حسن صفات وی مخفی نماندار بهر شاذی دل این داعی و یاران مخلص تا عن اقرب الاوقات ثمرهٔ آنچ غرس فرمایدکه [هری الیك بجذع النخلة تساقط علیك رطباً جنیاً] نقد وقت شودالله الله که داعی بخودیٔ خود خواست آمدن از بهران تا درین کار خیر تأخیر نرود

[می آیم پیش توولی پنهانی این جنس بود زیارت روحانی]

وظیفه را دودوکرده بود هر روزی وبرخود نذرکرد ولازم‌کرد وکفت خداوندا بندهٔ ترا امتحان می‌کنند که می‌کفته ام که خاص برای او می دهم امروز وزآن محسن ملك الوزراست وآن خواهنده وصاحب وظیفه فرزند ما نظام الدین غریق آن نعم وعشق آن کرم ملك الوزرایی‌است اکر بدخدمتی کرده باشد حسنة لله تعالی وجهت رضای وجه‌الله که همه همت شما وامید شما آنست عنایت را از وکوتاه نکنند روی را مغضوب علیه نکردانند وتمام انکاه شاد شوم که اورا اطلاق فرمایند لله تعالی تابیرون رود دست وپایی بزند واکر امروز آن حضرت را ازین احسان زیانی باشد حقاً وثم حقا صد خلف وعوض از درکاه حق برسد که بسی خاطرهای عزیزان بحضرت حق روز وشب بستهٔ کاراوست هنکام رقتست و وقت مرحمت وشفقت [وماعلینا االابلاغ المبین]

بشنو سخن و بند سنایی ونکه‌دار   کارزد سخن بنده سنایی بشنیدن

جاوید محسن و وهاب و موثر ومفضل باذ   آمین یارب‌العالمین

---

(٤٣)

الله مفتح الابواب

سایهٔ عدل ورأفت ملك الوزرا ناشر الخیرات مغیث الخلایق اب‌الملوك والسلاطین برکافهٔ اسلامیان سالهای نامحصور باقی باذ سلام ودعا از سر صدق و وفا و وفور هوا رسانیده می‌آید وشکر ایادی واحسان وعنایتها که فرموده است در حق این داعی وبراذران و متعلقان این داعی درشرح وبیان وتسطیر بنان درنیاید چون خالصاً لله تعالی‌است شکر الله سعیه واعلی ذکره صد هزاران رحمت بران جان پاك مقدس روشن باد که هردم در راه آخرت وروز عاقبت تخم سعادت می‌کارد ومنت وسپاس می‌دارد وآن توفیق را خلعت آسمانی وکنج جاودانی می‌شمرد که [افمن شرح‌الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه] ویقین داند که ازان دولت و سعادت و منصب این جهانی هیچ بکنف نخواهد ماندن الا آن ذخیرهٔ عدل با احسان اما عدل ودفع شر ظالمی ازمظلومی اما احسان دست کرفتن مستحق محرومی خود این صنعت قدیم وپیشهٔ عالم عادل حکیم کریم ملك الوزرا مد الله علوه وصانه عن نوائب الدهر وصدمات الشر و القهرست درین وقت فرزند وداعی زاده متوجه رحمت و عنایت مؤلف قدیم ملك الوزراست و جزآن عنایت و آن لطف امروز پناه طالبان نیست تاذران سایهٔ رحمت ازتاب و سوزش مزاحمت مزاحمان خلاص یابدکه [قل متاع الدنیا قلیل] از سبب تنکیٔ این لقمهٔ فانی هر ساعت دست درکاسهٔ همدیکر می‌کنند و قصد کیسهٔ همدیکر می‌دارند لقمهٔ عالم غدار نابوده است تنك

هر فراق هزار مواصلت وسعادت یافتند [وکذلك حقاً علینا نجی المؤمنین] ازین طرف چه کویم خرد و بزرك لیلاً ونهاراً بدعای آن دولت‌دست برداشته اند بحضرتی‌که دستکیرعاجران ومحتاجانست و مشتاق آن یکانه اندازان طرف ملازمان خدمت خرد و بزرك سلام بخوانند و السلام

---

(٤٦)

الله مفتح الابواب

اطال الله بقاء الصدر الذی یستحق الصدریة بسعة الصدر خیرالقضاة علی القدر و ادام سعادته ولازال مراقیا فی معارج العلیین بحق محمد و آله اجمعین سلام و تحیت مطالعه فرماید وآرزومندیٔ مجانست داند ولکن [تجری الریاح بمالا تشتهی السفن] کما قال علی بن ابی طالب کرم الله وجهه عرفت ربی بفسخ‌العزایم و نقض الهمم] اما دل وخاطر احوال محمودهٔ ستودهٔ آن عزیزست هر روز محمود ترباد فرزند مخلص مجدالدین از محبان و هوا خواهان آن خدمتست و از دعا کویان آن دولت با اعتماد لطف جبلی و کرم عنصری ذات شریف شما کلهٔ از روی شفاعت می کوید اکر نداند آداب کفتن ادب محبت شمادر سینهٔ او مقررست امید ست که تصدیق فرماید جاوید محسن باد والسلام،

---

(٤٧)

الله مفتح الابواب

سعادت و اقبال ملك الوزرا آصف زمان نظام الملك عدل منشی الخیرات مربی العلما مونس الفقرا ناصر الهدی والیقین ادام الله علوه بر تقادم ادوار وتجدد اطوار باقی باد اولیا وهواخواهان آن دولت منصور و مسرور و اعدا و بدخواهان مقهور و محصور بمحمد وآله اهل الهدی و النور سلام و تحیت که فرض عین است رسانیده‌می آید وارزو مدی و اشتیاق بملاقات شریف دلنوازش غالب وباعثست ملاقات طلعت همایون لا زال منوراً مسروراً و منصوراً سفراً و حضراً لیلاً و نهاراً فی امان الله وحفظه در مبارکترین ساعتی و مسعود ترین حالتی میسر و مهیا باد ار صادر و وارد اخبار شاذکنندهٔ آن حضرت می رسد و چون کمال حال و توفیق دوالجلال در اهتمام خیرات آن علامت سعادت عاقبت و آمرزش آخرتست می شنود ازان حصرت خیرکستر شکر باری تعالی می کذارد [والشکر وسیلة الی المزید] قال الله تعالی [لئن شکرتم لازیدنکم] نیتهای خیر و اخلاصهای آن عزیز در [تعظیم امرالله والشفقة علی خلق الله] مقبول و پذیرفته ومقابل باضعاف مصاعفه [من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بل کحبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة]

ذخیرهٔ روزی‌که [یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا] یعنی بسیار و خلف رانیز در نور غرق کن اگرچه هیچ بسیار و خلف آنجا نگنجد ایده‌الله بروح منه و بحول و قوة عرشیة قدیمیة ربانیة لاعین رأت ولا اذن سمعت و موهبة و نحلة من عندالله الکریم و السلام

﴿ ٤٥ ﴾

الله مفتح الابواب

سعادت و دولت رفیع ولیة الانعام و الاکرام زاهدهٔ عابده مخدرالخواتین و عصمتهن خوب اخلاق عالی همت عاقبت اندیش خیرگستر نیکنام پادشاه نژاد خداوندزاده ادام الله عصمتها وضاعف دولتها تا ابد روز افزون باد دوستان چشم روشن و دشمنان منکوب و حاجات دین ودنیا محصول و بمرادهای هر دو جهان و سعادت هر دو منزل موصول بحق محمد وآله سلام و تحیت ازین داعی قبول فرماید و آرزومندی بدیدار همایون مبارکش هیچ حدی ندارد حق تعالی گواهی دهدکه یکنفس خاطر ازاند یشهٔ احوال آن یگانه خالی نبوده است و هیچ لطف ومهر ومحبت و احسان و اکرام شاهانه فراموش نشده است لیکن بحضرت حق لابه و دعامی کردیم چون امکان آمدن و امکان نامه نوشتن نبوده است چنانک دل روشن و جان پاك آن یگانه خودمی داندکه چنین است و تکلفی نیست درین و مهرکه از جهت حق باشد بمردگی وزندگی نقصان نپذیردوکم نشو و پیوسته از صادر و وارد پرسان و جویان احوال می بودیم [الحمدلله تعالی] که عاقبت بشارت خیر و سلامتی و سعادتی آن یگانه شنیدیم اگر واقعهای صعب رسیدالا سبب درجات و دریعت دولت و نجات باشد چون ذات آن یگانه دائم اعتماد و توکل بر فضل و عنایت حق تعالی داشته است پیوسته عاقبت فضل قدیمش دردها را عین درمان کند و خلل‌ها را آبادان کند چنانك سنت الهی بوده است از قدیم که انبیا و اولیا و هوا خواهان ایشان راکه روی بحق دا شتند و اعتماد بر فضل حق کردند از بهر بلاهای امتحان حق بلاهای سخت بسیاری رسید چنانك نومید شدند و انکه دشمنان ایشان را سرزنشهامی کردندکه شما لاف از فضل حق می زنید و فقاع ازان حضرت می گشائید اینك حال شما اینست و دستگیری نفرمود ایشان گفتند ما اگرچه بتن ونفس مسکینیم و ضعیفیم وآه نومیدی برمی آریم الا دراندرون جان مارا عهدی محکمست وپیمان ایمان استوار وعدهٔ حق را راست می‌دانیم که عاقبت این زهرمارا شکر گرداند و ظلمت مارا نورکند و دولت نگون گشته را بر افرازد عاقبت چنان شد [والعاقبة للمتقین] نصرت و زنهار حق در رسید و بعوض هر تلخی صد هزار حلاوت دیدند و عوض

الله مفتح الابواب

سعادت ابدی واقبال سرمدی ورضای ایزدی قرین روزکار همایون حواجهٔ اجل راهد عابد حسیب نسیب نیکعهد مجاهد عالی همت حاجی امیر ادام الله برکته وایده ونصره باذ وایزد تعالی سینهٔ مبارك خیراندیش اورا مورد والهامات ومصدر کرامت کرداناد دوستانش چشم روشن وشاد کام ودشمنانش مقهور انتقام بحق محمد علیه السلام سلام ودعا که از مواجبست ولوازمست ورین داعیٔ دیرین او جب مطالعه فرماید وآرزومندی واشتیاق بدیدار همایونش ومنظر محبوبش که دیباجهٔ بشارت عنایت آسمانیست غالب وباعث شناسد باری تعالی ملاقات را سببی سازد حفیف وزودیاب انه مسبب الاسباب

بیت :

دیر آمدی ورود برفتی دیرم دیر آمدن وزودشدن کار کلست

اکرچه یقین دانم که هرکجا آن عزیز مقیم باشد عنصر پاك جوهر املاك درنهاد اوست لابد اورا قرین خیرات وحسنات دارد وطالب درجات وابتغاء مرضات رب‌السموات باشد

بیت :

همیشه شب شب است و روز روزست درخت کل کلست و یوز یوزست

هر انکو موزه دوزی پیشه کیرد بهر شهری که باشد موزه دوزست

[وجعلنی مبارکاً اینما کنت] بلك هرجان خوبی لطیفی محسن که مردرین عالم کون وفساد جون نقل کند بذان عالم حقیقت هم دران کار باشد که اینجا بوذه‌است [کما تعیشون تموتون وکما تموتون تبعثون صدق رسول الله] اینجا وآنجا و در راه ودرمنزل آن عزیز بتوفیق حق و بجذبهٔ اصل پاکش دائما پای برنردبان سعادت می‌نهد وسوی معراج قربت می‌شتابذ [ثبت الله اقدامه] داعی مشتاق را صعب می‌آید فراق صورت آن عزیز [فیوم لااراك کالف شهر وشهرلااراك کالف عام] الجماعة رحمة الفرقة عذاب الله یجمع بیننا ویرفع البعد عن بیننا

بیت :

همان خذای که ما را طریق هجرنمود امید دارم کاسان کند طریق وصال

اشارت مولوی لازال مولاً وسیداً و سنداً وسابقاً که دوسه سطر ارسال رود که حاوی باشد ارکان وشرایط سلوك طریق وسیر سیر صراط مستقیم هیچ شکی نیست که وقایع و نوازل جسمانی کمتر ونازلترست از وقایع عالم اندرون وچندین هزار کتب فقه تصنیف نوشته اند درارشاد کیفیت

بل که [والله یضاعف لمن یشاء] ملك الوزرا عادل کره کشا دروعدهٔ لمن یشاء مکتوب ومحسوب باد برادر عزیز اکفی الکفاة معتقد دین دار سیف‌الدین کتب الله سلامته تعجیل نموده بخدمت تا خدمتی که کرده است بذان حضرت رود عرض کند توقعست ار صـدقات و مکارم حسنات آن عزیز که برادر عزیز سیف‌الدین را تعجیل بی توقف بما بخشد و بدین سوکسیل کنندتا آن خبر مصـاهره وپیوندی که [النکاح سنتی] تمام شود در حدیثست که نرد مصطفی صلی الله علیه و سلم اسپی آوردند از طرف بحر باسم هدیه سخت با قیمت وقامت که خراج ولایتی ارزیدی قبول کرد فرمود که [لواهدی الی کراع لقبلته] می فرماید مصطفی صلی الله علیه و سلم که با این فراغت که مراست که پیدا بودکه خزاین و کنجهای زمین در خزاین و کنجهای آسمانها چه باشد که این زمین ازان آسمانها باپاره می چیند آن خزاین آسمانها وکنجها را برمن عرضه‌کردند بکوشهٔ چشم ننکریستم [مازاغ البصر وماطغی] عجب کسی که لقای حق بیند چه چیز پیش او چیزی باشـد این ازروی فراغت بود که کردم اما ازروی مروت وشـفقت ونیك آمد خلق هر که پیش من پای خر کوشی بیارد بهدیه آن را بعزیزی قبول کنم وآن آرنده را نومید نکنم صدق رسول‌الله ان اسب هدیه را قبول کرد روی بیاران آورد وکفت ای صحابه این اسب بکدام چیز لایق است آن یکی کفت بغزای کافر کفت بی‌خود آن غزا نیکست الاازان به پرسم یکی کفت بفروشند وبمستحقان دهند کفت آن هم نیکسـت ازان لایق تر می‌پرسم همچنین هرکسی چیزی می‌کفت تاعاجز شدند کفتند یا رسول‌الله شما بفرمایید فرمود که دوکس را کفت وکوی نکاح باشـد ونمی سازند و یا بمناقشـهٔ کابین یاجهاز یا غیرآن مانده باشـد ما انجا بشنویم که درفلان شهر چنین نکاحی درکفت آمده اسـت وبمانعی درتوقف افتـاده مردی شیرین سخن را عاقلی را برین اسب نشانیم هرچ تیز تر بدواند وآن نکاح را تمام کند ومانع را برکیرد وسـخن انبیا تهی نباشد خاصه ازان مصطفی صلی‌الله علیه وسـلم واکر صد سـال ما وامثال ما بیندیشیم بعقل زرهٔ خویش آن نبینیم که ایشان باآن یك نظر که [ینظر بنورالله] بینند اکر صد هزار چراغ وشمع کرد شوند وفروغ دهند درشبی آن نکنند که یك آفتاب کند درجهان باآنك آفتـاب نورالله نیسـت مخلوقسـت واکر افتاب نورالله بودی چون کفتی که [المؤمن ینظر بنور الله] که درآفتاب کافر ومؤمن مشترك اند بل حیوانات در نورآفتاب با ما مشارکند پس بدین چه ستایش باشد مؤمن‌را [ینظر بنور الله] والعاقل یکفیه الاشاره جاوید معیث حلایق ومدرك حقاین باذ آمین یا رب العالمین،

شعر :

لوان الريح يحملينى اليكم   تشبثت باد يال الرياح
وكدت اطير من شوقى اليكم   وكيف يطير مفصوص الجناح

اى دريغا كه صورت اين واقعه دوقلم آمدى يا دركاغد بكنجيدى با حقيقت وماهيت آن را بنوشتمى و بخدمت فرستاد مى اما اقلام را آن زهره نيست كه دركشف آن جنبش كند واوراق را طاقت آن نيست كه باتف اين آتش جرم خوذ نكاه دارد

آن راكه غمى باشد وبتواند كفت   غم ازدل خود بكفت بتواند رفت
اين طرفه كلى نكركه مارا بشكفت   نى رنك توان نمود ونى بوى نهفت

علم الله كه تكلف بسيار كردم وباغلبات جواذب اندرون مكابرهها ومعاندهها كردم تا تواستم اين دوسه سطر نوشتن [شكراً لحقوقكم ومكافاةً لمودتكم] كه محدث اندرون نار عظيم دارد كه چون بقلم مشغول شدى وبكاغد نكاشتن روى آوردى مكر از نكار خانهٔ ما خبر نيافتهٔ اين كناه از دكران نكيتا كيريم واز تو صد تا چنانك كفته اند

شعر: [وظلم ذوى القربى اشد مرارة   على المرء من وقع الحسام المهند]

قال الله تعالى

[يا نساء النبى من يات منكن بفاحشته مبينته يضاعف لها العذاب ضعفين]

هر جا معرفت بيشتر جنايت عظمتر از جنايت طفلى چنان كينه نكيرند كه از جنايت عاقلى وپادشاهان بر ذات وبى ادبىٔ خر بندكان آن مؤاخذه نكنند كه بر دلب و بى ادبىٔ مقربان كه ايشان را از اخلاق ونازكى وغيرت ملوك خبريش كما قال النبى صلى الله عليه وسلم [ان الله تعالى لما خلق العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال له قم فقام ثم قال له اقعد فقعد ثم قال له تكلم فتكلم ثم قال له اسكت فسكت الى آخر الحدث ثم قال وعزتى وجلالى ماخلقت خلقا اكرم منك الى لك اخاطب ولك اعاتب ولك اعفر و لك الثواب ولك العقاب] والسلام

---

(٤٩)

الله مفتح الابواب

[ان ينصركم الله فلاغالب لكم] بعضى فلاسفه ومعتزله خداى را جل جلاله عالم و عادل وحليم وحكيم وكريم واسماى حسنى نكويند و رواندارند اطلاق آن اسما والقاب بروى وكويند كه اين القاب غير اورا كويند ومستعمل مخلوقان شدهاست شرم داريم او را كفتن پس القاب دراز

محافظت ارکان سیرت ظاهر وهنوز کمایت نمی‌آید حوادثی که درظاهر واقع می‌شود که درمان وجارهٔ آن نکفته اند ودران کتب بسیار نیابند چون وقایع ظاهر جسمانی مختصر درنطاق موضوعات نکنجد نطاق کسسته می‌شود از کثرت وجسامت احوال ظاهر که مدد برمددست محافظت ارکان باطن واحوال اندرون که آنرا نسبت نتوان کردن بظاهر حقیر چون در سه سطر توان شرح کردن احوال ظاهر را در سه سطر نبشته اندکه هر سطر را پایان پیدانیست یکی سطر احوال ماضی یکی سطر احوال حالی یکی سطر احوال مستقبل باآنك هرسطری راکه بخوانی بپایان نرسی واین سه سطر را بر لوح عقل جزوی نوشته اند وبرلوح عقل کل تمام ومشروحست اما احوال باطن راکه آن ازین سه سطر بیرونست عجبا چون طمع می‌داردکه درسه سطر بکنجد که ار دو وسه نبوت عظیم دارد وهور بسیار پس مخدومی لازال مخدوماً ان‌شاءالله ار دو وسه فراغت یابد تا بر احوال متواتر که درعالم باطن نو نبو می‌رسد محفوظ کردد و هرلحظ نوباشد وتازه باشد و وهم او ار تحدید وتقدیر ونهایت وغایت وتمامی آن بریده باشد چون داعی را این معنی رونمود نتوانستم آن التماس سه سطر که فرموده بودند عرضه کردن وتمامت آنچ بخاطر می‌نماید دران معنی که آغاز کردم درین نوشته نکنجد الا بمشافهه ان شاءالله از انجا که کرم روی وراست طلبی وعشق بکمال وتوفان آن مخدوم است که [والعادیات ضبحاً] صنعت جواد طالبانست [والموریات قدحاً] صنعت جواد کرم روان است [والمغیرات صبحاً] بشارت عاقبت طلب مبارك اوست بدین طرف بذات لطیف خویش‌که درسبك روحی از پیغام سبك‌ترست ملك درکرم روی از اندیشهٔ پیغام روان ترست وتشریف فرماید که [الجماعة رحمة والفرقة عذاب] و نزودی عزیمت این طرف فرماید که جاذبهٔ تعجیل مراجعت را همراه خود نکرداند که آن‌حساب آمدن نباشد حساب تجدید فراق باشد و جراحت تازه کردن چون حاقنی باشد که درنماز جماعت آید و اقتدا کند یا با ما می‌کردانند از حاقنی نه او مزه یابد از نماز نه اهل جماعت که او را چنان می‌بینند ار روی ظاهر جامع نماز ار روی جاذبهٔ بیرون قاطع نمار از روی ظاهر اجتماع از روی جاذبه انقطاع ظاهر مواجهه و ملاقات و از روی آن جاذبه مداره وموارات ابن حالت دورباد از شما ویاران اشتیاق داعی مخلص بلقای آن بزرك صد چندانست که فرموده بود اما مهماتی که اینجا رو می‌نماید و صبوری که اینجا بدام می‌آید ترسم که اکر ترك کنم فوت شود ترس برعزم واشتیاق آن حضرت را بریده می‌دارد ومرغ اشتیاق این نوا می‌زند

[من جاء بالحسنة فله عشرا مثالها [ان الله لايظلم مثقال ذرة و ان تك حسنة يضا عفها و يوت من لدنه أجراً عظيماً] مقبول وپذرفته‌باد سلام ودعا ازین داعی مخلص متواتر داند و این داعی راشاکر بم و داکر کرم ولطف خود شناسد [جزاه الله خیرا] چون احسان خالص جهت حق می‌کند که [انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزآءً و لا شکوراً] از دست و زبان ماچه شکر آید وچه مکافات آید مکافات آن احسانها حواله بحضرت حق است که [لاتأخذه سنة ولانوم] جماعتی ار جهلی وبی اعتقادی درویشان را که طالب الله اند می‌رنجانند از رندی و بی باکی و بخدمت شمامی آیند و بار کونه جهودانه می‌کریند و شکات می‌کنند اکرچه شمارا اشغال بسیار ست و مهمات بسیار معاونت درویشان طالب ار مهمات دیکر اولیتر باشد توقعست که بنوعی دیکر تفحص فرماید و بر بان و دست دیکر یاری دهد درویشان را و مظلومان را تا آن دود بآسمان نرود وفتنهانه انکیزد درویشان را آن زبان نیست و ان دل نیست که با آن رندان جهود طبع مقابله کنند در مکر وحیله و باز کونه تشنیعی رسد سر دیکران بشکنند و دستار دیکران برند وسر برهنه و سربسته پیش شما آیند و منافقان دیکر را بکواهی آرند آخر شما بنکرید در هر دو طائفه و درویش و طلب هر دو طائفه که مناسب ترست ظلم و دروغ را و فتنه انکیزی را تاثواب بی نهایت باشد اکر می رویم ارشهر و زحمت می بریم نمی کذارند و اکرمی نشینیم این دوسه درویش از ما نمی‌کسلند تا مادر فرو بندیم مارا طاقت این ظلم نماند باقی رأی شماست اکر روا دارید فتوی دهید والسلام

---

(۵۱)

الله مفتح الابواب

قال الله تعالی [و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس والله یحب المحسنین] من کظم الغیظ ملاءالله قلبه امنا و ایماناً [برکات کلام رب العالمین و الفاظ سید المرسلین صلوات الله علیه قرین روزکار امیر اجل عالم عادل مفضل مکرم ناشر الخیرات معین الفقرا معث المظلومین نور الدولة و الدین ضیآء الاسلام و المسلمین ادام الله علوه دائم باد اولیا منصور و اعدا مقهور لا سیما عدو نفس وشیطان که [اعدا عدوك نفسك التی بین جنبیك] نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیآت اعمالنا سلام ودعا ازین داعی مخلص مطالعه فرماید و داعی رابدعای خیر خود و اقبال خود راغب داند [یا من غاب شخصه وحضر ذکره سلام علیك یوم و لدت و یوم یموت ویوم یبعث حیاً] این دعا مستجاب باد اعلام می رود که فرزند عزیز نظام الدین احسن الله عاقبته شنوده‌اند که

کفتن که و هم مماثلت بود نام بدکان بر خداوندان چنان بود که شاه را بلبان و سنقر کفتن پس القاب دراز کفتن دری دارد در تعظیم و نا کفتن و یا کوتاه کفتن هم دری دارد در تعظیم که [الاعمال بالنیات] پس ترك القاب و صفت از جهت نفی تشبیه نوعی تعظیم باشد وان کان ولابد اختصار و اقتصار درالقاب چند در حق ملك الامرا مغیث المظلومین ناصرالحق معین الدین ادام الله علوه [سلام قولامن رب الرحیم] سلام علیکم فی جمیع احوالکم و افعالکم و اقوالکم وعلی عادالله الصالحین شعر :

لوان الریح یحملی الیکم ... تبشثت باذیال الریاح

وکدت اطیرمن شوقی الیکم ... وکیف یطیر مقصوص الجناح

خیرالناس من ینفع الناس سید القوم خادمهم [و اما ینفع الناس فیمکث فی الارض] عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة العدل وضع الشی فی موضعه [فاما الیتیم فلا تقهر واما السائل فلاتنهر] زیرا این دو مظلومند ومسکین‌اند موضع قهر ونهر وزجر نیستند پس وضع قهر برمقهور کشته عدل نباشد و وضع الشیٔ فی موضعه نباشد امداد توفیق ازموفق ازل وابدازان ظل‌الرحمة والمعدلة منقطع مباذ ابداً آرندهٔ تحیت کریم الدین محمود وفقه‌الله ازمتعلقان ونزدیکان این داعیست برو تهمتی نهادند ازروی طمع امیذست که بشفاعت این‌داعی برلیع عنا تی ومغفرت ولطف پادشاهانه بخشش فرماید که همچون چاکران وکهتران دیکر ازان مغفرت سرای که پای علم قضای حاجات خلایق است حرسها الله وصانها وشید برهانها شاکر وذاکر وثنا کویان وشاذمان بازکردد ثواب جزیل وثنای جمیل مدخرکردد وبذین تصدیعات پیاپی معذور فرماید که [المشرب العذب کثیر الزحام بیت :

اکنون که رخت جان جهانی برود ... سیری و ملالتت کجا دارد سود

آن دور که مه شدی نمی دانستی ... کانکشت نمای عالمی خواهد بود

شرح الله صدره ویسرعلیه امره وبعد عنه الملال والکلال وایده بروح القدس وروحه بروح الانس آمین یا رب‌العالمین،

---

(٥٠)

الله مفتح الابواب

طاعات وحسنات و خیرات امیر احل عالم عادل ولی الایادی و النعم المعظم لامر الله المشفق علی خلق الله مختص الملوك والسلاطین ادام الله علوه وکبت دروه بحضرت ذوالجلال

و فراز بتوفیق ربانی ترك تاز می‌کند [ضاعف‌الله توفیقه] و می داند که از دنیا و دولت دنیا آن بکار می اید و باقی فانیست که دولت دنیا مثال کرد بادیست که تیز وتند در آیدومشتی خاك وخاشاك را در هوا کند و ببالا بردوباز فرو کذارد خاك و خاشاك بحیز خود بازرود که [منها خلقناکم و فیها نعیدکم] خنك آنکس که درین کرد باذ او کندم اعمال صالح را از هوای نفس خالص کرداند تا مستعد آسیای اجل شوذ عرض کردد و آن زمان خجل نشود و لایق مایدهٔ ابدی کردد نخاله وچون دران ایام بحضور شما مسرور شدیم از انفاس شما وحرکات لطیف شما بوی بردیم ویقین ترشد صدق طلب شما آن خیر راکه طالب عزیز را و آن مسافر باهمت را از قطاع الطریق شیاطین انس وجن و از غلول عوایت در عصمت حق و حمایت رحمان بمستقرعز سعادت ابدی سالم و غانم باذ کردد که [ارجعی الی ربك راضیته مرضیةً] ذکر اشتیاق و سلام چنین آدمی ربانی علم اشتیاقاتست و معدن آرزومند یهاست و سلامیات سلام از ومتحلی اند بخواهیم اقبال پس زیره بکرمان بردن باشد ابده الله و سدده و یسرله الیسری و جنبه عن العسری آن اشارات که فرموده بود بقدر امکان علی حسب ضیق الوقت اجتهاد کرده شد و اتمامه علینا و مذکرات الوفا حوالینا وهمچنین ازین طرف یاران و درویشان مشتاقند و منتظر و سالند و بدعا مشغولند ازین طرف مظفرالدین امیر عالم سلام و خدمت می رساند وآرزومندی وتعطش بلقای جان افزای دلکشای منیر لازال منوراً بغایت وبی نهایت می نماید ومنتظر شرف دستبوس می‌باشد بیمن همت آن یکانه دست از اشغال دنیا بار داشت و باحوال آخرت و عاقبت کار مشغولست وخرقه پوشد و از زمرهٔ [محلقین رؤسهم و مقصرین] کشت لله الحمد [ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء] ومشرفهٔ آن خداوند بحضرت مولانا عرضه داشت وچون سلامتیٔ آن ذات شریف و نکرانیٔ خاطرمبارك شمارا جانب فقراو دین وآخرت دید عظیم شادمان کشت ومحبتی و ولایتی که بشما داشت مضاعف کشت و درچنین دلی که آن کمال لطف و معدن نورست و بحقیقت جنت و رضوان دل اولیاست که می فرمایذ [فا دخلی فی عبادی و ادخلی جنتی] شمارا مقام وجای شد بعدالیوم آن نور وآن عنایت در سفر و حضر در دنیا و آخرت پاسبان و نکاه بان و قرین و مونس خواهد بودن لله‌الحمد و المنه [ذلك من فضل الله] این سعادت راشما با خوذ از ازل آورده اید [السعید من سعد فی بطن امه] جاویذ روح پاکش مستسقی آب حیات [یفجر و نهاتفجیراً] باد آمین یارب العالمین

از طرف خاطر مبارك خیر اندیش درویش پرورشما مغضوب علیه شده است و گستاخی رفته است که خاطر شریف شما از و رنجیده است این داعی مخلص بحکم شفاعت بخذ مت لابه می‌کند حسبة لله [ومن بداعلی حسناتکم و صیامکم و صلاتکم و صدقاتکم تقبلها الله قبولا حسنا] آن احسان دیگر که سرهمه احسانهاست [سئل عیسی علیه السلام ما اشد الاشیاء واصعبها و اشقها قال غضب الله اشدالا شیآء فقیل یا روح الله ماینجینا من غضب الله قال عیسی علیه السلام ان‌تکفو عصبکم عند قدر تکم یکف الله عضه عنکم و هل جزاء الاحسان الا الاحسان

بیت

هر داد که داد نیست می‌بایذداد	زان پیش‌که داده را اجل بستاند

فرزند نظام الدین محب‌است وهواخواه آن دولت دائما ورطب اللسان بوده است بد کر خیرشما اگر زلتی رفته باشد العفو اولی

بیت

ازیار بهر جفا گران نتوان کرد	بهر کیکی گلیم نتوان سوخت

و اذالحبیب اتی بذنب واحد جائت محاسنه بالف شفیع [ارحم من فی الارض یر حمك من فی السماء ارحم من هو دونك یرحمك من هوفوقك] از بهر روزی که امید می‌دارید‌که قهار مطلق تقصیرهای شمارا عفو کند دران روزی که کسی را زهرهٔ شفاعت کردن نباشد ازین ضعیف امروز دخیره سازد و جهت آن اومید شفاعت این داعی قبول کند تا منتها داشته آیذ و ثواب جزیل و ثنای جمیل حاصل آیذ جاویذ محسن باد آمین یارب العالمین

﴿ ۵۳ ﴾

الله مفتح الابواب

مخانق در فی صدور الکواعب	[لادی کتابا فی سطور کانها
واطیب ریا من نسیم الجنائب]	واعذب من مآءالغمام‌علی‌الظما

بر مضمون مکتوب شریف از جناب منیف صدر کبیر امیر اجل افضل فخر الامرا دو الفضل الوافر و العدل الکامل الحسیب النسیب المتحری للرشاد و الموفق للسداد مجد الدولة و الدین مختص الملوك و السلاطین ادام الله علوه وکبت عدوه و ایده بروح منه وقوف افتاد ومعلومست خلوص اعتقاد و حسن طلب و تعطش آن بزرك بمشرب غیبی و رحیق ربانی که مقصود وجودآ نست [و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون لولاك لما خلقت الافلاك] بحمدالله آن عالی همت [آناء اللیل و اطراف النهار] بر مرکب نیازبدان معدن اعزاز بر نشیب

خاطران فرزند مخلص ازان خسته شود ده‌چندان غم شماغم ماست و اندیشهٔ شما اندیشهٔ ماست
و حقوق و احسانها و خداوندیهای سلطان المشایخ مشرق انوار الحقایق قدس‌الله روحه برکردن
این داعی و امیست که بهیچ شکری و هیچ خدمتی نتوان کداردن شکران راهم خزینهٔ حق
تعالی تواند خواست و توقع من ازان فرزند آنست که ازین پدر هیچ پوشیده ندارد ازهرك رنجد
تامنت دارم و در یاری بقدر امکان ان‌شاءالله تقصیر نکنم اکر فرزند عزیز بهاءالدین در آزارشما
کوشد حقا و ثم حقا دل از وبرکنم وسلام اورا جواب نکویم وبجنازهٔ من نیاید نخواهم وهمچنین
غیر او هرکه باشد اما خواهم که هیچ غم نخوری و غمکین نباشی که حق جل جلاله در یاری
شماست و بندکان خدا در یاری شما اندهرك در حق شما نقصان کوید دریا بدهان سك نیالاید
و سك شکر بزحمت مکس بی قیمت نشود و یقین دارم که اکر صد هزار سوکند بخورند که ما
مظلومیم من ایشان را ظالم دانم که در حق شما محب و دعاکوی نباشند ایشان را مظلوم ندانم
سوکند و عذر قبول نکنم و الله وبالله و تالله که هیچ عذری وسوکندی و مکری وکریهٔ اربدکوی
شما قبول نکنم مظلوم شمایید با آنك شما را حرمت دارند خداوند وخداوند زاده خوانند
پیش رو وپس پشت بی منافقی وعیب برخوذ نهند که مجرم مایم با آن همه ظالم باشند وشما مظلوم
زیرا حق شما و حق آن سلطان صد چنداست که ایشان کنند والله که چنین‌است بالله که
چنین است وتالله که چنین است من اکر در روی جماعتی بسبب نازکیٔ خویش زهر خندهٔ
کنم حق تعالی آن روشنایی داده است بحمد الله که بدل راست نباشم تا آنکاه که ایشان
بدل وجان واشکارا با حق وبندکان حق راست نشوند و مکر را درآب سیاه نیندازندوکارها را
باز کونه نمایند وخاك پای وغلام بندکان حق نشوند پیش رو وپس پشت و اعتقاد این پدر
اینست که برین میرم وبرین درکور روم ان‌شاءالله تعالی الله الله ازین پدر هیچ پنهان مدارید
و احوال یك بیك بمن بکویید تا بقدر امکان بیاریٔ خدا معاونت کنم شما هیکل امان
حفید درعالم از آثار آن سلطان که ببرکت شما روح پاك او ازان عالم صد هزار عنایت کنند
براهل زمین هرکنز خالی مباد آثار شما وسل شما منقطع مباد تا روز قیامت وغمکین مباد دل
شما ودل فرزند ان شما آمین یا رب العالمین

(٥٥)

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال دو جهانی نثار روزکار آن یکانهٔ عصر فخر الملوك والسلاطین افتخار

الله مفتح الابواب

[سلام على اهل ناديكم و من حل يوما بوا دكم
لوان الريح تحملني اليكم تبشنت بلد يال الرياح]

خواجه على نواح سحرى جهت روح محمد مانوحه مى كرد درين ايام در اثنـاى نوحه مى كفت
زبان رومى اى بهشتى مرحوم نوحهٔ تو ايسك بيابان رسـيد و كريندكان توبكارها مشعول شـدن
كرفتند و ارياد و نوحهٔ تو بار آمدند توعجب چونى دران غربت باز كفت اى خواهران و اى
عزيزان نمى شـنويد كه آن طفل مرحوم چه جوابم مى دهد كه اكر همه دها نها ارمن بسـتيد
و مرا فراموش كرديد اما آن ما دز سـوحته مرا هيچ فراموش نمى كند خيال من ار چشم
وى نمى زود دم بدم سوزان تر وكريان ترست اين سحن در حق صلهٔ اهل دنيا مادر و عيره
مبالغه است اما در وصف اتصال حال با احلال وفا و عهد بايدار اهل دين و اخوان صفا خاصـه
آن روح الارواح و عقل العقول شمس الخلايق آفتاب ربانى رحمت آسمانى درياى چنان نامتناهى
جنات انهـار الٓهى فهرست [يحبهم و يحبونه] ادام الله علوه و منع العارفين بدوام ظله الظليل
و فصله الحزيل كه صلهٔ مواصلت محيط ماركش در خواب و بيدارى در شعل وبى كارى با بانست
مقرون لشعاعات معاونت و مناصرت و منادمت در احراى رمم بامه و احياى همم ساهره آثار آن
بابش و مواهب على التوالى و التواتر شكوفه مى كند وبيدامى شـود [فهوالخليل حين لا خليل
و الظهير حين لا ظهير] متصف باوصاف رب العالمين

[رق الزجاج و رقت الخمر فتشا كلا و تشـابه الامر

لازالت ارزاق القلوب فى يمناه و الاقدار منبودة الى يسراه
[فمن يره فى منزل وكا نما] رأى كل انسان وكل مكافان

شكر كرده شد على الاجمال بلا شرح كه شكر المنعم واجب [والله خيرحافظا و هو ارحم الراحمين] واحق
ان يجعلنا على سرر متقابلين در ممالك يوم الدين مسدام باد آن سايه پرورى آمين يارب العالمين

---

(٥٤)

الله مفتح الابواب

[روحى بروحك ممزوج ومتصل فكل حادثة توديك تودى

حداى راحل جلاله بكواهى مى آرم و سوكند مى خورم بذات پاك قديم حق تعالى كه هرچه

درتأخیر افتاد خدای داند که چه غمکین شدند باری تعالی اسباب ملاقات که عظیمترین مرادهاست میسر کرداناد بهر طریقی که خیر باشد جاوید رعیت نواز باد آمین یارب العالمین

(٥٦)

الله مفتح الابواب

همواره ایام واعوام صاحب اعظم دستور معظم مکرم حسیب نسیب مشهور الافاق افتخار خراسان وعراق ذوالدولتین صاحب السعادتین ولی‌الایادی والانعام ناشر العدل باسط الفضل تاج الدولة والدین افتخار الاسلام والمسلمین ادام الله علوه وخلد دولته وحقق آماله درعالی‌ترین مرتبه ومطلوب ترین منقبه مستدام ومستمر باد مکارهٔ روزکار وطوارق مضار دو جهانی ازان ساحت باراحت مصروف ومبعود باد وحارسان عنات و حافظان صفوت آن جناب عظمت و مسکن حمایت را مراقب وحافظ لیلا ونهارا بعینه التی لاتنام و برکته الذی لایرام چنین باد وصد چنان آمین یارب العالمین سلام و دعای بی عد واحصا وبی‌حد وشمار آناءاللیل و النهار ازاین‌داعی‌مخلص مستیقن دارد وآرزومندی بدان ذات دلنواز دلدار فقیر پرور حمول بردبار کریمش حدی ونهایتی ندارد زمان مفارقت اکرچه قریب العهدست نزد اعیار بعید العهدست نزد مشتاق بی قرار [فیوم لااراك کالف شهر] [وشهر لااراك کالف عام] جمعنا الله تعالی علی مجامع فضله فقد کتب علی نفسه الرحمة ان جمعنا اخوانا علی سرر متقابلین] آرندهٔ تحیت سید اجل عالم عادل زاهد فخر آل یاسین سیدالاشراف شرف‌الدین ادام الله برکته متوجه خدمتست [و المشرب العذب کثیر الزحام] لطف شمارا کل جهان طالبند لاسیما سید اجل بس قناعت کرده است و صبر بسیار کرده بوهست ونیست وآن بزرك را از دور دعا می‌کفته است ونمی‌خواسته‌است‌که برخاطر مبارکش باری نهد از ذکر حالت خویش اما چون کارد باستخوان رسید واضطرار بنهایت انجامید جناب عالی لازال عالیاً ازان مشهورترست دردست کیریٔ فقرا خاصه فرزندان رسول بحق خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم که ایشان بر همه عالمیان حق دارند و چکونه حق بر پدران ما واجداد ما همه را ازبت پرستی وسنك پرستی ایشان خلاص کردند وهرراحتی که در دین ودنیا بمارسید و او مید داریم بمرید آن همه ازسایهٔ اقبال مصطفوی و جانبازیٔ او بود درنشر اسلام صلی‌الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه الی یوم الدین امیدست که سید جلیل شرف الدین زاد الله شرفه بذین طرف شاکر وذاکر بازکردد همچون همه قاصدان خدمت باثواب بی‌نهایت باشد وجزای بی حد والسلام

آل داود عالی همت مظلوم پرور مغیث الضعفا مربی الفقرا عیاث العالم خدای ترس حلیم کریم
ادام الله علومهم واقبالهم وزاد توفیقهم وافضالهم دائما باد اولیا ونیکخواهان آن دولت منصور
وحاسدان و بدخواهان آن حضرت سرنکون و مقهور و باری تعالی درکل احوال و اقوال
وافعال ناصر و یار وحارس ومرشد ومعین سلام و دعا و تحیت و ثنا از صمیم صدق و صفا
ونهایت مودت و ولاعلی الدوام والمتواتر رسانیده می آید آرزومندی واشتیاق بشرف ملاقات
کریمش از حد بیان اقلام و اندازهٔ احاطت پیغام افزونست مسبب الاسباب و مفتح الابواب
میسر کل عسیر اسباب ملاقات و وصال آن یکانهٔ عالم درهم پیونداند ومتفق کرداند بمنه
وجوده از صادر و وارد علی الدوام استقامت آن دولت نفاع خلق و مسرت عالمیان پرسیده
می آید وچون اخبار سار شاذ کننده وبشارت انتظام آن دولت وتقریر ان شهریاری شنیده
می آید وانبساط خیرات و اشاعت حسنات آن دست معطی منفق شکرباری تعالی کذارده
می شود و حمد خدا کفته می آید علی ما اکرم و وفق و اولی فنعم المنعم والمولی آرندهٔ تحیت
حسام الدین فرزند عزیز مقبل شکرهای شما می کفت واز ایادیهای شما وکیست که ازان حضرت
شاکر وذاکر نیست اما فرزند حسام الدین مهر دیکر ومودت دیکر نمود باآن حضرت وصادق بود
دران هواداری دران حصرت | سیماهم فی وجوههم | مکر اورا با اهل خود مناقشهٔ افتاده است
ودرحق ایشان نیت ندارد الاخیر واحسان ایشان را نفوری شده است و بر وبدکمان شده اند
علاج همه رنجها و وحشتها داروخانهٔ لطف پادشاهی وبنده نوازئ آن یکانه است توقع دارم که
آن وحشت را هم شما از میان برکیرید و سخن شما از طرفین نافذتر وفتنه ساکن کننده تر
ومهر ومودت افزاینده تر[کلام الملوك ملوك الکلام قال النبی صلی الله علیه وسلم لایزال امتی بخیر ماأتاهم
العلم والنصیحة من قبل اکابرهم واذا اتاهم من قبل اصاغرهم هلکوا] نصیحت چو ازشاهان آید بر رعیت
مقبول آید ودلها آن را تعظیم کنند وچون نصیحت از کهتران بسوی مهتران آید چنان جای کیر
نبود توقع از پادشاهی واحسان بی حد شما آنست که آن وحشت را از میان ایشان برکیرید
تا میان ایشان جمعیت باشد وهر دو درخدمت وبندکی آن بزرك یار همدیکر باشند شکر فرزند
عزیز حسام الدین بدین داعی رسد و این داعی منت داری شود و بر احسانهای پیشین
منضم کردد وازین طرف خرد وبزرك مشتاقند واز بسیارئ دوستی بواقعه وبخواب می بینند آن
یکانه را اغلب شبها شعر:

ومن طول التفکر کل یوم رأیتك کل لیل فی المنام

آمده بود بشارتی که بدین طرف خواهند آمدن خدای می داند که چه شادیها کردند باز آن

ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر واذا رأيت ثم رأيت نعيماً وملكاً كبيراً] كه سعادت دنيا عكس وآثار آنست كه [انما الحيوة الدنيا لعب ولهو] و هر لعبي عكس حدی باشد و ازجد آن را دزديده باشد چنانك كودكان لعبها از جدها دزدند قرين عاقبت ملك‌الامرا والنواب ولی الايادی والاحسان ناشرالخيرات مغيث الخلق باسط العدل فخرالصدور طالب النور ذوالهمم العاليه المجذوب بجذبة التوفيق امين الدولة والدين ادام الله علوه باد نوائب آخرالزمان ازساحت شريفش مصروف ومبعود باد خاطر عزيزش كه ليلاً ونهاراً متشبث ومتمسك بتعظيم امرالله‌والشفقه على خلق الله همارہ التفات مبارکش سوی مظلومانست ونظر شريفش بجانب مسكينان حق تعالی آن خاطر را وآن دل ا بهيچ فتنه ومكروهی مشغول مكرداناد ولاهی مكناد از انس بلطايف حق [انه مجازی المحسنين والشاكرين يوم الدين يعطی كل ذی فضل فضله ويضاعف لمن يشاء] سلام و تحيت از خلوص طوت رسانيده می‌آيد وآرزومندی بمجالست موانست كريمش غالب وباعثست اميدست كه تقصير ظاهر را بر قصور آرزومندی حمل نفرمايد كه از غايت حرص داعيست بر ملاقات تصادف مانعات كه [الحريص محروم] حق تعالی از غيرت خود دوستانی كه حريص اند بر ملاقات يكديگر نهاية الحرص بموانعی مبتلا كرداند كه ادكيای باريك بين هم درغلط افتد وبرسآمت وقلت رعت حمل كنند وغلط باشند وآخرشان معلوم شود كه آن دووباش غيرتست نه فتور محبت بيت :

جاويد شبی بايد وخوش مهتابی تا باتو غم تو كويم از هر بابی

حق تعالی آن مهتاب امن وامان را وعنايت رحمت آسمان را تا صبح قيامت از غروب وكسوف نگه‌داراد تا ضعفای آخرالزمان بدان امهال باميدهای دين ودنيا برسند كه [لو بقی من ايام الدنيا يوما واحداً يطول الله ذلك اليوم الى ان يبلغ المجتهد مأموله] صدق رسول الله چون حمايت وعمارت همه خيرات امروز بسعی وهمت شهامت فرزند عزيز فخر المدرسين والمعيدين تاج الائمه جمال‌الدين بلغه الله مناه كه از دعا كويان وهوا خواهان قديم آن دولتست وشب وروز ازعهد صغر تا اكنون بی‌فتور وبی تبديل مستغرق علوم دينی واستفادت و افادت واقامت صلوات واورد بيداريست درطاعت وعلم وعمل طبعاً وطوعاً كه نتواند غيرآن كردن [وكل ميسر لما خلق له] كه اكر اميررا از حالت وسيرت وروزكار او صادق بی‌غرض معلوم كرداند از خاص مال خود واجب بيند و فرض داند خاطر اورا فارغ داشتن تا بجمعيت خاطر در علم وعمل مستغرق باشد وهذا اشارة وهر روز وهر شب اين حالت اورا برمزيدست

شعر : لما رأيت الهلال ابدا نموه ايقنت ان سيصير بدراً كاملاً

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال صاحب اعظم ملك الامرا نظام الملك زمان فخر عراق وخراسان ناشر الخیرات تاج الدولة والدین ادام الله علوه وتقبل حسناته واکرمه وفضله علی کثیر من عباده تفضیلاً دائم باد سلام وتحیت وشکر بی‌حد ونهایت از این داعی مخلص مطالعه فرماید وآرزومندی بلقای عالم آرای همایونش هیچ حدی ندارد [جعلنا الله اخواناً علی سرر متقابلین] لطفها که فرموده‌است درشرح نیاید وآن پای مبارك را خود چه گویم که چه نادره احسان فرموده‌است بنی الله تعالی له قصوراً فی اعلی الجنات حوذ روح دیگر گرفت ودوق دیگر دارد وگشاد دیگر از حسن اعتقاد ونیت پاك آن یگانهٔ عالم پوشیده نباشد که نظام الدین ازقدیم وعهد طفلی فرزند قرةالعیون این داعی بوده است وخاصه که خویشی وپیوندی کرد بافخر المشایخ امین القلوب جنید الوقت قطب الزمان حسام الحق والدین ادام الله برکته ومتع العالمین بطول بقائه آن فرزندی که اول بود مضاعف شد وصدتو شد شب ورور آنچ دارد ایثار راه حقست و فدای فقرای را ستین واین سبب دوام دولت آن یگانهٔ عالم ملك الامراست چشم می‌دارم که ملك الامرا اورا بدان عنایت که لایق درویش نوازی و فقیر پروریٔ شاهانهٔ اوست نظر فرماید تا این نوازش ملك الامرا گواهی باشد برگوهر پاك وصال شریف فقیر پرور وتحریص باشد خلق را برخیر که تربیت ملوك اهل خیر را تحریض کردن دیگران باشد بر خیر واهمال و اهانت کردن اهل خیر فاترکردن وبی‌رغبت کردن خلق باشد ازخیرات فضیل ابن‌عیاض که از مشاهیر مشایخست رحمةالله علیه درابتدای کار راه‌زن بود روزی‌کار وانی زده بودند و بازرگانان را بعضی کشته وبعضی را دست بسته ومحبوس کرده ورختهای بازرگانان را می‌گشادند بخدمت فضیل وبدوعرضه می‌کردند درجامه‌دانی آیة الکرسی نبشته بمشك وزعفران پیدا شد فرمود بیدکان را که صاحب این جامه‌دان را از میان بازرگانان بجویید که کیست وبیاورید گفت رخت خود را بآیة الکرسی پناه‌داری گفت بلی گفت رخت خود را حمله برگزین از میان وبرگیر وباقیان را هم بتوبخشیدم که نخواهم که بسبب من اعتقاد تو درآیة الکرسی فاترشود که سودم نکرد والعاقل تکفیه الاشاره حق تعالی سینهٔ مبارك ملك الامرا را بنور لاشرقیة ولاغربیة منوردارد آمین یا رب العالمین

﴿ ٥٨ ﴾

الله مفتح الابواب

سعادة واقبال که ورای سعادت واقبالست که مفهوم آدمیان وعالمیانست که [لاعین رأت

چنان باشد که افعی درخانه سیر شده وگوشهٔ خفته همان مارست سربردارد معلومست که قونیه امروز سواد اعظم است حماها الله تعالی بطول بقائکم دران مدت که رکاب همایون شما بدان ثغور رفته بود بجهت مهمات چند فتنه انجا سر برکرده بود و هرشب خانهٔ را فرو می‌کرفتند واطفال وزنان را می‌کشتند ومالها می‌بردند باوفور حافظان وسایسان وجم عفیر وجمع کثیر اکر رکاب همایون شما که دائم قرین سعد اکبرباد نمی رسید وتأخیر می‌کرد چند ویرانی و خون ریزی می‌شد تا آن کوشهای منقطع چون باشد

[اذا اشتکت العمایم الفلسا فایش یقول السرا ویلات]

ارباب فکر درس را دران مقامات بودن بجز تعطیل وتعذیب چیزی دیکر نیست زیرا بهزار اراجیف پراکنده خاطر شود وهزار اندیشه وخیال تصور کنند [الحزم سوءالظن] وآنجا اراجیف دراین وقت روز بروز متواتر ومترادف ومتعاقب باشد وسرمایهٔ تحصیل وتعلیم جمعیت وفکرست چون فکر بدین خیالات وتوهمات زیر وزبر شد مجال تحصیل نماند

بیت :

سخن کان از سر اندیشه ناید نبشتن را وکفتن را نشاید

که هر روز خبری ناخوش آید ومرد هشیار بدکمان باشد آنجا اکر کسی مقیم باشد یا ازخری باشد یا از بی خردی یا کسی باشد که طبع کوذکان دارد تا کارد بحلق او نرسد خبرندارد همچون حیوانات یا کسی باشد که منطصر بود ازبی‌خردی وبی آلتی نتواند ازجا جنبیدن لطف امیر ازان شریف ترست که روادارد که محتاجان وهوا خواهان خودرا خاصه منقطعان ومستهلکان علم وعمل‌را [احلاس البیوت مصابیح الظلم خلق الثیاب جدد القلوب] پراکنده شوند وبی‌کار شوند کسی که باب شیرین خو کرده بود وبمجالست و موانست اهل فضل بی هیچ تشویشی هم نتواند درآن مقامات زیستن مکر کسی که از حلاوت صحبت اهل فضل خبرندارد [مرغی که خبرندارد از آب زلال] [منقار درآب شوردارد همه سال] واین اعذار اکرچه پیش عامهٔ خلق عظمتی وخطری ندارد که اغلب کالبهایم اند وغدا همه نان را دانند وتسکین حرارت جکر از آب دانند

[اذانت لم تعشق ولم تدر ما لهوی فرح واعتلف تبناً وانت حمار]

اما خاطر اشرف که جاسوس احوال محققانست وطلیعهٔ اسرار طالبان هریکی ازاین عدر را کوه قاف داند وسد سکندر این دقت نظر واصابت فکر وکیاست وعنایت آن صدر را هر روز افزون باد آمین یارب العالمین

[کزرع اخرج شطاء فآزره فاستغلظ فاستوی] اشارت عالیٔ شما بران بودکه جانب آبلستان رود اشارت سمعاً و طاعة قبول کرده بوذ و از سامعان ومطیعان بود و رفتن را متاهب می‌شد الا این داعی وباقی فرزندان وبرادران مانع شدندکه البته نکذاریم

شعر :

سالت الناس عن خلٍ صدوق فقالوا ما الی هذا سبیل

تمسك ان ظفرت بذیل حر فان الحر فی الدنیا قلیل

[وقلیل من‌عبادی الشکور] کفتند مروکه پیدا نیست که از عمرچه مانده‌است ومناصب دنیاوی دو روزه خاصه دربن روزکار بدان نمی‌ارزدکه صحبت و مجالست وموانست چنین دوستان که مقصود از ایجاد عالم این بوده است

بیت :

مقصود ز عالم آدم آمد مقصود زآدم آن دم آمد

[الدنیا جیفة و طلابها کلاب] نشاید مفارقت‌کردن عزم فسخ کرد جهت خاطر دوستان ودل بران می‌نهادکه از سر همه بر خیزدکه جائی به از جهانی [قل الله ثم ذرهم] الا انك قلت معاش مانع می‌آمد مهمات دینی راکه [لولا الخبز لما عبد الرب] [نفسك مطیتك فارفق بها]

[تا تو ریشتت ستوری باراو برجان تست]

توقع از مکارم اخلاق شما آنست که اورا درسلك ممنونان منت وشاکران نعمت منسلك‌کرداندکه فراموشش نشد است ونخواهد شدن انعام واحسان شماکه [وماکان ربك نسیا] منضم کردد جاوید دلدار فقرا ومفخر کبرا باد تا صلاح خلایق باشد ریاست شماکه [احتیاج الاشرارالی‌الاخیار صلاح الطائفتین واحتیاج الاخیار الی الاشرار فساد الطائفتین والسلام]

---

(۵۹)

الله مفتح الابواب

برأی عالیٔ ملك النواب سیدالامرا مفخر الکبرا ولی‌الایادی العروة الوثقی والرکن‌الاعلی ناشرالعدل باسط الفضل ادام الله علوه عرضه داشته می‌شود بعد از سلام مورود وتحیت ممدودکه شنوده آمد جهت فرزند عزیز مفخر المدرسین والمعیدین جمال‌الدین دام فضائله بخدمت شما نموده آمدکه این ساعت خوف رفت آن تبدیل مدرسه از ضرورت بود ضرورت نماند برأی امیر مخفی نباشدکه تا این طائفه مسلط اند بر مسلمانان خوف قائمست اکر ساعتی ساکن شود

الناس الحافا] چند درم جامکی که بصد قناعت وتصبر بدان تعیش می‌کردند از مدرسه قطع کردند
روا غیر حق همنشینی ومعینی ندارند ملك الامرا نائب حقست وانکاه نائب کزیدهٔ رحیم کریم
بعبادالله لاسیما بالفقراء الطالبین لله المجاهدین للقا والله [یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه]
با اینک بغایت خجلم از لطفهای ملك الامرا جزاء الله احسن ماجزابه یوم یحتاج الناس الی مصالح
المجازات هم چشم می‌دارم که دلم را خوش کنند بشادکردن فرزندانم وفقهما الله وایشان را بدین
عنایت زنده کرداند [ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً] والسلام علی الامیر المحسنین الینا نبتغی
بالاحسان من من ربه نوراً وحضوراً ولا یرید منا جزاءً ولاشکوراً جاوید ماناد در جاربالش سعادت
آمین یا رب العالمین

---

(٦٢)

الله مفتح الابواب

فرزند عزیز مقبل مفضل محسن خوب اعتقاد بهاءالدین وفرزند عزیز امجد اسعد اشرف
علاءالدین دامت سعادتهما سلام این پدریاد دارند وپدر عزیز ولی التربیه والخدمه شرف الدین را هیچ
خشونت ودرشتی ومکافات ومحابات نکنند و بنظر این پدر نکرند و چنان نپندارند که آن صنعرا
این پدر کرد تحمل کنند که پدر عزیز شرف الدین بدین پدر حقوق بسیار دارد از فرزندان
مقبل عظیم عظیم امید دارم تحمل ولطف ورحمت وفرزندی آن فرزندان هرچه کویند با او
بلطف کویند وجهت دل این پدر بوقت خشم دوسه کرت خود را نبشستن وخفتن مشغول کنند
تاخبر نمی رسد دعائی که می‌کنم در حق آن فرزندان افزون باشد وشفقت بیشتر بجوشد وان شاءالله
تعالی برودترین زمانی بمبارکی وشادی باز آیند مسرور برمراد ان شاءالله تعالی

---

(٦٣)

الله مفتح الابواب

[بخدایی که فیض رحمت او ◦ در همه آسمان نمی‌کنجد
که ز هجران و آرزومندی ◦ سخنم در دهان نمی‌کنجد]

اتصالی که دل وجان را بصورت همایون برادر اعز اجل افضل اکرم سیدالصدور محقق مدقق
مفخر الائمه تاج اهل الصفه صاحب الدولتین صلاح الحق والدین ادام الله علوه وایده ونصره
واعلی محله وانجز آماله وجمع شمله فی الدنیا والآخرة دربیان قلم نکنجد ودر شرح نیاید

﴿ ٦٠ ﴾

الله مفتح الابواب

سایهٔ فصل مولانا اقصی القصاة استاد الافاضل قامع البدعه محی الشریعه ادام الله فصله برکافهٔ اهل اسلام مستدام باد اولیا منصور واعدا مقهور بحق محمد وآله سلام وتحیت از این داعی مخلص مطالعه فرماید وآرزومند مجالست واستفادت شناسد رافع تحیت خواجه ابو بکر ومادرش که ر متعلقان وخویشان اس داعی اند کودك صالحست ومحب صالحان وبی کس ومطلوم ملك اورا بطلم سنده اند درحالت طفولیت وخصم ظالمان یتیمان وبی کسان ومظلومان سایهٔ رحمت مولاناست چشم میدارم که ازکرم مولانا آن وثاق بدورسدکه هیچ موضعی ندارد که شب آنجا پناه کیرد مادرش درویش خذا وشوهرمادرش بذخووتند وتنك دست ومع کرده کودك‌را که درخانهٔ من میاونان من محورالله الله همت مبارك بذان کمارد که آن خانه که بدومیراث مانده‌است بدین مظلوم بی کس رسد تازنده شود [ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً] مادرش وجده‌اش وقومشان همه صالحان ونماز کذار ان ومظلومان بوده اند وصلاحیت اصول‌هم مطنه صلاحیت ونیکو کوهری فروعست الا نادرا [قال الله فی قصه مریم قالوا یا مریم لقد جئت شیئا فریا یا اخت هرون ما کان ابوك امرء سوء وما کنت امك بغیا] یعنی فاحشه ومعصیت ار اولاد صالحان عجیبست ونزدیك عقلا موجب استعجابست واین طائفه اندکه درملك عیرطمع کنند ملك آن طائفه اندکه ازحق خود بعضی هم اعماض کنند حذراً عن الوحشه مولانا خود چون بیند بشناسد [سیماهم فی وجوهم ولتعرفنهم فی لحن القول] قال النبی صلی الله علیه وسلم [من یأت عملاً صالحا فی اللیل البسه الله منه رداء یعرف به ویؤت کل ذی فضل فضله] واسئال الله الذی یجزی اهل الخیر خیراً واهل الفضل فضلاً ان یجری مولانا خیر ماجزی به یقبل سعیه آمین یارب العالمین

﴿ ٦١ ﴾

الله مفتح الابواب

برأی عالیٔ ملك‌الامرا والایادی والاحسان الع بروانه بك مدالله علوه عرض داشته می‌آید بعد ار تبلیغ هزاران سلام وتحیت وشکر واحسانهاش بحضرت

[من لایظلم منقال ذرة وان تك حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجراً عظیماً]

حامل رقعه فقیه صالح حسیب نسیب اختیار الدین وعمادالدین سلمهما الله و وصل الی همهما از فرزندان مقبل این داعی اند ومحصل ومتعبد وقانع واز انها اندکه [تعرفهم بسیماهم لایسئالون

مناصفه باشد بخدمتش بلك كل آن او باشد اميدست كه شفاعت آن برادر قبول شود تا ظن او در اتصال ما ونفوذ شفاعت ما بخدمتش صادق شود كه چنين اعتقاد دارد كه هر كز شفاعت والتماس اين برادر بخدمت آن معدن الكرم مردود نباشد والسلام

---

(٦٤)

الله مفتح الابواب

[الله يجمع بيننا ويفرق البعد عن بيننا سنة الوصل سنة] تكاثرت الاشواق الى لقاء الصدر الكبير فخر المدرسين تاج الادبا ذوفنون الحسيب النسيب مجدالدوله والدين ادام الله علوه قصرت الالقاب لاقلة اوصافه وشمائله الشريفه ولكن احترازاً عن سأمة خاطره الشريف فى مؤنة المطالعة وهى فى القلب مكتوبة وعند الله معدة ليوم الثواب انهى السلام الكثير مقرونا بخلوص المحبة فى سر سر القلب عجل الله تعالى بكرمه العودة المباركة مع المراد والسلامة والسعادة خيرا اياب واحسن رجوع آمين يارب العالمين وينهى الى خدمته الشريفة المنيفة المغتنمة المفرحة المنشطه لا سلبها الله عنا ابداً ان حامل الخدمة بهاءالدين من اقربآء بيت مولانا وهم فى غاية الفقر والاقلال كثير من الحيا والصبر يحتملون من الفاقة مالوكان على غيرهم لملاء الادان من الايذان والشكوى ولاشك بان شبكة رزق الدنيا هى الوقاحة والحيا يمنع الرزق والكريم يستحيي عن عرض حاجة والصبر على فاقة نفسه محمود والصبر على فاقة اخيه قساوة ومدموم وقد علمت حلمكم ومودتكم لاسيما على اهالينا واقربائنا ومعارفنا وكيف لاوانتم نحن ونحن انتم [روحه روحى وروحى روحه من رأى روحين عاشا فى بدن] نرجو من كرمه البسيط ولطفه المحيط ان يدبر حاجتهم ونهى حالهم احسن انهاء الى حضرة الصاحب الاعظم ملك الوزراء الاكرم الاعلم مد الله علوه وجلاله فى دولة ونعمة وافية ان يسلكهم فى سلك مماليكه وخدمه ليستظلوا بظله اللطيف الوافر ويستعصموا بحبله الحصيف الكاثف ويخون من غمرات الشقآء والاغلام ومخاليب نوايب الايام طلباً لمرضات الله تعالى وذخيرة ليوم يحتاج الناس فيه الى العمل الصالح وبكون الطاعة فيها تعظيم امرالله و الشفقه على خلق الله التى قدمها العبد اكرم بضاعة فى ذلك اليوم [يوم لاينفع مال ولابنون الا من اتى الله بقلب سليم] وخاطركم منبع الفضائل ونثر الحكم عليكم اولى لان الغيوم ياخذمن البحر واكثر مايقطر يقطر عليه فهواحق به [وان ترى عيباً قدخللا فخل من لاعيب فيه وعلا] منتظرات لعود المجلس الكريم اقرالله اعينهم واعيننا والسلام

بیت

[تو خوددانی که من بی تو چکونه تنك دل باشم مباذا کندرین معنی زروی تو خجل باشم]

اکر تقصیر رفت درخدمت ومهمانداری حق تعالی علیمست وکفی به علیما که نه ازسستی عهد مودت بودونه ازفتور ارکان محبت آن برادر چون ایام بهاراست هر روز درترايد و اشراقست اما بواسطهٔ غداء طبیعت ضعیف عنصری محتاج بحوائج خسیسه که روح را مغلوب ومقیدی دارد ونمی کذارد که آنچ همت اوست درمصاحبت اخوان صفا وخلان وفاتمسك نماید حق التمسك وهمان قصهٔ مجنونست که بهرار شوق بر ناقه‌نشست وکره ناقه‌را باخوذ نبرد بحدی رانده جانب ربوع لیلی ساعتی که حیرت محبت اورا از سوق ناقه غافل کردی ناقه رو بکردانیذه بودی بجانب وطن وفرزند مبلغی واپس رفته تا ازبخود آمدن همچنین دران راه سه روز و دوماه بماند درین جدر ومد بعدازان کفت شعر :

[هوناقتی خلفی وقدامی الهوی وانی وایاهـا لمختلفـان]

امیذست که از سـعت اخلاق طیبهٔ ظاهرهٔ صدری خوی ادام الله علوه وفضـله که ازان تقصیری تجاوز فرماید وعلامت تجاوران باشد که استدعای این برادر ودرخواست ودریوزهٔ مراجعت صدری افضلی ادام الله فضله وفا فرماید کردن

[بازا که از آنچ بوذی افزون باشی ورتا بکنون نبودی اکنون باشی

[عودوا الی الوصل عودا فالهجر صعب شدید] اکر نه عوایق وصغار متعلق خصانهٔ دارهٔ من اندی این برادر بی توقف درطلب آن عزیز بکانه مسرعاً ومستعجلاً آمدی وآن آمدن دون مودت وتوقان واشتیاق بودی بل واحد من الالف

عندی جمل من اشتیاق وفصول لایمکن شرحها بکتب ورسول

[بل انتظر الزمان والحال یحول ان یجمع بیننا فتصغی واقول]

نسئال الله محرك القلوب ومهیج النفوس ان یشرح صدر الاخ الربانی بسرعة النهوض منه والافاضة وتقریر عیون الاحبة من عیر رؤیة وریب واستخاره فالخیر کل الخیر والرحمة کل الرحمة فی ایناس الاحباب و دفع الوحشة والفرقة والعذاب ونعم المرجو والمسئول والامیر العالم المعامل الطالب الحسیب النسیب المشتاق الیك شوق العطشان الی المآء الزلال وشوق العاشق الکئیب الی الساعة الوصال این برادر را شفیع کرفت که بخذمت انها کنم که عهده کرده‌اسـت مع الله تعالی که چون روی مبارك شما بیند میان بخدمت ببندد نفسـا وروحاً و مالاً و جاهاً و هر مالی که دارد انجـا

مخلص چندانك جهد می کند که جناب همایون را از مکاتبات و مراسلات زحمت ندهد ذوی الحاجات منهلی ومشربی دیگر ندارند جز آن ماء عین الحیات و کوثر السعادات چیه و راست می نکرند ملاذی ومخلصی دیگر ازدست فقر وفاقهٔ روزکار نمی یا بند الا منهل ومشرب مبارك که اقصی الدهور والاعوام مستدام باد [المشرب العذب کثیر الزحام | و مزروع الدهر رهین الرهام] دل درویشان را نمی توان شکستن [فاما الیتیم فلا تقهر واماالسائل فلا تنهر] قال الجدار للوتد لم تشقنی قال انظر الی من یدقنی] بی اختیار زحمت بیابی داده می شودامیدست ازمکارم اخلاق که عفو فرماید ازین ابرام بسیار تا حق جل جلاله دعوات و حاجات شمارا و دوستان شمارا و بندکان شمارا بی توقف و انتظار مستجاب کرداند [کما تدین تدان] آرندهٔ تحیت فرزند مخلص حمیدالدین وفقه الله بیمن همت شما درزی صالحان آمدهاست وترك رعونت وحوانی کرده وظاهرتن را از شهوات ورعونات پاك کرده که آن دردست اوبود تاحق تعالی دلرا نیز مبدل کرداند و روی بدان عالم کند ظاهراً و باطنا [قال النبی علیه السلام هذا عدلی فیما املك فاعف عنی فیما لا املك] خانقاهی که ازان جداوست نصرةالدین رحمةالله محلولست والصوفی اولی بخرقته توقعست از مکارم اخلاق پادشانهٔ شما که پادشاهی وبخشش فرمایند وآن کوشه را بشیخ حمیدالدین تفویض فرمایند تا محرض بوده باشند اورا بمزید اکتساب علم وعمل تقرباً ولا تبعداً رغباً ولا تنفراً و معلوم باشدکه ایشان را بر داعی حق خدمت بسیارست منت دار خواهم بودن وچنان دانم که در حق داعی کردهاست خاص علی التجدید آن احسان بحمدالله از عنوان نامه باز کرده علی التمام فهم کنند واز فهرست کتابی را الی آخره الحمد لله علی الفراسة الالهیه [اللهم زد ولا تنقص قال الله تعالی | وسنزید الشاکرین] وازین طرف ملك المشایخ جنید الزمان امین القلوب قدوة الحقایق و الارواح حسام الحق والدین ادام الله برکته سلام ودعا می رساند والسلام.

﴿ ٦٧ ﴾

الله مفتح الابواب

مفخرالصدور مونس الفقرا قدوة الأخیار ادام الله علوه سلام وتحیت مطالعه فرماید وبمشرفه عزیز داعی را مستبشر دند [یقول الله تعالی لعبد انعم علیه مادا صنعت فیما اسبغت علیك من النعمة فیقول یارب شکرتك وحمدتك یعنی شکرتك بمالی و بنفسی وبلسانی وبقلبی وغیرها فیقول الله تعالی لم تشکرنی اذا لم تشکر لمن اجریتها علی یده یعنی لم تشکر لمن اجریت تلك النعمة علی یده] صدق رسول الله فیما اخبرنا عن الله چون بحق جل جلاله آن موفق را واسطه ساخت تانعمت حق را بتو

(٦٥)

الله مفتح الابواب

وفخر المدرسين خير البنين محبوب الاوابين ازين والد سلام بخواند وبدعاى خير خود را مذكور داند وبهمان عنصر وطبع سحاء نفس طالع اصلى خود رجوع كند وسر بدر بچهٔ خبث من و ما وشح بفوس بيرون نكند هيچ كه اركلستان فنا بخارستان هوا آمدن بهمه جهان برخور و بر زر و كوهر منثور نيرزد و اكر كسى زغفلت بفعلى و قولى مخالف طبع فرزندى را اغرا كند بر ممارات و مسابقت بدان فعل محمول وسبك دل نشود ومواثيق ربانى را كه [ولايجر منكم شنان ان يعدوا و لا يحملنكم طلم قوم ان يتركوا طريقتكم المثلى وهمتكم العليا المرضى عند المولى بيت :

كر جمله جهان ازان دكر كو نه شود
تو بر ره خود باش و دكر كو نه شود

چنان انكارد كه دران حجره اين بدرست تحمل وحسن الجوار چنان كند كه ازوزبيد [وعسى ان تكرهوا شيئاً وهو خيرلكم] زير لب مى‌خواند واكر درين باب طبيعت را كراهت آيد [لاتكونوا بالغيه الابشق الانفس] بسا سليم دلان باخلاق مذموم راضى وراعب مى‌شوند كه فلان همچنين‌است وفلان آغاز كرد هركز عاقل ديدهٔ بينايى خود بركندكه فلان هم بى‌ديده‌است يا اعورست يا بر خود فعل قبيح روا دارد كه فلان مخنث است چون اين صفت در نفس مذمومست و ببستى آمدن وبعدست عن‌الله وعن الارواح الطاهرة اكر اين صفت منكرتر از عمى ومخنثى نبودى سبب بعد نبودى كه دراين راه بسيار اعمى ومخنث راه يافته اند چون رو آورده‌اند بترك مى وعفلت ولو تأملت فيه قليلا لعرفت وحوه القبح فيه كثيراً باخواجه مجدالدين رمزى چند كفته ام هم مسموع دارد والسلام

---

(٦٦)

الله مفتح الابواب

داعيهٔ خيرات وحسنات ملك‌الامرا الناصر الدين الله صاحب الدولتين سعيد السعادتين العروة الوثقى والركن الاعلى عياث الاسلام مغيث المسلمين قتلغ الغ ديندار خاص پروانه بك ادام الله علوه از آفت ملال وسآمت كه سدراه مطيعانست مصون ومحروس باذ سلام وخدمت على التجديد والترديد والتكاثر والتواتر مطالعه فرمايد آرزومندى غاية الحدود فرمايد شناخت‌داعى

شدن و بکنج نشستن بیم شیرانرا هم نشایدکه آن نقصان شیری فتنهٔ دیوست که اس پدر کوش کرده است از خیر وشر عالم اما دهان بکوشم نمی نهند وبانك می زنند والله الطالب الغالب که درین مدت چیزها می کویند ازان فرزندکه اکر در خواب دید می خواب برخود حرام کردمی اکر ممکن بودی سفر کردمی آخرکه کفت آن نافعست صد هزار مضرت دروست والله جز عدو نکفت چند کرت نصیحت کرده شد وآن فرزند آنرا تأویلها کرد وزیر بساط نهاد و فریب نفس را هیچ تأویل نکرد چنانك آن شحص بر پیغامبریٔ موسی چندان خیال واشکال وتأویل اندیشه کرد وبر خداییٔ کوساله هیچ تأویل نیندیشید بدست این پدر دعوتیست و دعایی است بحق انك [قوا انفسکم واهلیکم ناراً وانذر عشیرتك الا قربین] دعا خودکارمنست ودعوت اینست که می کویم یکباره ودوباره نوح وار [ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین] انشاءالله نکویی [سآوی الی جبل یعصمنی من الماء] زیرا [لا عاصم الیوم من امر الله الا من رحم] یعنی پناه ببندهٔ مرحوم کیر وملازم آن مرحوم باش و اکر نی هرجا روی زخم خوری بر جوانی چه غره شوی آخر برادرت بسن ازتو کوچك تربود ای دریغا اورا دستوری بودی تاباتو حال خود بکفتی الله الله در یابد وان حجره را ویران کنند روی بر نمی تابدکه در روی کسی نصیحت کنم دهان پرست امکان کفتن نی دل پرست امکان نبشتن آن نیست آخر از روان آن شاه بترس واز روان آن سلطان شرم دار خانهٔ که چو بیت الحرام نیك نام بود و انکشت نما بود نزدیکست چون کاروانسرای ضیا مشهور شود والله وبالله که روح او چون شیر می غرد وبا خبرست از قلیل وکثیر آنچ می رود یمکن که برسرت فرود آید سوکند مخور ومنکر مشو وحالهارا باز کونه مکو [وقلبوا لك الامور] که آن منکر شدن یکی کناه دیکرست آدم وار [ربنا ظلمنا] آغاز کن ابلیس وار حجت مکو اکر حالت آدمیت خوشتر می آیدالله الله کریبان مردی بکیرد و خودرا زیر شیاطین سست نیفکند [وفقه الله و قواه وایده بنصره] الله الله ملازمت کند بصحبت سیخ الشیوخ امام الوقت حسام الدین اکر ازمن حجابی هست یا من موضع معین نیستم الله الله الله دشمنان را شاذ نکند

زین حال چوبشنود عدو شادشود　　　از بهر خدا چو شادی اوست مکن

جهان آن به که عاقل تلخ کیرد　　　که شیرین زندکانی تلخ میرد

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

رسـاند واجب آید شکر او کردن چنانك حسم ترا خد آفرید ولیکن چون مادر وپدر ترا واسطه سـاخت تا بواسطهٔ مرافقت ایشـان در تربیت توآن نعمت تن برتو موفر شد شکر ایشـان واجب شدکه [ان اشکرلی ولوالدیك] همچنین چون نعمت علم بر تورسید آن معلم که حق اورا واسطه کرد هم شـکر او واجب شد چنانك آورده اندکه بعضی رهبانان پیش بزرکی که معتقد ایشـان بود شکایت کردندکه ما از صحابهٔ رسول صلی‌الله علیه وسلم رنج وفاقه پیش می‌کشیم واز شهوات دور تریم آنچ ایشـان می یابند از کرامات ما نمی یابیم سبب چیست آن بزرك حواب دادکه آن خدا شـناسی وزهد شـناسی ورهبانیت وانقطاع از دنیا وامثال این همه موروث انبیاست وارشاد ایشـانستکه بی ارشاد ایشـان هیچ کس‌را بخدا شناسی وسیرت وطریقت الی الله تعالی معلوم نبود چون موروث ایشانست شما پشت با ایشان کرده ایدکه این نعمت ازیشان یافتید کفتندکه ما انبیای متقدم را مقریم وشا کریم کفت چون ایشـان نفس واحده‌اند تکذیب یکی تکذیب همه باشد چنانك غسل اعضـا ووضو درحق فایدهٔ یك چیزند اکر یك عصورا نشوبی شستن آن اعضای دیکر سود ندارد وچون انبیا یکدیکر را مفرند وکواهی می‌دهند بر صحت همدیکر چون یکی‌را تکذیب کردی همه‌را تکذیب کردی و بحقیقت آن یك نورستکه در روزن هر خانهٔ از خانهای اجسـام انبیا تافته‌است از یك خورشـید چون صد یك نور ازان نورها درین خانهٔ معیشت شـدی ومنکر او شدی خفا شیٔ تو ثابت شد منکر باشی ونظیر این آن باشـدکه خفا شی کویدکه من بآفتـاب پارینه مقرم بااو ضد نیستم اکرچه بآفتـاب امروزینه ضدم کوید این پارینه و امروز ینه دونیست ولیکن پارینه از امتحان تو دورست وهمچنین مارخاکی کویدکه من ماهیٔ آن آبم‌که بازدر جومی رفت بااین آب آشـنا نیستم کوید این آب همانست اما آن آب‌که عیرست در زعم تو امتحان کنندهٔ روزکار تو نیست [ولا تم بیانه ابداً ولو جئنا بمثله مدداً] جاوید روح پاکش مستسقی آب حیات [یفجرونها تفجیراً] باد

---

(٦٨)

الله مفتح الابواب

[قال النبی صلی‌الله علیه وسلم لایخلون رجل بامرأة لاتحل‌له فان ثالثهما الشیطان من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یقفن مواقف التهم من باشر خیراً او شراً فی حنح لیل فی‌بیت مظلم جعل الله دلالت علیه بالنهار رداءً وشعاراً یعرف به یؤیده قوله تعالی سنسمه علی الخرطوم یعنی یجعل الخیر والشر علامته علی انفه یراه کل احد] فرزند عزیز فلان الدین خلصه‌الله عن ایدی الشیاطین نداندکه درین روزکار کنج خلوت محشر کلهٔ شیاطین است شیرانرا بیم باشد درین زمان ازیاران صالح منقطع

می نماید وطلب عبور ار علوم ووصول بمعلوم وهو الحق تعالی همت ونهمت دارد خواهر او مرحومه بدان طرف نقل کرده‌است غفرالله لها ترکهٔ که هست آن به که بوجوه خیر مصروف شود چیزی بمعنی احتها صدقهٔ متوفاً باشد واولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله خاصه چنین دو رحم که صلهٔ رحم دینی بجای‌می آرد علی اتم‌الوجوه و دراحیای نفس خود سعی می کندکه بحقیقت احیای همه خلایقست‌که [ومن احیاها فکأنما احیا الناس جمیعاً] فرزند مخلص صدرالدین دامت سعادته می رسد بحکم وکالت توقعست برقانون لطف وکهتر نوازی وخیرکستری مخدومانه وپدرانه عنایت ورماید تاحق بمستحق رسد وروان آن متوفاة شادمان شود ودخیرهٔ آن روز باشدکه یحتاج الناس الی ما قدموا لانفسهم من خیر وحدیث [عدل ساعة خیر من عباده ستین سنة] از وظاهر شود ومکشوف و محسوس گرددکه [یوم تبلی‌السرائر] لطفهایی‌که فرموده است پیش ازین و می فرماید از حفظ العیب وستر العیب وعلینا شکره وعلی الله حزاؤه وجزاه‌الله احسن ماجرابه محسناً [ان‌الله لا یظلم مثقال ذرة وان تك حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجراً عظیماً]

شعر

اکرام اهل الهوی من الکرم	و امة العشق اضعف الامم
والسلام علیکم و علی من حوالیکم	[ومن‌حل یوماً بوادیکم] وعلی اهل‌نادیکم

[وسلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیا] جاوید معیث خلایق ومبین حقایق باد آمین یارب العالمین.

﴿ ۷۰ ﴾

الله مفتح الابواب

خیرات وحسنات وصلوات و صدقات امیر سپه‌سالار اجل کبیر عالم عادل مؤید مظفر منصور مجاهد مرابط مثاغر اسد الوغا مقدم الجیوش مخلص الملوك والسلاطین سعدالدولة والدین ادام الله علوه و اقباله وحقق آماله وایده بروح منه بحضرت ولی الحسنات مجیب الدعوات قاضی‌الحاجات مقبول باد اولیا منصور و اعدا مقهور وعزیز ترین اولیا عقل ناصحست ودشمن ترین اعدا نفس اماره است .

[جان می برد بحضرت حوران کاشنم	تن می کشد بخدمت کودان کلحنم
عیسیست جان‌پاك‌وخرسب این‌تن پلید	بیکار خر همراه بعیسی بر افکنم
تالار جرم‌همی زنداین طاس زورکار	برسینه زخمهای بیاپی چو هاوام]

الله مفتح الابواب

اطال الله بقا قاضى القصاة ناشر العدل والحسنات الصدر الذى استحق الصدر بسعة الصدر وفاق الافاضل بعلو القدر بقية السلف استاذ الخلف مفتى الفريقين امام المذهبين الاجل الكبير العالم النحرير البدر المنير عز الحق والدين علاء الاسلام والمسلمين علم الهدى واليقين ادام الله علوه ويسر له اليسرى وجنبه عن العسرى ولازال السعدله خادما والاقبال ببابه ملازماً كلاه والاه ورعاه ومن الخير لا اخلاه سلام وخدمت ازين داعى مخلص الذاكر الشاكر مطالعه فرمايد آرزومندى بملاقات ومواخات ذات شريف مفيض الفوائد والنوادر متجاوز الحد شناسد جمع الله بيننا على بساط الصدق [اخواناً على سررٍ متقابلين] آمين يارب العالمين.

خيالك فى عينى واسمك فى فمى ... وذكرك فى قلبى الى اين اكتب

من و تو كرد آدمى را دو ... نى من و تو تو من بدى من تو

كى بود مازما جذا مانده ... من و تو رفته و خدا مانده

[كتب على نفسه الرحمة ليجمعنكم] ... الله يجمع بيننا ويرفع البعد عن بيننا

اى روحهاى پاك درين تو دهاى خاك

تا كى چو حس اهل سقر مستقر كنيد

ديرست تا دمامهٔ محشر همى زنند

اى زنده زادكان سر ازين خاك بركنيد

عندى جمل من اشتياق ووصول ... لايمكن شرحها بكتب ورسول

بل انظر الزمان والحال يحول ... ان يجمع بيننا فتصغى و اقول

تصغى واقول تفسير يجمع بيناست كه چون جمع شوند بشرط عين جمع شدن كشف كنند احوال را بى واسطهٔ قول ظاهر واكر بعضى احوال نامكشوف بماند ومحتاج بيان باشد بقول آن جمع نشده باشد تفرقهٔ قائم باشد زيرا تفرقه ازروى مكان نيست كه روح مكانى نيست تفرقه از توسط حجب است جمع آنكاه باشندكه حجب تمام بر خيزد اين بر خاطر اشرف مكشوف باشد تطويل حاجت نيست العاقل يكفيه الاشاره لانه يتكلم و نسيه لا للتفهيم وحده بل للالتذاذه واعتدار وجه بدل المحبوب ظاهراً و باطناً اعلام مى رود كه فرزند عزيز طالب الحق فخر الدين دامت سعادته از دعا كويان وثنا كويان آن حضرتست شب وروز تحصيل درس عشق و تنبه تقوى ووجيز قناعت ووسيط قوت القلوب وبسيط معرفت و جامع الكبير مقعد صدق مشغولست ودر اصول اصول اصول خوض

می‌کنند [احصروا فی سبیل الله] وحیل وبهانها بیرون می آورندکه ماشفقت می کنیم [وقلبوا لك الامور لیلبسوا علی الناس والله احق ان یخشاه] توقع از کمال لطف واحسان وعنایت ومخدومی آن بزرك آنستکه جهد فرماید تا آن مستحق برسد وبکفایت ودانستن شریف خود مانعان را دفع کند تابرین داعی منت باشد وبر احسانهای اولین مزید باشدکه [اتمام المعروف خیر من ابتدائه] احسان بر مثال هلالست اکرچه لطیف و مبارك وشادی افزاست اما چون تمام رسد وبدر شود عالم را منور کند همچنان ابتدای طاعت بااتمام آن ایده الله ووفقه وهو ولی التوفیق الله الله که درین خیر بر منوال وعادت صلات دین ونصرت حق [ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم] که صفت خلقتی وجلی اوست بر رسته نه بر بسته [لیس التکحل فی العینین کالکحل] آن مهم را کفافت فرماید [ذخیرت یوم المعاد] ان شاءالله تعالی جاوید کاشف مشکلات خواص ومصلح خطوب عوام ومغیث مظلوم ومربی مغشوم باد آمین یارب العالمین.

{ ۷۲ }

الله مفتح الابواب

روح مبارك خواجهٔ جهان کریزان ازین جهان وآرزومند ومشتاق آن جهان بجانب بی‌جانب منزه ازجوانب وارکان هرساعت نکران ومناجات کنندهٔ پنهان از میانهٔ دل وجان که مارا بخود ره‌نمای ازین بیابان وساحل خلاصی رسان ازموجهای این طوفان وحق خواب می‌فرمایدکه پیوسته خلاص جهانیان درهرروز کاری بار بسته بوده است یکی از خواص بندکان تاخلق درآن باشند نکران ننکرند بآسمان که درآسمان باز نشود بهرخیرفکری حیران بلك رضای ولی خدا بجو وفارغ باش ازکیوان که می‌فرماید رسول صادق سلطان صادقان علیه‌صلوات‌الرحمن چو درمانید ای امت مؤمنان درآخرالزمان حیران وسرکردان رضای من بجوید از بندهٔ خاص من‌که برید بروکمان بکمان روشن نی چون کمان تارکان چنانك در طوفان نوح علیه السلام هیچ پناهی نبود الا روی آوردن بنوح خنك جان نوحیان ورسول می فرماید علیه‌السلام‌که ای امت بهر روزکاری طوفانیست ونوحی وقطب آن زمان‌که خلیفهٔ وقتست کشتیٔ نوحست درآن‌زمان هرکه کرفت اورا دامان رست از طوفان واین‌کلمات بیانست ونشان بخواجهٔ جهان ادام الله‌علوه علی‌مرالزمان جزای آن احسانهای وافرکه فرمود آن ولی‌الاحسان محسنان‌که [هل جزاء الاحسان الاالاحسان] ای فخر نیکوکاران بشنو کواهیٔ بی غرضان وبرخوان‌نامهٔ بی‌علتان وآب‌را چون می‌را نی‌روان مرآن‌درشورستان ودر زمین‌سنکستان بلك آن‌خدمت‌را مکن بازنده دلان که می فرماید درشان

حك آن‌را که نفس اماره‌را که عدو دین ودولت ماست وراه‌زن دنیا وآخرت تابعصمصام خیرات وطاعات برد تاغاری باشد ومجاهد نویسند لقب او نه در دیوان دنیا بلك برساق عرش ایده الله وتقبل حسناته و وفقه بشکره [اعلموا آل داود شکراً وقلیل من عبادی الشکور] ازین طرف سلام ودعا قبول فرماید آرزومندی بادراك حقایق اگرچه رؤیت قرب العهدست لیك روح بدان ملاقات قانع نیست

[اعانقها والنفس بعد عشیقة ‌ ‌ ‌ ‌ الیها وهل بعد العناق تدانی]

ملاقات وموافات باسرع الازمان وایمن الاوقات واسعد الحالات میسر ومهیا باد آمین یارب العالمین حامل تذکره سید اجل حسیب نسیب شرف الملة والدین ادام‌الله شرفه مستقبل خدمتست واحسان واکرام امیری درحق جملهٔ اهل خیر فایض ومشهورست لا سیما درحق سادات اعزه ضاعف‌الله عزهم توقعاست از انعام عام واکرام رام ودرویش پروری وفضل گستری آن عزیزکه سید اجل اوان جناب عالی شاکر وداکر بازگردد چنانك فقرا و صلحا واومید واوان دیگر از حدمتش شاکر ومثنی بازمی‌گردند تا ثواب جزیل حاصل آید وبر احسانهای پیشین منضم گردد دائم مقصد رجال ومحط رحال باد قال‌النبی صلی‌الله علیه وسلم [الحق عیال الله فخیرالناس انفعهم لعیاله] والسلام

(۷۱)

الله مفتح الابواب

اطال الله بقا قاضی القضاة الصدر الکبیر البدر النحریر المحقق المدقق علم الهدی معدن العلم والتقی بقیة السلف استاد الخلف عزالملة والدین شرف الاسلام والمسلمین ناصح الملوك والسلاطین ادام الله علوه للدین وحیاطته للحق ورعایته للمظلوم و اعانته ادامه الله علی‌المکارم وابده وبسط بکل خیر یده وعمرو زین الدنیا واهلها بافضاله بحق محمد وآله سلام وتحیت مطالعه فرماید واشتیاق الی رؤیته التی هی روضة الآمال و نزهة الابصار و مخجل الاقمار تقربلقائه العیون ویسر به المحزون اد جعله الله للسرور نظاماً وللنعمة تماماً لاوحشة مع مقابلتها ولا انس مع مفارقتها غالب داند باری تعالی ملاقات‌را سببی سازد خفیف انه سمیع لطیف زحمتی‌که دادیم لطفها فرمود یتکافاه الله ما کافی به محسنا علی احسانه فان یجزیه منی اوسع لمؤسه والله لمعین علی صالح النیة والعمل والمکافی للحسنة بسبع مائة و زیادة بعشرة واکثرها لا نهایة له.اعلام می رود که جماعت خویشان فرزند عزیز مخلص فخرالدین ایده الله بعونه جهت شح نفس وسحر دنیاکه [الدنیا اسحر من هاروت وماروت] مانع خیر شدند تا آنچ حق باشد تمام بمستحق نرسد خاصه چنین مستحق‌که همه‌را فدای راه حق

فرمود پدررا و خویشان‌را چون بیکانکی ایشان بدید [انا بریٔ منکم] مکر هم بارغریی‌که اورا هم ازان شقهٔ لباسی باشد وازان آتش داغی چون ارس غرب نفس عریبانه بشنود حنسیت وهم شهری درجوش اید خولشی پیدا شود [انما المؤمنون اخوة وکل غرب للغرب نسیب] نیاز واخلاص شما نادره وغرب است وبر شما پوشیده نباشدکه اس داعی آنچ نماید ونمودار استحقاق فخر المشایخ ادام الله برکته بی‌غرض وبی علتست و بتقلید وبقیاس نیست‌که ضیاء الدین مرحوم اکرچه هرکسی بمقام خود نیکوست ازکجا تا بکجا صد سال مجاهده کشیدی کرد ایشان درنیافتی چونست که اورا آنچ داشت بسیار نبود اران همه این دومقام التماس رفت دشمنان وصاحب غرضان کور دل وکور دیدهٔ بی تمیز راه زنی کنندکه این دو بسیارست بالله وتاللهکه عرض داعی صلاح ملك و ملتست و درین رقعه بیش ازین شرح برنمی تابد املست که ازبرای زاد آخرت ودستکیریٔ روز درماندکی که درین خیر خطیر معاونت فرماید ووصیت حاجت نیست

[استاد تو عشق است چو آنجا برسی اوخوذ بزبان حال کوید چون کن
دائم که تو کوهر زخسی نشناسی تو بار سپید ازمکسی بشناسی]

اکرچه هر آهنی‌را قیمتی هست واز فائده خالی نیست واما عقل داند چند غصها ومجاهدها ورورکارها باید تا آهنی آینهٔ کائنات شود ودستکیر عالم کردد [قلم انجا رسید سر نشکست] جاوید موفق باد والسلام.

---

(٧٤)

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال مجلس عالی ملك الوزرا آصف الزمان عمدة السلطنه اب الملوك والسلاطین مغیث الاسلام والمسلمین باسط العدل فی‌العالمین منشیٔ الخیرات والکرامات صاحب اعظم دستور معظم ادام الله علوه وخلد دولته ولازال السعدله خادماً والاقبال لرکابه ملازماً مستدام ومخلد ورفیع الدرجات هر روز بر تقادم ادوار وتجدد اطوار اسباب رفعت ومکانت ممهد تر ومشید تر داراد انه مجیب الدعا سلام وخدمت ازین داعی مخلص وهوا خواه صادق مطالعه فرماید وآرزومندی بلقای غرهٔ همایون و زیارت مغتنمش غالب وباعث داند وچون فرط رغبت ومیل همت عالی لازال عالیاً پیوسته نکرانست بسوی محتاجان ومستحقان ومظلومان خاصه اهل تقوی واهل دین‌که خلاصهٔ وجود ایشانند واجب آید ابواب خیر ومصارف احسان بررأی عالی داشتن تا بحسن سعی ملك‌الوزرا اب درجوی خیرات پیوسته روان باشد و زمین مزرعهٔ آخرت بآب طاعت واحسان سیراب‌کردد

ایشان [والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه] وایشان را بشناس ازبی‌خبران اگرچه باشندباخرقه وطیلسان ندارندبورجان وحکمت‌لسان بسی خرقه ودستار وطیلسان‌که چون بچشم معنی‌نکری درمیان آتش‌دوزخست سوران [ان الله لاینظر الی صورکم] کویان آخرکافران درهر دوری ناجوانمردی می‌کردند درحق پیغامبران وجوانمردی می‌کردند درحق بیکانکان سنك‌را درکنار دستار چه‌می ستنند وکوهر‌را بسنك می‌شکستند دور از دوستان شما لاجرم قبول نیامد صدقهای ایشان [وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله ورسوله] وآنهارا که چشم روشن کرداید‌که اکر بکرك وسك استخوان اندازند دانندکه بکرك وسك می دهند واکر بیوسف صدیق ولی حق نواله دهند دانندکه بیوسف می دهند اکرچه هر دو درکارست ولیکن تمیز دارند بخواستم‌که زحمت دهم‌درین خیر از غایت خجالت ابرامهای سابق باز حق تعالی چون می خواهدکه این خیر خطیر بمعاونت وجد وجهد زبان وضمیر وقدم ودم قفل کشای همایون را عالم آرای شما باشدکه [الطیبات للطیبین] بدان آوردکه زحمت باز بخدمت شما آریم‌که مرسوم ومعهود ومألوف زحمتهای سابق مابوده اید [قد رجع الحق الی اهله والحمد لله علی فضله] اتمام چنین خیرات‌کار شما اکنون داعی چه کویدکه ضمیر ودرون مبارك شما خود ازجانب داعی می کوید ومی شود اما چون بیت نیکوکردی مکر‌دان نانی‌که بچنین درویش دادی باز مستان دونیم مکن‌که آن درویش نان بسیار یابد ولیکن تو چنان درویش نیابی تاسبب دوام دولت سلطان ما سلطان صافی جان فخر سلطانان مهدی آخر زمان صاحب طالع عنایت یزدان ونظر مردان ضاعف‌الله دولته کردد ان‌شاالله تعالی وسلم تسلیماً دائماً کثیراً

---

(۷۳)

الله مفتح الابواب

مصور رای عالی افتخار الصدور والأیامن صدر معظم دستور مکرم ملك الوزرا معین الحق الجلیل الاصیل تاج‌الدولة والدین عضدالاسلام والمسلمین ادام الله علوه وضاعف اقباله وایده بروح منه بعد از وظائف سلام وتحیت عذر ابرامها خواسته می‌شود [الاسلام بدأ غریباً وسیعود غریباً] هرك درجان اواز حقیقت اسلام بهرها شد میان خلق غریب باشد وخلق بااو درنیا میزد وبیکانه وارزیند چنانك انبیا و اولیارا قصد کشتن می کردند وتهمتهای نهادند واز شهرها بیرون می کردند چنانك حق تعالی حکایت می کند [فریقاً کذبتم وفریقاً تقتلون] تا آنکه‌که نصرت خدا برسید وچنانك جانوران خشکی باجانوران دریا اکرچه قبیلهٔ او باشند وهمشهریٔ او نیامیزند چنانك‌ابراهیم

غایات واعظم نهایات رسیده باذ سلامی که آثار آن بهیچ ریب المنون مندرس نشود و تحیتی که
کمال آن بسنین وقرون منطمس نکردد از خلاصات مودت قدیم ورقایق محبت مقیم که جنان
حقایق ارواح مؤمنان پیش از دارکاه قوالب بسیصد هزار سال عاقد علی‌الاطلاق حل وعلا
عقد بسته است که [الف بین قلوبهم لوانفقت ما فی الارض جمیعاً ماالفت بین قلوبهم] هر صباحی
علی‌الدوام رسانیده می‌آید وبذان نظر مودت که بخاشاك عوارض بحشم وغصب آلوده نکردد
وبطوارق حفا نابوده نشود درخیال مشرف خصال آن وجود مبارك نکرانست از آینهٔ
ضمیر باری تعالی نتایج این سلام ومحبت واتحاد وصلت ظاهر مخفی را هر روز برضمیر اشرف لازال
مشرفا شادی افزای تردارا ذ [انه روف بالعباد] می‌خواستم که آینهٔ مودت هر چند کاهی ارعبار
نسیان پاك می‌کنم تحیتی ومراسلهٔ بهانه می‌جستم تا حامل خدمت‌که از هوا خواهان آن‌حصرتست
وارممنونان منت آن کرمست التماسها دارد وشفاعتها کرفت داعیٔ مخلص را بنبشتن این چند کلمه
مهر آمیز بر امید آنك نظر عنایت ونیتها که آن ولی الانعام والتربیه دام علوه درحاجات او
موطف داشته‌است امروز بیفراید که آن نظر عنایت را ار نظر مشتری بفال نیك مقرونتر
یافته‌است وار عرهٔ عید اکبر مبارکتر آزموده‌است توقعست که بآنچ امید اوست مسرور وشاذمان
برکردد چنانك چندین خلایق بنجح حاجات مختلف ازان حضرت شاکر وذاکرند امیدست که
سبب مزید نور دین ودولت کردد وتضاعف اقبال وسعادت آمین یا رب العالمین

---

(٧٦)

الله مفتح الابواب

ابواب خیرات ملك الامرا سیدالخواص مغیث الخلایق زکی‌الحقایق محی‌العدل وافرالفضل
نادرة الزمان زعیم الامن والامان شریف الذکر دقیق الفکر الحسیب النسیب الجمیل الاصیل الع
اعظم پروانه بك ادام الله علوه وکبت حاسده وعدوه کشاده وافرون باد سلام و دعا وآرزومندی
مطالعه فرماید وتعطش بلقای خوش سیمای عالم آرای شادی افزای همایونش غالب داند [اللهم
اجعلنا علی سرر متقابلین] اکرچه صورت مقصرست درادراك خدمت امابصفت مودت و محبت
وهوا خواهی متصلست و لیس التزاور نقرب المکان بل التزاور بقرب الجنان قال الشاعر
[فقلت و ما نفعی بقرب دیاره اذا لم یکن بین‌القلوب قریب وقال سلام علی‌الغائب الحاضر]
پیوسته آوازه وصیت خیرات وصدقات اعظم پروانه بك علی‌العموم می‌رسید الی خلق الله بسدسبل
الافات وعلی‌الخصوص ببذل الصدقات الی اولی الحاجات این داعی را پیوسته آن آرزو و تمنا

درین احوال فخرالمشایخ والابدال ابا یزید العصر جنید الزمان او حد الرجال حسام الدین ادام الله برکته پوشیده نباشد که روزکار عزیز او مستغرق خلوات ومراقباتست ولاشك که اسباب دنیا درخلل باشد حق تعالی از برای سعادت خلق اولیای خودرا از خزانهٔ خاص خود روزی رساند با کمال قدرت یا حوالهٔ ارزاق ایشان بخلق باشد از برای ابتلا وامتحان خلق است که میفرماید از زبان عیسی علیه السلام [من انصاری الی الله] حق تعالی قادر بود بر نصرت او از خلق نصرت خواستن جهت رحمت خلق است وهمچنین مصطفی را صلی الله تعالی علیه وسلم میفرماید [حسبك الله و من اتبعك من المؤمنین] و میفرماید [ان تنصر والله ینصرکم] ازبرای رحمت خلق که هرکس را میسر نشود همراز حق بودن الا اکر خواهند که باحق تعالی دوستی کنند بااولیای حق دوستی کنند وایشان را یاری دهند بمال ونفس وآنچ ممکن باشد وایشان را همچون دیکران نپندارند اکرچه [اندرین راه چو طاوس نکارست مکس] هیچ صاحب تمیزی برابر ندارد طاوس ومکس را میفرماید که غنیمت دارید این طائفهٔ غریب نادررا تا روزی که دولت ایشان درآید وآن روزکار بمراد ایشان باشد شمارا دستکیر شوند وحسرت نخورید ونکوئید [مالنا من شفیع ولاصدیق حمیم] که آن روز هیچ دوست دوستی را دست نکیرد الا آنکس راکه با اولیاء حق دستی کرده باشد که [الا خلاء یومئذ بعضهم لبعض عدوالا المتقین] اکر درین عصر کسی جز ملك الوزرا ضاعف الله علوه بودی که برعظام خیرات موفق بودی این رحمت بر رحمت هم بدان حضرت داده نشدی آنچ حالی خالی شداست مسکنیست که شیخ صدرالدین دامت برکته از انجا نقل کرده است اکر ارزانی فرماید عظیم بموقع باشد وبرین داعی منتها باشد وبرخلقهٔ اهل خیرکه ملازم دعااند جاوید مسند خیرات ومصدر سعادت باد والسلام

---

(۷۵)

الله مفتح الابواب

منجح مقاصد ومرادات وحصول مرام وامنیات وکفات خطوب ومهمات دینی ومالی خالی ومالی ذات مطهر عالی همت همایون طلعت مسعود

بیت :

حدیقه العدل سدرة الکرم   رضیع المجد مصدر الشرف

غائص بحرالدر تریاق سم الضر اعز ارکان المجد که ربیع جنان السلطنه نور الدولة المنصوره فرح القلوب المحصوره صبح الجلال قبلة الاقبال فلان الدوله والدین ادام الله علوه فی حدایق السرور والنعم باقصای

(۷۸)

الله مفتح الابواب

سایهٔ عدل واحسان خدایکان عالم عظم الله سلطانه وابد برهانه ولاراات الملوك محرطین فی‌سلك خدمه والایامں سایرةً تحت ظل علمه برسرعالمیان سالهای بی‌پایان کسترده باذ بررأی معلای خدایکان عالم عظم‌الله دولته عرض‌داشته می‌شود حال بندهٔ‌کمینه که داماد شیخ المشایخ ابایزیدالعصر جنید الزمان امین‌القلوب حسام الحق والدین ادام الله برکته که امروز آرام دل و روشنی چشم این بذرست برای خدایکان عالم سید السلاطین خلدالله دولته پوشیده‌نیست که سیدالمشایخ چندین کرت عزیمت سسفرکرد این داعی بهزارلابه مانع شد این پدر نخواست که این حطهٔ مملکت حدایکان عالم عظم‌الله دولته از وجود یکانهٔ وار چنین همتی و دعایی خالی ماند که شاهان نامدار ربانی بجان جسه اند که درممالك ایشان از خواص حق مقیم باشد وآن را به او خرینه ولشکرهای قاهر دانسته‌اند وحدایکان عالم بحمدالله بدان اعتقاد آراسته‌است که طالب دل اهل دلان باشد اکنون چند بار ار والیٔ وقت نمودند که کمینهٔ بندکان را رنجاند وقصد وتعدی می‌کند وآن آزاری سیدالمشایخ وبدل این پدر مخلص می‌رسد تصدیع وابرام ار حضرت معلای خدایکانی خلدالله ملکه دور می‌داشتم اما چوازحد برفت وعنایت پادشاهانهٔ خدایکان عالم برهمه اهل خیر و درویشان را بجست خاصه بدین پذر چشم دارم که باشارت خدایکان جهان پناه سکندر زمان خلدالله ملکه ظلم این والی وتعدی او ازین کمینهٔ بندکان دفع شود تا بفراعت خاطر ایمن چون کبوتران کعبه بدعای دوات قاهره مشغول باشد والسلام المفتخر بدعائه محمد بن‌محمد بن‌الحسین‌البلخی

---

(۷۹)

الله مفتح الابواب

ثمرات خیرات وخیراندیشی ومظلوم نوازی ودرویش پروری وبلند همتی وعاقبت بینی‌امیراجل ولی‌النعم فرشته اخلاق ملك صفت مغیث الاسلام فخر الانعام مختص الملوك والسلاطین شمس الدولة والدین ادام الله علوه وکبت عدوه درونجزا موفور وبی‌نهایت باد [وان تك حسنةً یضاعفها] اولیا منصور واعداش مقهور وباری تعالی وتقدس راضی وراعی بمحمد وآله سلام ودعا از این داعی نیکخواه قبول فرماید وپرسان و جویان وشکرکویان‌خود داند آن کوهر استعداد وحسن ادب ولطف ادراك مبارکش هیچ از پیش نظام نمی‌رود وچون بمصالح مشغولند نمی‌توانم ابرام‌دادن ان‌شاالله که آن وصال بی‌صداع بی‌انقطاع که خلاصهٔ طلب همه طالبان است میسرکردد [اخواناً

بوده‌است که خیر شما بمصارف شریفه بزرك منفعت خطیرمنزلت مصروف باشد که آنست لایق همت عالی [هرك از نسب بلند زاید اورا سخن بلند باید] تا زرع خیرات شما بخیرالمزارع کاشته شود وریعهای عجب بر دهد عنایت وبذل ومعاونت دراخراجات شیخ اجل اورع اروع عارف بحق امین الغیب جنید الزمان ولی الله حسام الدین ادام الله برکته تا بر متن سالفه منضم کردد که [علامة قبول الخیرات اعادتها] اکر این کلمات دلپذیر آید بر خاطر نقاد وقادش لازال منوراً و مطلعاً علی الاشیاء کماهی احسان ونثار دریغ ندارد که هنکام شفقت‌است وزمان رقتست [مانشاؤن الا ان یشاء الله رب‌العالمین هوا هل التقوی واهل المغفرة] جاوید محسن باد والسلام

﴿ ٧٧ ﴾

الله مفتح الابواب

کل خندان که نخندد چه کند علم از مشك نبندد چه کند

آن‌را که خدای تعالی اختیار کردد وخلعت صفت کرم خود درو پوشیده وتاج [ولقد اخترنا هم علی علم علی‌العالمین] بر فرق او نهاده ادام الله فی‌العالمین ظله او بنده نوازی وکهتر پروری نکند صد بار کواه کرفتم خلق را وخالق را که هرچه آن مخدوم اندیشه کند منتهای اندیشهٔ منست وهرچه بفرماید وخطاب کند خلاصهٔ خطابات من حق آرزوهای روح مارا چون خواست که دوا کند صورت مبارکش را مصور کرد هرچ آرزوی جان ماباشد لاشك درخطاب و اشارات مخدوم حسام الدین لازال مخدوماً لامع باشد اکر آن مراد برآید بظاهر واکر بر نیاید بهاءالدین را واصول اورا آن شرف وعزت بس کند که معاونت وشفقت آن خاطر آفتاب صفت یاری اوکند هرچه شما فرمایید هرکه کوید که مولانا نکفته‌است چلبی می‌کوید غرامت دارد [

از هر دوکون کوشهٔ خلوت کزیدهٔ بیرون زکفر ودین ره دیکر کرفتهٔ
زان چشمهٔ حیات که در کوی‌دوست بود تازور حشر ملك سکندر کرفتهٔ
کرشکر شوم شکر تو نتوانم کفت ورعذر شوم عذر تو نتوانم خواست]

بعد از هزاران سلام وشکر وشکرانه مطالعه فرمایند وآرزومندی روز افزونست وبدعای سعادت وخیر مشغول می‌باشم آن دولت که پناه طالبان ومقصران عصرست ومدد مدد خواهانست و از کمال مرحمت مالامالست وبد برداری وتقصیرپذیری وعذر وشفاعت اندیشی وآن مروت لایعلم الاالله از عالم منقطع مباد آمین وان حرز اعظم که دافع بلیات آخر زمانست محفوظ ومحرز باد آمین یارب‌العالمین از همت شما شکرها دارم عذرش هم شما بخواهید والسلام

(۸۱)

الله مفتح الابواب

سعادت دو جهانی وامداد رحمت آسمانی قرین روزکار همایون مشرف مزین کزیدهٔ سید الامرا مفخر الکبرا عالی الهمم ملکی الاخلاق کروبی الاوصاف معدن الخیر والانصاف مختص الملوک والسلاطین ملجاء الضعفا مؤنس الفقرا مغیث المظلومین جلال الملة والدین ادام الله علوه ولازال العدله خادماً و الاقبال لبابه ملازماً باذ و ایزد جل جلاله درکل احوال معین وناصر و مؤید و مسدد ومرشد ومؤنس وراعی وشاکر مساعی بحق النبی محمد واله وچون شفقت ومیل رغبت ذات شریف وعنصر لطیف ظریف مبارکش بجانب تربیت فضلا وتقویت علما وفقرا معاینه می‌بیند اکر فقیر ربانی محقق درمهمی استعانت خواهد جستن واجب وضع الشی فی محله آن باشد که اول حاجت را بخذمت شما عرض دهد درین وقت ورثهٔ ملك المشایخ والابدال سرالله فی الرجال جنید الطریقة ابازید الحقیقه المؤید بانوار الالهیه والاضواء الربانیه المشرف باشراق شمس المعارف المختص بسوارق نور الاختصاص صلاح الحق والدین قدس الله سره واعاد علی العالمین نوره وبرکته درین وقت باغی خریده‌اند از ثمن آن پانصددرم درتأخیر می‌افتد ده پانزده روز بایع باع مساحت نمی‌کند هر طرفی نکریسته‌شد ازبهر التماس این معاونت موافق تر وسزاوار تر واین خیر ومعاونت را از جانب مبارك آن یکانهٔعصردیده نشد و واجب آمد خدمت شمارا مقدم داشتن درالتماس قرض آن مقدار چشم می‌داریم که بر عادت درویش نوازی وفقیر پروری ودخیره ساری آن روزکه خلایق بذخیرهٔ عمل صالح محتاج باشند خاصه تخم خیرکاشتن درباب آن فقرای الٓهی که باسم فقرا اند وبحقیقت سلاطین دو جهانند که فقرای عامه پردهٔ ایشانند تابی‌تمیزان خرقه وعبادت پرستان بذیشان راه نبرد حق تعالی بصیرت آن‌یکانه‌را وطلب لطیف او را از حجاب حرمان محفوظ ومحروس دارد آمین یارب العالمین.

---

(۸۲)

الله مفتح الابواب

همواره روزکار همایون ملك الامرا والخواص فخر الحجاب والنواب صاحب اعظم المعظم لامرالله المشفق علی خلق الله مغیث الاسلام ملا ذالانام ناشر العدل منبع الفضل معدن الحلم والکرم ملکی الاخلاق جبرئیل الیمن عرشی الروح معین الملة والدولة والدین مختص

على سرر متقابلين] لطفها فرمودست فرزند عزيز حسيب نسيب پاك گوهر صدرالدين دامت سعادته شكرها گفت اميد دارم كه تمام فرمايند كه ابتداى خيرنيكوست الاتمام كردنش خوذ حدى ندارد ماه‌نو اگرچه خوبست وزيبا وانگشت‌نما الا تمامش خوذ چيز ديگرست ومعلوم رأى عاليست تعلق اين داعى بسيد المشايخ والابدال امين القلوب جنيدالزمان حسام الدين ادام الله بركته وتعلق فحرالمشايخ بحضرت دوالجلال تعالى خود صدهزار چندانست كه دربيان ودرقلم نيايد توقعست كه چنانك همگان شاكرند فرزند صدرالدين شاكر بازگردد واين خير را ازخيرات ديگر نشمرد خداى داندكه آن عزيز را دام علوه ازين سعى چه خيرها خواهد بودن وبرين داعى چه منتها خواهد بود پيوسته محسن باد

---

(۸۰)

الله مفتح الابواب

ثناء وخيرات وحسنات ودين پرورى ومظلوم نوازى ومعدلت امير اجل خداى ترس عافيت بين حليم كريم معظم امرالله مشفق على‌خلق‌الله [اشداء على الكفار رحماء بينهم] مختص الملوك والسلاطين قامع‌الكفرة والشياطين الغ قتلغ پروانه بك ادام الله علوه وكبت عدوه بحضرت [غافر الذنب وقابل التوب] مقبول و مبرور ومشكور ومذكور باد سلام و دعاء فراوان اين داعى مطالعه فرمايد وآرزومندى بر تزايدداند التقا در اوفق الاحوال ميسر باد اعلام مى‌رودكه اخلاق واخلاص ملك الامرايى اظهر من الشمس است در تربيت مظلومان و درويشان خاصه ودرويشان الهى [لاتلهيهم تجارة ولابيع عن ذكر الله] و دراين وقت جماعتى از متعلقان شما بى خبر شما بزاويهٔ خواهر عزيزهٔ زاهده عابده ناسكه ادامه الله عصمتها منزل ساختند واهل خيررا تشويش وپراكندگى خاطر حاصل آمد واوقات ايشان ودعوات ايشان مغتنم است خاصه دراعتقاد وطن عالئ ملك الامرا توقعست كه اشارت فرمايد تا درويشان را زحمت ندهند وآنجا منزل نسازند داعى خواست كه بخودى خود بخدمت آيد جهت اين خير ليكن چه محتاج است كه لطف ملك الامرائى مستعد خيراتست وبهانه مى‌جويد تا خير پيش فرستد جاويد محسن باد آمين يارب العالمين

﴿ ۸۳ ﴾

الله مفتح الابواب

خیرات وحسنات ملك الامرا دستور الممالك نظام الملك وقت نادرة الزمان معیث الاسلام مربی العلما محب اولیا مونس الفقرا انور الشهب املاء السحب الع دیدار سید الخواص معدن الاخلاص معین الحق والدین پروانه بك ادام الله اقباله ومجده وکماله و احسن عاقبته و حصل آماله بقبول جاوید مقرون باد سلام بی‌حد از این داعی مخلص قبول فرماید وبدعای دولت وثنای آن حضرت رطب اللسان داند باری تعالی احل مقامات واکمل سعاداتش کرامت کناد بعدار شکر بی‌پایان اعلام محدود که فرزند قرة‌العیون ثمرة‌الفواد صدرالدین فرزند شیخ المشایخ امین‌القلوب خازن اسرار الله جنید الزمان حسام الحق والدین ادام الله برکته بتحصیل علوم مشغولست وبروش خوب وسیرت شریف می‌کوشد وحاجات انسانی مانع ومشوش طالب معالی می‌شود وهرچند اندیشه کرد داعی که عرضه کند آن حال را بر بزرکان دوات هیچ دل مطاوعت نمود الا منتظر رکاب همایون سید الامرا ادام الله علوه بوده اکر نظر کیمیاصفت ملك الامرا برکذاردن آن حاجت سایه افکند ثواب بی‌نهایت باشد وبرین داعی منتها باشد والسلام

﴿ ۸٤ ﴾

الله مفتح الابواب

کمال رحمت وبخشایش قدیم حارس احوال واقوال وافعال ملك الامرا باسط العدل ناشر الفضل عروة الوثقی والرکن الاعلی انوار الشهب املاء السحب معیث الخلایق اعظم همایون پروانه بك ادام الله علوه باد سلام ودعا مطالعه فرماید اس بهجت ورحلت بحصول مراد مقرون باد اعلام رای عالی کرده می‌شود که دو سه درویش که ملازم این داعی اند درمجالس ذکر ودل درین داعی بسته اند وپنداشته که درین داعی چیزیست احوال انقطاع ایشان از حرص دنیا وفاتر شدن ایشان درکسب وکار مشهورست وچون فائز نشود کسی که از حلال بوبیت بویی بمشام او رسید بیت:

پیش صرصر چراغ چه فروزد   پوستین پیش شیر چون دوزد

از فرزندان آدم یکی را چنین اندیشه فروکرفته بود عیال او محتاج واز برادران یاری می‌خواست کفتند تو نیز چنانك ما می‌کوشیم بکوش حق تعالی بآدم وحی فرستاد که فرزندان را وصیت کن تا او را یاری دهند آدم فرزندان را بخواند وکفت ازهرچه مالابدست یاری دهید که فرمان

الملوك والسلاطين برهان الهدس واليقين كعبة الآمال فى العالمين ادام الله علوه وحرسه الله الكريم بعينه التى لاينام وبركته الذى لايرام واعادة من شرالانام وحوادث الايام ومن كل طارق يطرق بسوء اين دعوات و دعوات همه محبان و هوا خواهان آن دولت درحق آن يكانهٔ دهر مستجاب و مقبول باد عند الله تعالى [انه رؤف بالعباد] سلام وتحيت صاف‌تر ازبادصبا و لذيذتر از عهد صبا ونافع تر از هواء بهار وبا وفاتر از دار القرار مطالعه فرمايد وآرزومندى بديدار عالم آراى شاذى افزاى [سيماهم فى وجوههم من اثرالسجود] غالب و باعث شناسد چنانك بارها آرزومندى بران مى‌داشت كه بدان طرف سفركنم خاص از بهر ملاقات آن يكانه دل گفت كه توكران خيزى در نزول وارتحال و پرعقده من كه دلم سبك رفتارم و بى مؤنس اين خدمت را من بجاى آرم تو درقنوت دعا مقيم باش وقتى كه خاطر همايون از اهل دنيا ملول شود و از دوستان واخوان صفا ياذ كند دانم كه دل داعى را دران ميان بيند بان دلها آميخته ويك لخت شده

[روحه روحى وروحى روحه		من رأى روحين عاشا فى بدن

سئل الشيخ من الصوفية قال روح واحدة فى ابدان متفرقه

من يك جانم كه صدهزارست تنم		چه جان وچه تن كه هردوهم خويشتنم

قال الله تعالى [ماخلقكم ولابعثكم الا كنفس واحدة] بحمد الله تعالى كه خاطر همايون او وثاق لطايف واسرار حكمتست وسينهٔ پاكش منبت رقايق وحقايق [ارنا الاشياء كماهى] هم ازاخلاق ماركش حواهر برچينم وبرسمع شريفش نثار كنيم چنانك گفت [اخذنا من البحر واهرقنا على البحر] جاويد مصدر ومرجع معارف واسرار باد آرندهٔ تحيت بحاجتى مى‌آيد بخدمت و ابن تحيت را وسيلت مى‌سازد بدان احسانى كه بى بهانه وبى وسيلت هم فايض است برهمه محتاجان عالم كه باميد روى بدان كعبهٔ كرم نهند باز نمى‌كردند اران جناب عالى الاسالمين غانمين فرحين شاكرين كه مكشوف شده برخاطر مبارك كه اقبال دنيا و مال دنيا جهت زراعتست وتخم كاشتن استكه اين تخم عمر اقبال جهت كاشتن داده‌اند نه جهت داشتن [قل متاع الدنيا قليل] تخمى كه بهركاشتن دهند اندك دهند تا اندكى آن كواهى دهند كه ازبهركاشتنم نه بهر انباركردن اميداستكه از حضرت شاكر بازكردد همچو ديكر شاكران وتوقيع قبول وعنايت شمارا سلاح مباهات وافتخار و تازيدن براماثل و اقران سازد وچون بپرسندكه از حضرت آن كريم چون بازكشتى آن عنايت زبان او باشد جاويد محسن ووهاب وموثر ومتصل باد آمين

آتش افتاده‌بود درخانها خلق می‌کوشیدند بمشکهای آب ومشکهای سرکه تا آتش را فرونشانند عمر منادی برنشاند وبانك زن که نان دهید که این آتش بآب ننشیند جاوید محسن باد والسلام

---

(٨٦)

الله مفتح الابواب

ذات شریف امیراجل اکرم امجد اسعد ثاقب العقل ثابت الحلم ملك الامرا نظام الملك صاحب الدولتین الحسیب النسیب تاج الدولة والدین افتخار الاسلام و المسلمین مختص الملوك والسلاطین ادام الله علوه وایده وسدده وضاعف دولته وتقبل طاعته درکنف حیاطت آلهی سالیان نامتناهی باذ سلام ودعا اراین داعی مخلص علی‌التجدید مطالعه فرماید آرزومندی بدیدار مبارك دلکشای محبوب همایونش متجاوز الحدشناسد از صادر و وارد اخبار سار می‌پرسیم وچون احوال لطف ومعدلت وخیرگستری وخدا پرستی آن یگانه می‌شنویم شکر می‌گذاریم [والشکر قید النعم الحاصلة وصیدالنعم الآجلة] اعلام رای عالی می‌گردد که فرزند عزیز صدر صدر زاده امام اجل فخرالمذکرین صدر الدین نصره‌الله وزاد عزه وفضله بخیر و نشرعلم وتحصیل فضل شب وروز مشغولست وآن قوت فراغت ورفاهیت را زعنایات ولطفهای شما می‌داند بدعای شما لیلاً ونهاراً دستها بسوی قبله بر داشته است ومزید دولت شما می‌خواهد مستجاب باذ درین وقت امامت مسجد قرا ارسلان رحمه الله وتقلد خیره که خطابت آن مسجد بریشان وقفست وبردریت صدر مرحوم شمس الدین الجنیدی رحمة الله و درین وقت امامت نیز ایامن دولت وبزرگان ملك بفرزند عزیز مفوض کردند که معیلست ومستحق مناصب ازان افزون آنکس که وقتی امامت آن او بود طمع کرده است که ازوی کشاید ومتوجه دیوان اعلاه الله شده‌است ومعلومست فضل فرزند عزیز صدرالدین دام فضله بردیگران بانواع حسب ونسب وذکا وفطنت واهلیت وعلم وعمل توقع ازمکارم اخلاق واحسان عام آفتاب صفت که بمشارق ومغارب فیض نور او تابان ورسانست علی العموم که در باب امام امام زاده عنایت مخدومان ویاریها ونوازشهای پادشاهانهٔ خویش که خود عنصر قدیم اوست مبذول فرماید تا ثواب بی نهایت حاصل شود وبرین داعی منت وسپاس ثابت باشد وبرمنتهای سابق .٠. احسانهای پیشین که فرموده است منضم گردد که [علامة قبول الطاعة الحرص علی طاعة بعد الطاعة] آن طاعت پیشین پیش حق مقبول آید دل طاعت‌کننده را جذب می‌کند بمدد دادن آن بطاعت دیگر وبرهم نهادن چنانك کسی را سرمایهٔ مال بدست آید دایما آن سرمایه دل اورا جذب می‌کند بر طلب مزید جاوید مغیث عالم باد آمین یا رب العالمین

اینست ایشان جواب دادند که ما را دستست واو را دست هست مارا پای است و او را پای‌هست ما را چشم است و او را چشم هست حق تعالی وحی کرد بآدم که بآن ظاهرها منگریذدست او را من ستده ام و پای او را هیبت قیومیٌ من ستده است چشم وعقل او را جلال نور نظر من ستده است چنانك بخدمت شرح رفت قصهٔ آهو و شیر توقعست که آنچ ملوك ماضی لله تعالی رحمت نموده اند ملك الامرا آن را تمام کند وتأکید فرماید تا ثواب بی‌نهایت مدخر کردد جاوید محسن باد آمین یارب العالمین

﴿ ۸۵ ﴾

الله مفتح الابواب

احسان وعاطفت امیر اجل امجد اسعد خوب اخلاق عاقبت اندیش خدای ترس عالی همت درویش پرور مظلوم نواز روشن دل پاك دین فخرالملة والدولة والدین ادام الله علوه عند الله تعالی مقبول وبدرقه باد ومقابل اضعاف مضاعفه که [من جاء بالحسنة فله عشر امثالها] و مقرون بوعدهای کرم که [و ان تك حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه احرا عظیما] از غایت نیکبختی مرادان باشد که دل او بوعدهای حق قرارکیرد بحمدالله تعالی آن علامات درعنایات واحسان امیر یافته ایم اکر رجوع رفت بطلب عنایت ومنشور پادشاهان از بهر معاف داشتن این دو سه درویش که بدعای دولت مشغولند وآن دعا ایشان را دست شکسته‌کرده است که ازان کوشش اول شان ده‌یکی نمانده‌است قوت دست وپای بحرص باشد آن مطلب منشور ازبهر آن نبودکه از خدمت امیر دینداردام علوه تقصیری بود درعنایت ودرویش نوازی بلك ازبهر آن بودکه اکر حسودی ازبی خبری برامیر اعتراض کند که آن دوسه درویش را چرا مخصوص می‌کنی بعنایت کواهی پادشاهان تعمدهم الله لعنایته وجزاهم خیراً امیر را حجت باشد زیرا امیر می‌داند احوال درویشانی راکه شکار محبت حق کشته اند اکرچه بظاهر معمورند درباطن کباب وخرابند هرکس برآن احوال واقف نباشد آن منشور جهت دست آویز امیرکرده شد ومعلومست که امیر درعنایت مقلد هیچ کس نیست مقلد دل پاك خودست ومقلد امید خوذ بانوار عنایت مصرع : [آه بیمارکی شنود بیمار]

وشك نیست که یاری دادن آنچنان طایفه مبارك باشد اولاً وآخراً نه چنان مبارکی سرسری که مردم سرسری فهم کنند بار دیکر علی التجدید التماس می‌رود اکرچه مطالبات وضرورات افزون شده‌است درشهر الاهم شفقت وعنایت امیری دشوارها آسان کند درعهد عمر رضی الله عنه

الملك عماد المملکه معیث الخلق مخلص الملوك والسلاطین ادام الله علوه واقباله عن العسری ویسره للیسری وبلغه المقام الاسنی بحق محمد وآله الطیبین الطاهرین سلام ودعا مطالعه فرماید وآرزومندی باجتماع حقایق واختلاط اسرار پاك لطیفش زید لطفا غالب شناسد اما عذر تقصیر نهاد تقدیرست بر رای عالی بطریق دریوزه والتماس عرض می‌رود ضرورت رافع تحیت فلان دامت سعادته که بانواع اهلیت وتحصیل علوم آراسته است موقعست که بلطف وعنایت که ظل ظلیلست بر کافهٔ امرا و علما و غربا درباب او بخشش فرماید ودر مدرسهٔ مرحوم تغمد الله بمغفرته وتقبل حسناته او را نصب فرمایدکه استحقاق او بر دیکران زیادتست بسیار و استعداد وتحصیل‌او وشب بیداری واجتهاد تا برین داعی منت عظیم باشد وبراحسانهای سابق سبق نماید وچنانست که خاص درحق این داعی می‌فرماید جاوید مغیث خلایق وبرید حقایق باد آمین یارب‌العالمین والسلام

---

(٨٩)

الله مفتح الابواب

پیوسته ذکر و شکر احسان وانعام ودرویش نوازی شما می‌شویم ودعا می‌کنیم ومزید توفیق وفقه الله وایده ونصره وللخیر یسره حامل تحیت فرزند عزیز مخلص لیث الدین دامت سعادته حسیب و نسیب است واین ساعت معیل شده است واسباب دنیا کمترشده است [المال غاد ورایح بیت :

بمال غره مباش و بزندکانی شاد که مال آب روانست وزندکانی باد]

می‌خواهد که ازجملهٔ بندکان وخادمان وچاکران وملازمان سید الامرا ادام الله علوه کردد ودرسایهٔ او پناه کیرد موقعست از کرم ولطف وبنده‌نوازی ودرویش پروری آن نکاند که سایهٔ عنایت وقبول بر سروی کستراند وبخدمتی که لایق او باشد او را نصب‌کند تا بدان حضرت مشرف شود وبر اقران واخوان خود مفاخرت ومباهات نماید تا ثواب جزیل وثنای جمیل مدخر کردد [قال النبی صلی‌الله علیه وسلم الخلق عیال الله فافضلهم انفعهم لعیاله وما تقدموا من‌خیر تجدوه عند الله] زان پیش که داده را اجل بستاند هر داد که دادنیست می‌باید داد [هل ادلکم علی تجارة تنجیکم] شعر :

اکر امروز مالی‌را ترا اینجا زیان‌باشد	زهی‌سرمایه وسودی‌که فرداران زیان بینی
مر آن‌مهمان‌علوی‌را مکرم‌دار‌تاروزی	کزین کنبد برون آیی مرا ورا میزبان بینی
آزادی را بلطف خود بنده کنی	به زانك هزار بنده آزاد کنی]

(۸۷)

الله مفتح الابواب

شفاعت کرده می‌شود بخدمت امیر دیندار مختص الملوك والسلاطین ناشر الخیر والعدل فی العالمین بعدار سلام وافر و تحیات ودعوات خیر وشکر واحسانهای سابق والطفها که در قلم نیاید مکافات آن عند الله تعالی متوافراست [من جاء بالحسنة فله عشر امثالها] که هیچ کس از اولین وآخرین یك ده ویك صد ویك حیف برحود نهادن از بهر حاجات محتاجی که برای رضای حق تعالی نکرد ونیندیشید که آن ضایع باشد یا شکایت کردکه ضایع کردم بلك شکایت کرد که چرا بیشترنکردم نیز بازاریست ایام عمر که [هل ادلکم علی تجارة تنجیکم] که هر که نخریدپشیمان وهرکه نخرید پشیمان که چرا افزون نخریدم وچرا نرسیدم از حیف درین حضرت بی‌کیف بحمدالله تعالی که امیر ما را مدالله علوه خلعت توفیق وتاج صدق وکمر اجتهاد عطا کرده اند هر روز افزون باد وزبانها بدعای خیر او کشاده باد و دلها بمحبت او متفق باد آرندهٔ تحیت خواجه زکی دامت برکته اهل صلاح واهل قرآنست جهت جماعت دوستان دکانی گرفته است از مستغلات سلطانی ضاعف الله دولته وجود را پیش داشت جهت برآمدن کاردوستان امروز ایشان استعفا می‌جویند توقعست از صدقات امیر دیندار ادام الله علوه که عنایت فرماید با این درویشان تا با خیرات متقدم مقرون گردد [نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء]

شعر

نذکر بالرقاع اذا نسینا	ونکتب حین یمطلنا الکرام
فان الام لم ترضع علاماً	علی الاشفاق مدسکت العلام
آنك چون ابر خواند کف ترا	کرد بیداد بر خردمندی
او همی گرید وهمی بخشد	تو همی بخشی وهمی خندی
تا شوی اهل ستایش اهل معنی را ستای	تاشوی اهل نوازش اهل معنی را نواز

وقوله تعالی [وهزی الیك بجذع النخلة تساقط علیك رطبا جنیاً] باری تعالی آن نخیل عدل و مرحمت را بر براند ومریم صفتان معرفت شافی داراد والحمدلله رب العالمین

(۸۸)

الله مفتح الابواب

جنب الله تعالی جناب الامیر الاعلم الاعدل مربی الفضلا صفی الاخلاق وفخر الآفاق مدبر

نمی‌هلد تا برون آیی کفت همان کس که ترا نمی‌هلد درمسجد آیی پس شکات نماند از هیچ کس ازین کفته اند [الشکایة عن‌المخلوق شکایة عن الخالق]

بیت :

هر کرا اسرار عشق آموختند مردهانش راز کفتن دو ختند

---

(۹۱)

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال فرزند مخلص خوب اعتقاد وفنون مفخرالاطبا تاج الحکما اکمل الملة والدین ادام الله فضله برتقادم ایام وترادف اعوام بر تضاعف وتزاید باد وروح پاك طالب عاشق عارف عزیزش بروح قدس مؤید ومسدد سلام ودعا ازین داعی مخلص مطالعه کند وآرزومندی غالب داند لطفهایی که فرموده‌است از روی حفظ الغیب مکافات آن از خزانهٔ لطف‌الهی که [یرزق من یشاء بغیر حساب] برسد [ویؤت کل‌ذی‌فضل‌فضله ان الله لایظلم مثقال ذرة ان تك مثقال ذرة فتکن فی صخرة او فی‌السموات او فی‌الارض یات بها الله] شکر احسان شما درقلم نیاید فیالها قصة فی شرحها طول] اعلام می‌رود که بدین نزدیکی مدرسهٔ امیر اجل فخر الدین ارسلاندغمش ادام الله علوه وتقبل حسنانه کشاده می‌شود وصدر کبیر استاد الفضلا شمس الدین ماردینی دام فضله بدانجا نقل می‌کند جماعتی از فرزنداں ما که درمدرسهٔ قراطایی رحمه الله ادراری دارند خایفند که مدرس بیکانه بیاید وایشان را متعرض شود ومدارا ومواسا که سیدالمدرسین می‌کند با فرزندان ما آن بیکانه بعکس آن کند ومعلوم شماست فقرا نتوانند وظائف تحصیل بجد بجای آوردن واغلب حلق دشمن این طائفه اندار روی حسد امید می‌دارند که تربیت فرمایند تا بعد از صدر شمس‌الدین مدرسهٔ قراطایی تحویل افتد بصدر کبیر سیف النظر فخرالمدرسین افصح‌الدین دام فضله که فضیلت دارد بران دیکران بهمه انواع واز درد فقر وفقرا باخبرست وهمچون خویش است وقرابت جماعت فقرا را وفرزنداں ما را وپدر مشفق تا بسعی مبارك شما برین منوال مثالی صادر شود تاثواب آن برورکار شاه عالم برسد و بدان فرزند مخلص [وما تفعلوا من خیر تجدوه عند الله] ملك المشایخ امین القلوب امام‌الهدی حسام الحق والدین ادام الله برکته سلام و دعا می‌رساند ودر این باب مبالغه می‌کند دروصیت که از آنجا که لطف کفایت شماست برین تقریر که مدرسهٔ قراطایی را قدس الله روحه بعد ازنقل کردن شمس الدین کسی دیکر طمع نکند ازان افصح الدین باشد واکر درمثال آن قید نکند که

ایده الله ونصره وار شده والهمه خیرالدنیا والآخرة کماسددوالهم و نصر اولیائه و عباده لصالحین انه علی مایشاء قدیر ولاجاته جدیر

[حرام دارم بامر دمان سخن کفتن وچون حدیث تو آید سخن درازکنم]

---

(۹۰)

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال ملك عادل فحر آل داود شاه نژاد ادام الله علوه تا ابد الدهر وافصی العصر درکمال احلال بر مزید باد درحورآن همت ولایق آن کرم ومناسب آن کهتر نوازی که [هل حراء الاحسان الا الاحسان] سلام ودعا مطالعه فرماید ومعلوم باشد که [آناء اللیل واطراف النهار] ذکرآن پادشاه مکرم ولی‌الایادی والنعم از دل وخیال او از چشم ونام مبارکش از دهان خالی نیست [افادتکم النعماء منی ثلثة یدی ولسانی والضمیرالمحجبا] شکر احسانهای شاهانهٔ آن پادشاه دربیان نکنجد و دربنان ودر قلم درنیاید عالم السر والخفیات ولی الاحسان والمجازات سارك وتعالی مکافات آن احسانها از خزاین [له مقالید السموات والارض] مکافات کناد که [ان الله لایضیع اجر من احسن عملا مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشآء] توقعست که این ضعیف را معذور دارد اکر اجابت نکرد دعوت آن پادشاه را والتماس اورا که عذرها بود مانعها که امکان نوشتن نیست اکر دوات یارآید وایام فراق بکنار آید درمشافهه انشا الله کفته آید وخود ناکفته دانم که دل روشن وفراست صافی وادراك کامل آن پادشاه ادام الله علوه دریابد عذر درویشان را که درویش دربحر تصرف حق بحکم خود نیست [تجری‌الریاح بمالاتشتهی السفن] [یقلبها کیف یشاء] ازان عظیمترست که درویشان را قدرت ماند واختیار [لیس فی‌الدار غیرالله دیار والله غالب علی امره] بیت:

[احوال زمن مپرس که از تو خطاست روزوی شهم ببین ومشکل برخاست]

هرکه نور چهرهٔ [یفعل‌الله مایشاء] مطالعه کند هیچ اعتراض درنهاد او نماند وبرهمه خلایق مرحمت نماید چنانك بندهٔ خواجه را کفت بر درمسجد بنشین تا من درآیم نماز کنم وبیرون آیم طاس را باو بحمام بریم چو محتاج حمامی خواجه کفت بلی وبرون درنشست غلام درمسجد دیر ماند خواجه آواز داد که ای غلام بیرون آی که سخت بیکاهست تا بحمام رویم غلام آوازداد که باش که مرا نمی‌هلند که از دسجد بیرون آیم خواجه کفت اندرمسجد غیر تو نیست ترا که

الله علوهم ودمر عدوهم وعصمهم وكلاهم ورعاهم ومن الخير لااخلاهم وايزد حل جلاله درجمله احوال واقوال وافعال حافظ وملهم الخير ومرشد باذ بمنه وكرمه سلام ودعا وتحيت وثنا رسانيده مى آيد وآرزومندى غالبست حق تعالى ملاقات را سبى سازد سريع [انه مجيب سميع] شنوده آمد مصاهرهٔ مبارك همايون مبارك بادها كرده شد ودعاهاى خير كرده آمد [الحمدلله على فضله .٠. قد وصل الحق الى اهله] ملك حل جلاله كه جامع خلايقست منيبان دركاه خودرا ومتوكلان راه رحمت خودرا جايى تعلق دهد كه سبب مزيد دولت هر دو جهانى باشد كه [ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره] كه هركه توكل واعتماد بر فصل حق دارد تعالى وتقدس ومتوجه حضرت مقدس ازلى او باشد معاذالله كه كمان داريم كه بهيچ حال حق تعالى او را بدى آرد بلك هزارنيكى پيش آرد كه ضيف الله باشد [وهوالذى لايوذى ضيفه] هركه روى بحق آرد وببندكان خاص او هرچه او را پيش آيد سبب سعادت او باشد واكرچه حالى او را ازان اندوهى آيد آن اندوه از پيش برخيزد وسعادتها متواتر شود

شعر :

رضيت بما قسم الله لى وفوضت امرى الى خالقى
لقد احسن الله فيما مضى كذلك يحسن فيما بقى

قال الله تعالى [انا عند ظن عبدى بى وانا معه حين يذكرنى من ذكرنى فى ماله ذكرته فى مالى ومن ذكرنى على ملاء ذكرته على ملاء ومن ذكرنى فى نفسه ذكرته فى نفسى] حق جل جلاله هرسعادت كه افزونترست وهر اقبال كه سنى ترست مقيض آن عزيز داراد انه مجيب الدعا آرندهٔ تحيت فرزند مخلص قرة العين شريف الاخلاق كريم الاعراق حسيب نسيب صدرالدين ابن الشيخ امين القلوب جنيد الوقت ابا يزيد الزمان مفخرالمشايخ قايد السالكين حسام الحق والدين متع الله المسلمين بطول بقائه متوجه خدمتست آنكان لطف واحسان و همت عالى وپادشاه بخشش را وصيت حاجت نيست [ولكن رايت السيف من بعد شخذه الى الهز محتاجاً وانكان ماضياً] درويش نوازى وكهتر پرورى آن يكانه [ابقاهم الله فى دولة صافية ونعمة كافيه] برعاليان و قاصدان آن باركاه اظهر من الشمس است [الشمس لايخفى بكل مكان] ابن وصيت جهت آنست تا مارا نيز از ثواب آن احسان حظى باشد [الدال على الخير كفاعله] بارى تعالى روى زمين را از وجود با جود واحسان بى مر وبى حدان يكانهٔ جهان خالى مكرداناد آمين يارب العالمين

بعد از فلان هم شاید زیرا که مدرس شمس‌الدین ماردینی بذین راضیست وخشنود زیرا خویشاوندانند میان فرقی نیست وبدین گستاخی معذور فرماید که [المشرب العذب کثیر الزحام] جاوید منور ومعطر ومفضل ومقدم باد آمین

(۹۲)

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال فرزند مخلص فخر آل داود ملك ملك نژاد ادام الله علوهم تصادم ادوار وتجدد اطوار برباید وتضاعف باد اولیا منصور واعدا مقهور وباری جل جلاله درجملهٔ احوال واقوال وافعال مرشد ومسدد وملهم خیر وناصر بحق محمد وآله سلام ودعا ازین داعی مخلص مطالعه فرماید وشاکر نعم وذاکر آن کرم داند حق جل جلاله مکافات آن احسانهای پادشاهانه وآن انعام ملکانه از خزانهٔ بی نهایت بی‌کرانه [یرزق من یشاء بغیر حساب] موفا وموفر داراد [انه کریم مجیب] اعلام می‌رود که حامل تحیت فرزند مخلص فخرالتجار شمس الدین دامت سعادته حقوق فرزندی دارد پیوسته خدمت فقرا را معتنم می‌دارد التماس کرد که ازیشان وخویشان ایشان امیر اکدشان سیواس افراط می‌کنند درمطالبهٔ مصادرات وحقوق دیوانی ازخدمت شما پیش امیر اکد شان جهت مراسا ومدارا با ایشان تا ایشان را از بندگان شما دانند وپناه گرفته بپادشاهی وکرم شما تا بفراغت بدعای آن دولت ودوام آن سعادت مشغول باشند وبرین داعی منت باشد وبر احسانهای سابق که فراموش نشده است ونخواهد شد [وما کان ربك نسیا] منضم گردد و ازین طرف جمله محبان ارکه ومه ازفرزندان ما که غریق آن نعم وعتیق آن کرم اند بشکر و دعا مشغولند وسلام وخدمت می‌رسانند ومنتظر اتفاق آسمانی که خلایق را جمع می‌گرداند از جایهای دور با اسباب مستور می‌باشد که [کتب علی نفسه الرحمه لیجمعنکم انه علی جمعهم اذا یشاء قدیر] انه جامع الشتات وسامع الاصوات ومولف الرمیم والرفات ومحیی الاموات وله التحیات والطیبات وصلی الله علی محمد وآله الطیبین جاوید خیرگستر ومغیث خلایق باد والسلام

(۹۳)

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال قرین روزگار یگانهٔ عالم فخر آل داود صفوة الوری قبلة الیسری مغیث المظلومین مجیر المحرومین افتخار السلاطین بحر المکارم خداپرست رعیت نواز احسان‌گستر ادام

الله مفتح الابواب

قال النبي صلى الله عليه وسلم [اطلبوا الحوايج من السمحا فانى جعلت فيهم رحمتى ولاتطلبوها من القاسية قلوبهم فانى جعلت فيهم سخطى] بركات كلمات نبوى واشارات مصطفوى قرين ومعين روزكار همايون صاحب اعظم ملك الوزرا نظام الملك مغيث المظلومين ناشرالخيرات مؤسس الحسنات المشفق على خلق الله المعظم لامرالله ادام الله علوه وتقبل حسناته وتجاوز عن سياته وآمنه من القرع الاكبر دائماً مخلدا باد توفيق كه درخيرات دارد وتوفيقهاى ديكر مقرون باد وهيچ شكى نيست كه آدمى مركبست از تنى كه خسيس خسيس خسيس است واز جانى كه شريف شريف شريفست وحق تعالى باكمال قدرت ميان اين دوجمع كرده صد وصدهزار حكمت ازان روح شريف پيداست مرصد هزار تاريكى ازين جسم كثيف ظاهرست وازجهت آن فرموده [انى خالق بشراً من طين فاذا سويته ونفخت فيه من روحى فقعوله ساجدين] تن را بكل تيره نسبت كردد جان را بنفخهٔ روح خود تا آن نور ونفحهٔ ربانى اين كل تيره را آلت خوذ سازد دراصلاح ومعدلت وحفظ امانت خدا تا سبب نجات بود ورفعت ودرجات نه چنانك اين كل تيره آن چراغ را بطمع نور [نفخت فيه من روحى] را آلت خود سازد در عذر ودزدى [چو دزدى باچراغ آيد كزيده تر برد كالا] بلك آن چراغ وشمع روح نفحت طينتى تن را نور دينى دهد واز طبع كل وجهل وكرانى بارش آرد كه [فمن غلب عقله شهوته فهواعلى من الملائكة ومن غلب شهوته عقله فهوادنى من البهائم] سلام ودعا وتحيت وثنا على التجديد مطالعه فرمايد آرزومندى بلقاى همايونش هيچ حدى ندارد بارى تعالى وتقدس توفيق ملاقات را سببى سازد سريع انه مجيب سميع خبرآمده بود كه ركاب همايون اعزالله نصره بدين جانب مى‌رسد همه دوستان شاد شدند ببشارت ملاقات بازآن خبر قار شد [واى نعيم لايكدره الدهر] انشاالله بمباركترين زمانى وهمايون ترين وقتى رجوع باشد جعلنا الله اخواناً وجمع بيننا انه على جمعهم اذايشاء قدير آرندهٔ تحيت امير عالم علمه الله ثناه باكرام وانعام عام آفتاب صفت صاحب اعظم مد الله علوه مى‌آرد لاشك اكنون معيل شده‌است ودر ريانهاش افتاد است وقلت دنيا مانع تحصيل علم مى‌شود اكر صاحب اعظم بر قاعدهٔ عنصر پاك خود وكف كريم خود او را بنوازد واحيا كند كه [ومن احياها فكانما احيا الناس جميعاً] ازان لطف بى‌حد هيچ بديع نباشد [وماتفعلوا من خيرتجدوه عند الله مثل الذين ينفقون اموالهم فى‌سبيل الله كمثل حبة انبتت سبع سنابل فى كل سنبلة مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء] جاويد محسن ومنعم وناشر خير باد والسلام

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال ملازم حضرت ملك الامرا عالم عادل موید مظفر منصور تاجا لايامن عمدة الممالك عماد السلطنته مربی العلما مغیث المظلومين باسط العدل ناشر الاحسان مؤسس الخيرات مستحق الكرامات ذوالهمم العاليه الع قتلع الب خاص عالی همت المؤيد بروح القدس پروانه بك ادام الله علوه واهلك عدوه ويسره لليسرى وجنبه عن العسرى واصلح اموره وشرح صدره وايده بروح منه پیوسته باد سلام ليلاً ونهاراً که واجبست مورود میدارم و بردست صبا میفرستم [فريح الصبا منى اليك رسول] ومعلومست نصيحت ونيكو خواهی وهواداری وحفظالغيب این داعی خاصه جهت آن ولی‌الانعام والاحسان [والبادى بالخير لايكافى

شعر :

[واكن بكت قبلي بهيج لى البكا   بكاها ففات الفصل للمتقدم]

متقدم دراحسان وفقیرنوازی ودلداری کردن ففرا آن حضرت‌است وآن درختست که امروز دراین بیابان بی‌پناه سایه افکنده است که محترقان آفتاب آفات دران سایه گریزند که ظل‌الله‌است [خيرالناس من ينفع الناس وشرالناس من يضرالناس اطلبوا الحوايج من سمحاء امتى فانى وضعت فيهم الرحمة] آرندهٔ تحیت فرزند مخلص معتقد نظام الدين نظم الله اموره از دعا گویان وهوا خواهان آن دولتست وامروز فرزند درویشانست وهرچه دارد همه دروجوه ففراست وآن برشما پوشیده نیست مدتی مدیدست که واقعه بر واقعه وریان برریان درحق اومی بود [من نحن دينه نحن بلاؤه ومن رق دينه رق بلاؤه] توقعست ازمرحمت عام آفتاب صفت ابر مکرمت دریا عطیت آن بکر... پادشاهانه دربارهٔ او فرماید امروز حویش فخرالمشايخ امين القلوب جنيدالزمان ابا يزيد الوقت قية السلف مقدم الخلف حسام الحق والدين متع الله المؤمنين بطول بقائه وبارك فى انفاسه متعلق اوست واز کوچکی خود فرزند این داعیست توقعست که از توقع افزونتر اورا بنوازد وزنده کند که [ومن احياها فكانما احياالناس جميعاً] تابرین داعی وبرففرا منتها باشد جاوید مغیث حلایق باذ آمین یارب العالمین وبراحسانها وایثارهای سابق مقبول گشته عند الله تعالى [نور على نور يهدى الله لنوره من يشآء] منضم گردد والسلام

یشرح صدره للاسلام] ازاین طرف برادران وفقرا همه مشتاق اند سلام ودعا می‌رسانند جاوید مغیث مظلومان باد والسلام

---

(۹۷)

الله مفتح الابواب

حیات طیبه متصل زندگانی ملك الامرا والایامن مغیث المظلومین المجتهد فی طاعة الله الحریص علی عبادة الله [کانوا قلیلا من اللیل مایهجعون وبالاسحار هم یستغفرون یذکرون الله قیاماً وقعوداً وعلی جنوبهم لایخافون فی الله لومة لایم] مربی الفضلا الربانیین انیس الفقرا الروحانیین معین الدولة والدین ادام الله علوه پیوسته باد سلام ودعا رسانیده می‌آید [السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین وسلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیا سلام قولاً من رب رحیم] وآرزومندی اشتیاق همچو آرزومندی مقطوع الجوارح الی اعضائه واجرانه که [المؤمنون کنفس واحدة اذا اشتکی منه عضو تداعی سایر الجسد بالحمی والسهر [ماخلقکم ولابعثکم الا کنفس واحدة ان الله علی جمعنا اذا یشاء قدیر کتب علی نفسه الرحمة لیجمعنکم جعلنا الله اخواناً علی سرر متقابلین] آمین یارب العالمین آرندهٔ تحیت فرزند مخلص کافی وافی شیخ حسام الدین سلمه الله متوجه خدمت آن کعبهٔ آمال وقبلهٔ سؤال لازال مفصلاً للرقود ومطلباً للعطاء والجود توقعست از انعام بی علت آن عز لازال عزیزاً که [انما نطعمکم لوجه الله لانریدمنکم جزاءً ولاشکوراً] که بخدمتی که لایق اوباشد او را نصب کند تا از چاکران ونواختگان آن ولی الانعام باشد

بیت :

بنواز مرا شها مکن مردمیٔ	تا لاف زنم که دیده ام خرمیٔ
ای شاه زمان ازتوچه کرددکمیٔ	کز رحمت تو شاد شود آدمیٔ

خود بیشتر صنعت وکاران یگانه دربازار جهان درویش نوازیست وشکسته بندی توفیق بر توفیق وتأیید برتأیید افزون باد [الخلق عیال الله فافضلهم عندالله انفعهم لعیاله خیرالناس من ینفع الناس] ولیکن منفعت زر سرخ درویش را مثل منفعت نقره نبود ومنفعت نقره همچو منفعت لکیس پول نبود اگرچه [النفع خیرکله] الا فرق بسیارست ازنفع تا بنفع پدر ومادر آدمی را درین زندان دنیا کشید ونفع انبیا واولیا خلق را ازین زندان دنیا بکشاد وفضای عالم غیب رسانید این سخن را پایان نیست ثواب ملك الامرا ومدد وتوفیق او بی‌پایان باد داعی مخلص معودست بحاجات عرض کردن بدان حضرت کریم وآن حضرت معودست بانجاح حاجات واتمام مطلوبات و دلداری بی دلان

الله مفتح الابواب

خيرات وحسنات واجتهاد وتعبد وطلب فرزند مخلص امير اجل امجد افخر اسعد عالم عابد عادل المشفق على خلق الله المعظم لامرالله مختص الملوك والسلاطين عافت اندش [كانوا قليلاً من الليل مايهجعون وبالاسحارهم يستغفرون] شمس الملة والدولة والدين ادام الله علوه مقبول ومبرور باد وايزد تعالى كه رزاق رزق بى‌حسابست وعلام علم بى‌كتاب درهمه احوال وازمان وسفروحضرت وخلوت وعزات ناصر وحافظ وحارس ومؤيد ومعين بحق محمد وآله

[سلام على اهل نادكم و من حل يوماً بوادكم]

هزاران سلام ودعا كه از لوازم ومواجبست فرستاده مى آيد وآرزومندى كاشتياق العطشان الى الماء والمهجور الى اللقاء والمحبوس الى الفضاء غالب وباعث داند حق جل جلاله كه جامع شتات ومخرج نبات ومحيي اموات وسامع اصواتست ملاقات را على احسن الحال وايمن الفال ميسر ومهيا كرداناد انه ولى الاجابة توقعست كه سايهٔ عنايت بروفق عنصركريم رحيم محسن احسان پيشهٔ خود بركار وحاجات ومهمات فرزند مخلص عزيز معتقد مجتهد اخى محمد سلمه الله وابقاه ومن الخير لااخلاه كستراند تا شاكر نعم وغريق آن كرم كردد برين داعى منتى بسيار باشد وبخدمت ملك الامرا صاحب اعظم مشهور خراسان وعراق ولى‌الايادى والامانات عضدالاسلام معدن الاخلاق الشريفه والصفات المنيفه تاج الحق والدين ادام الله علوه وتقبل حسناته وايده ونصره سلام اين داعى برساند وآنچ داند از معاونت ومناصرت آشكارا و پنهان دريغ ندارد لله تعالى [ان احسنتم احسنتم لانفسكم] اگرچه لطف عنصرى شما محتاج وصيت نيست

شعر :

ولكن رأيت السيف من بعد شحذه الى الهز محتاجاً وان كان ماضياً]

الله الله توقعست باحسان كه پيوسته درخواستهاى اين داعى از خدمتش منجح بوده‌است وحسن اجابت رسيداست تقبل الله حسناته وضاعف اجره

بيت :

گر آب دهى نهاله تو كاشتهٔ وربست كنى همش تو افراشتهٔ

اتمام المعروف خير من ابتدائه] شنوده آمد كه اشتغال كلى بكار آخرت شروع كرده آيد مبارك باد اولاً وآخراً واعانكم الله ونصركم وبسرعليكم اليسرى وجنبكم عن العسرى [فمن يرد الله ان يهديه

او تعظیم امرالله است وشفقت علی‌خلق الله همهٔ کوش او سوی نالهٔ مظلومانست وهمه چشم او سوی کریهٔ ستم زدکان تا مرهم فرماید ودست‌کیرد حق تعالی هرروز و هر زمان توفیق برتوفیق وتأیید برتأیید افزونش دهاد آمین یارب العالمین فرزند عزیز معتقد متعبد اخی محمد اعزه الله از بندکان وجاکران قدیم ودعاکویان وهوا خواهان دیرینهٔ آن حضرتست و پروردهٔ آن رحمت ورضیع آن نعمت متوجه خدمت شده است بر امید آن رحمت پادشاهانه توقعست‌که چون بعداز یأس تمام وحیرت و حرمان ومحنت فراق آن بزرکوارکه مغضوب علیه شده بود بعفوونجشایش آن عزیز مشرف وزنده‌شد [وربنا ظلمناهای] او بحضرت کریم [والکاظمین الغیظ والعافین عن‌الناس والله یحب المحسنین] ادام الله علوه پذیرفته ومقبول امد وباز حلقهٔ بندکان راه یافت واز مجاوران کعبهٔ آن‌اقبال شدکه بسیار همچو او دل بسته وبسته تشنه اند

شعر :

کانا من بشا شتنا ظللنا　　　بیوم لیس من هذا الزمان

اکنون جز آن نواختکاه ومعدن اقبال ملجائی وملاذی دیکر نمی داند ونمی خواهد

[ای ساقی ازان باده که اول دادی　　　رطلی دو در انداز و بیفراشادی

یا چاشنئ ازان نبایست نمود　　　یا مست خراب کن چو سربکشادی]

مهر آن حضرت را برکوشهٔ جان بسته است وسرمهٔ او مید دردیدهٔ نیاز کشیده بدان حضرت می‌آید وپیش‌کشی ودست‌آویزی ندارد جزآن رحمت بی پایان بشفاعت این داعی مخلص که ازان حضرت هرکز مردود نشده است توقع از احسان وپادشاهی ودرویش نوازی بی‌حد آن یکانهٔ جهان آنست که احوال پراکندهٔ او را نظامی دهد وبعنایت ورعایت او را زنده‌کند [ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً] آزادی را بلطف خود بنده کنی

به زانك هزار بنده آزاذ کنی

جاوید معین خلایق باد آمین یا رب العالمین

---

(۹۹)

الله مفتح الابواب

سعادت مخلد و اقبال مؤبد میسر ومقیض ملك الامرا مغیث المظلومین مؤنس‌الفقرا ذوالهمم العالیه السریرة الصافیه المعظم لامرالله المحب لمایحب‌الله [تتجافی‌جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفاً وطمعاً] عالم عادل اکرم انجب اسعد ولی الایادی والنعم معین‌الدولة والدین عضدالاسلام

شعر :

اکرام اهل الهوی من الکرم　　وامة العشق اضعف الامم

جاوید محسن باد داعی دربن احسان متحمل منت عظیم خواهد بود وبر لطفهای سابق منضم خواهد کشت　والسلام

---

(۹۸)

الله مفتح الابواب

زندکانئ مجلس عالی صاحب اعظم ملك الامرا والایامن مغیث الملهوفین غیاث المظلومین مشهور الافاق فخر خراسان وعراق مؤنس الفقرا مربی الفضلا الذاب عن حریم الاسلام کهف الانام تاج الدولة والدین ادام الله علوه دردولتی برمداق آن استحقاق وسعادتی لایق آن اشفاق وعطیتی درخور آن همت ومکافاتی ومجازاتی لایق آن نیت داراد اقبال ساعد وروزکار مساعد وایزد عز وجل درکل مساعی راضی و راعی عالم الاسرار مطلع است که این داعی پیوسته حقوق احسان سابق وانعام وایادی بی مر ملك الامرا ادام الله علوه را فراموش نکرده ام ویاد دارم وشاکر ان نعمتم وجاذبهٔ آن الفت هرروز پیوسته تر و بیشترست ودانم بحقیقت‌که ازان طرف نیز اعتقاد واتصال روز افزونست که [من القلب الی القلب روزنة والقلوب تشاهد] وچنان واجب کند درقضیه عقل ودلیل که البته محبت والتفات دوستی از هر دو جانب باشد ومحرك شوق وداعیه توقان ازهر دو طرف بود زیرا دوستی باحق وباخلق هرکز از یك جانب نباشد ونبوده‌است وتصورندارد آوار از یك دست بالانکنند دو رقاصی بیك پای راست نیاید [یحبکم] بی [یحبونه] نباشد [رضی‌الله عنهم] بی [رضوا عنه] نباشد سلام وتحیت از صدق وصفا مطالعه فرماید آرزومندی واشتیاق سعادت‌آن ملاقات شریف نه درآن‌نصابست که عقل‌کوتاه فظر را از ادراك آن نصیبی تواند بود یا صبرکزین پای را بادست برد او پای دارئی تواند بودن درغیب عجائب‌است وشبها آبستن است تا نتایج وآثار آن درعالم ظهور آید و دردلها شوقها ودرسرها سوداها متقاضئ آن نتایج اند و جاذب آنند ولا به کنانند تا آنچ درغیب مکتوم است وشبها بدان آبستن‌است دروجود ودرظهور آید ومصور شود که حق جل‌جلاله درین‌جهان ودرآن جهان ازهر اندیشهٔ که درچشم نمی‌آید صورتی خواهد آفریدن که درچشم درآید لایق آن اندیشه وآن صورت را قرین خواهد کرد بااندیشه کننده [ان کان کریماً اکرمك وان‌کان لئیماً اسلمك] ملك‌الامرا ادام‌الله علوه بحمد الله تعالی‌که آن قضیه‌را دانسته‌است واعتقاد کرده لاجرم همه‌اندیشهٔ

[سلام علیکم لاسلام مودع — ولکن سلام لازال جدید
سلام علی اهل نادیکم — و من حل یوماً بوادیکم
سلامت کنم زانك درخاطری — کر ازچشم دوری بدل حاضری
ایا غائب ازچشم وحاضر بدل — سلام علی الغائب الحاضر]

اوراد سلام وتحیت از صدق وصفا ووفور ولا رسانیده می‌آید وپیوسته از صادر و وارد از سر اشتیاق وآرزومندی اخبار کمال آن دولت وفروغ آن اقبال که پناه ضعفاست وآرامگاه مظلومان وملهوفان که سالهای نامحصور مستدام باذ می‌پرسم ومستبدع ومتفحص می‌باشم بر امید آنك ناکهانی مبشری شاذمان شادکننده خبر مراجعت مبارك ومعاودت آن سعادت بکوید وبرساند واین مشتاقان را شادمان کند هنوز چنین صبح صادق طالع نشد ولکن باراجیف خوش وصبحهای کاذب باخبار آمدن آن خلاصهٔ شاهی وکزیدهٔ آلهی بسی شادیها را دریافتیم [فعدونی واخلفوا بشرونی ولاتفوا] دل قانع شده است ملاقات مفرح مشرف ولقای ظریف شریف ضاعفه الله شرفاً وعزاً بهمایون ترین وقتی ومبارکترین ساعتی میسر ومهیا باذ پیوسته ذکر وشکر احسان پاذشاهانه ودلداری ملکانه کفته می‌آید وکواه صادقترین برین دعوی ملك المشایخ امین القلوب جنید الزمان ابایزید الوقت خاصة الله فی الارض حسام الحق والدین علم الهدی والیقین متع الله المسلمین بطول بقائه وانار قلوب العارفین بنور لقائه که دردعای خیر شما واستزادت کامرانی ودولت شما همدم ومعاون آن راهست آن دعوات خیر دردوام آن اقبال وتضاعف آن دولت وفیض فضل آلهی وعنایت آسمانی مستجاب باد والله ولی الاجابه ودعوة المخلص مستجابه از این طرف خرد وبزرك وجماعت فقرا که برادران مااند حال الصلوات والخلوات سراً وجهراً دعای آن دولت موظف می‌دارند ومزید دولت وکمال رفعت از قاضی الحاجات ودافع السیآت و ولی الحسنات تبارك وتعالی درمی‌خواهند تامرادات وحاجات آن بکانهٔ عالم را ادام الله علوه وبندکان ودوستانش بحصول موصول کرداند [انه علی مایشاء قدیر وبالاجابة جدیر وصلی الله علی محمد وآله] بندکان وچاکران ومجاوران آن جوار عصمت ومقیمان آن حریم حمایت که درسایهٔ بسیط مشرف اند ومکرم سلام بخوانید وجاوید مغیث خلایق وپناه فقرا باد آمین یارب العالمین مشرفهٔ شریف دلنواز کهتر پرور رسید شادیها افزود لازال محسناً والسلام

والمسلمين الغ قتلغ دا‌كا ملكا الب ديندار پروانه بك ادام الله علوه وكبت عدوه وايده ونصره وطريق الخير يسره باد ابدا وهرخيرات كه می‌فرمايد واساس می‌نهد وآنچ نيت دارد مقبول ومبرور باد [ان الله يقبل التوبة عن عباده ويأخذ الصدقات] آمين يارب العالمين سلام ودعا وثنا ازين مخلص مطالعه فرمايد وآرزومندی بدان ديذار درويش نواز حليم كريم [يحب للناس مايحب لنفسه ويختار للناس مايختار لنفسه وهو اعظم عرى الايمان] غالب وباعث شناسد حق حل جلاله كه جامع الشتات ومحيی الاموات وسامع‌الاصوات ومجيب‌الدعوات ملاقات را سبب سازد مبارك وسريع [انه مجيب سميع] رافع تحيت فرزند مخلص كافی هنرمند شمس‌الدين دامت سعادته ازخويشان اين داعيست وديرست كه درآرزوی آنست كه بوسيلتی از وسايل بخدمتكاری آن باركاه مشرف شود وازجملهٔ خادمان وبندكان وچاكران آن حضرت باشد اجلهاالله زحمت ازان جناب عالی دور می‌داشت تا اشتياق وارادت بنهايت رسيد

بيت :

صبر با عشق بس نمی آيد   عقل فريادرس نمی آيد

توقعست از مكارم اخلاق آفتاب صفت عام منفعت بی‌دريغ عطيت كه اين شفاعت را قبول فرمايد تا ثنای بی‌حد ودعای بی‌عد وثواب بی‌غايت مدخر كردد اكرچه رحمت وپادشاهی آن بزرك هيچ طالبی را محروم باز نكرداند ليكن احتياط را شفاعت كرده شد

بيت :   من خود دانم كز تو خطايی نايد
ليكن دل عاشقان بذ انديش بود

جاويد مغيث خلايق باد   آمين يا رب العالمين

---

(١٠٠)

الله مفتح الابواب

اقبال ودولت كه مقصود ومحسود مقبلان ابدی وسابقان سرمدی باشد ملازم و مناصر وممازج ذات شريف آن يكانهٔ عالم فخرالملوك والسلاطين افتخار آل داود ذالمحامد الفاخرة باذل الدنيا للآخره معاهد قلوب الفقرا اسوة الايامن والكبرا مخلص الارواح سرور الاشباح مغيث اهل المحن معدن كل حسن ينبوع النفايس اشرف‌النفوس ذی‌النور الفطری والادب العزيزی ادام الله علوهم مؤيد ومسدد باد اوليای آن دولت باهره همواره مسرور ومنصور واعدا مبتور و مقهور   شعر :

على العالمين ذرية بعضها من بعض] بيت :

پیشتر آ پیشتر چند ازین بدخویی — چون تومنی من‌توم چند منی وتویی
من و تو کرد آدمی را دو — بی من وتو تو من بذی من تو
کی بود ماز ماجدا مانده — من تو تو رفته و خذا مانده

[انهم الیهم لا یرجعون و ان کل لما جمیع لدینا محضرون]

چنانك جانهای عزیزان ما وپیشوایان ما اکرچه از نظر ما بیرون رفتند نیست نشدند همچو استارکارند امروز درنور آفتاب حق پنهان شده موجود الذات معدوم الوصف این سخن پایان‌نداردکه اکر بحرهای عالم مداد وحبر کردد ودرختان بیشها جمله قلم کردد وذرات هوا جمله نویسنده شوند وصف ملاقات واتصالهای جانهای پاك ربانی وعشق بازیهای ایشان نتواند نوشتن ودرقلم نیاید

بیت :

از عشق دلا نه برزبان خواهی شد — بی‌جان رکجا شوی‌که جان خواهی شد
اول بزمین زآسمان آمدهٔ — آخر زرمین بر آسمان خواهی شد

صد هزاران سلام ودعا می‌رسانم علی‌الدوام والتواتر صباحاً ومساءً ومی‌خواهم که بجای سلام من باشم که برسم که [واتونی باهلیکم اجمعین] اکرچه برزبان همه شرح شکراوست ودردیده همه خیال وصال اوست و دردل همه ذکر وفکراوست ولیکن روح مستسقیٔ اشتیاق آن خداونداست بذینها سیر نمی‌شود امیذ واثق است از خداوند امیذ رواکننده که علی العجل قبل حلول الاجل مشاهدهٔ جان افزای آن خداوند نادرة الزمان منور الجنان ادام الله علوهم فی دولةٍ صافیةٍ ونعمة وافیة وعصمة کافیه میسر ومهیا کرداند سریعاً انه کان للدعاء سمیعاً [ومن یقنط من رحمة ربه الا الظالمون بیت :

نومید مشو امید می‌دار ای دل — در غیب عجایبست بسیار ای دل
مدارای‌روح‌هیچ‌اندەکه‌یارازتوجداماند — رسن کرچه درازآید کذردارد بچنبر بر
حرام دارم با مردمان سخن کفتن — وچون حدیث تو آید سخن درازکنم

لایتم مناجاتنا ابداً ولو جئنا بمثله مدداً] جاوید قبلهٔ حاجات و مصعد مناجات باد آمین‌یارب‌العالمین ازطرف کنیزکان که خواهران ما اند وفرزندان ما اند زمین بوس می‌رسانند ومتعطش می‌باشند ملازمان آن خدمت سلام بخوانند مشرفهٔ شریف ازان جناب منیف بدین ضعیف رسید نور چشم وسرور دل افزود وچون پیراهن یوسف چشم یعقوب روشن کردانید [انی لاجدریح یوسف لولا ان تفندون] والسلام

الله مفتح الابواب

الله يجمع بيننا و يرفع البعد عن بيننا

[همان خدای که مارا طریق هجر نمود | امید دارم کاسان کند طریق وصال

رضینا من وصالك بالکلام | و یکفینا الاشارة بالسلام

فیوم لااراك کالف شهر | و شهر لا اراك کالف عام

بخدایی که ملکش از عظمت | درخم آسمان نمی کنجد

[ولو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید] اکر سعادت مرا بدی ویاتم را همچو دلم بربدی بصدر بران شدی بجناب مستطاب خداوند افتخار الملوك تاج آل داود عالی همت مستبصر عاقبت خدای ترس رعیت پرس حلیم کریم المشتاق الی لقاربه الروح العلوی والضمیر السماوی ادام الله علوه ودولته

[لوان الریح یحملنی الیکم | تشبثت باد یال الریاح

وکدت اطیر من شوقی الیکم | وکیف یطیر مقصوص الجناح

کر تو انی ای صبا بکذرشی برکوی او | ورکذر یا بی ببر از من بیامی سوی او

وردلم را بیی آنجا کوحرامت باد وصل | من چنین مهجور وتو پیوسته همزانوی او]

حق علیمست [وکفی به علیماً] که خیال آن آفتاب روز و شب بواقعات دیدن وبخواب ومعاینه دردیدهٔ این ضعیف داعیه است [ومن طول التفکر کل یوم رأیتك کل لیل فی المنام] بر صادران و واردان آن حضرت کریم رشك می برم وحسود میباشم وبنوشتن نامه وتبلیغ سلام آتش اشتیاق نمی آرامد بیت :

من سیر نمی شوم بلب ترکردن | الامرا در افکنی در جویت

اعانقکم والنفس بعد عشقیه | الیکم وهل بعد العناق تدانی

کان فوأدی لیس یشفی علیلة | سوی ان تری الروحین ممتزجان

چند جهد کردم وچند لابه کردم تا آمدن بخدمت از روی صورت میسر شود وحاکم تقدیر در توقف میدارد بیت :

[کر بمانیم زنده بر دوزیم | دامنی کز فراق چاك شدست

ورنمانم عذر ما بپذیر | ای بسا آرزو که خاك شدست]

نی نی غلطم آرزوی اهل دین ومعرفت که از بهر هوا هرکز خاك نشود بلك [اخواناً علی سرر متقابلین] باشد [والحقنابهم ذریاتهم] باشد [ان الله اصطفی آدم ونوحاً وآل ابراهیم وآل عمر ان

قبل ان تنفد كلمات ربی] حق تعالی توفیق برتوفیق وجذبه و دعوات و هدایت برهدایت متتابع وافزون داراد [حرام دارم بامردمان سخن گفتن و چون حدیث توآید سخن دراز کنم] جاوید طالب وعاشق باد آمین یا رب العالمین

---

(۱۰۳)

الله مفتح الابواب

زندگانی فرزند مخلص معتقد نادرهٔ جهان طالب حق تعالی عالی همت احسان پیشه طاعت اندیشه لطیف گوهر پاك عنصر مونس الفقرا محب الاولیا جمال الدولة والدین احسن الله عاقبته دراقتناء اسباب شادمانی واعتناء اکتساب نیکنامی وتیسیر مقاصد دولت عالی منظوم باد وصحیفهٔ کامرانی وتوفیق خیر که اصل همه کامهاست وکیمیای همه مرادهاست بارقام فضل یزدانی مرقوم و اوج معرفت واعتقاد مرتفع وفوج اجتهاد ومیل خدمت رب‌العباد وحلاوت طاعت مجتمع وروزگار همایون که سرمایهٔ سعادت عالمیست وملکی که از روزگار بیرونست بنشاط عقل وتازگی ایمان مقرون باد عقل بی‌چاره وجان هر بیچاره درنظارهٔ عجائب صنع وتصریف وتفریق حق‌تعالی متحیرست که ارواح همچون کبوتران کعبه بربام او مید خانهٔ حق جمع گشته اند پر زنان بعضی پر خوف می‌جنبانند یعنی پرشکر ومستی وصنع او همچون‌کبوتر بازی برین بام بلند بی الهام واندیشه وتخویف وترجیه هرکبوتر جانی را بطرفی گسل می‌کند لایق گوهرآن کبوتر وبشهرها می‌فرستد بعضی را براههای نا ایمن فرستدکه اسیر چنگل باز می‌شوند چقچق فریاد کبوتر می‌شنود که درماندیم اگربد خدمتی رفت دیگر نکنم وبال وپر بی ادبانه نجنبانم او مناجات چقچق ایشان درچنگل باز می‌شنود بعضی را خلاص می‌کند وهیبتی ومرحمتی دردل باز می‌افکند وبعضی‌را جواب [ولورد والعادوا] می‌فرماید [ولله ملك السموات والارض یغفرلمن یشآء ویعذب من یشآء] یعنی آسمانیان همه‌لرزانند وزمینیان هم لرزانند چنانك سؤال‌کرد مصطفا جبرئیل را علیه‌السلام ازحال او گفت ساعتی چنان‌باشم که پر وبال من درهمه وجود نگنجد وساعتی چنان باشم که از هیبت وعظمت پنداری صعوه باشم مصطفی فرمود صلی‌الله علیه وسلم شما که مجردید ونور مطلق اسیر نفس اماره‌نی وهمسایگی طبیعت عنصری نی‌شمارا چون خوفست گفت آن عظمت ازان عظیمترست که عزازیل را بیك بازی مات کرد وهاروت را وماروت را بیك اندیشه از اوج فلك بچاه بابل محبوس گردانید واز زمزمهٔ تسبیح ابلیس را در دمدمهٔ وسوسه‌آورد وهاروت وماروت را درجلجهٔ سحر افکند [وطاف علیها طائف من ربکم

الله مفتح الابواب

زندکانی فرزند مخلص مکرم مشفق معتقد صادق صدیق نادرة الزمان عالی همت فرشته صفت جمال الدولة والدین در رفعتی که سر برآسمان دارد وروی بملك جاودان دراز باد وچهرهٔ دل که مشرف همه فضائلست از غبار وسوسه وکرد غفلت زدوده وپاك ومصقول باد تا محل الهام ربانی باشد وفیض رحمت آسمانی آمین یارب العالمین وسلام ودعا بخواند وآرزومند داند [و من القلوب الی القلوب روزنة بیت :

کویند که روز نیست از دل سوی دل روزن چه بود که نیز دیوار نماید]

حق تعالی دل آن فرزند را بشاذئی که ورای عالم فانیست مزین وآراسته دارد و بسلامتی ومراد فی ایمن الاحوال واقرب الازمان بمارساناد [انه علی دلك قدیر وبالاجابة جدیر] و براذران همه سلام می‌رسانند ومشتاق می‌باشند سلام ودعا بخدمت آصف زمان ملك الوزرا منشی الخیرات مغیث الخلایق نظام الملك وقت ادام الله علوه برساند وبخواص اوآرزومند دانند وشاکر نعم دانندکه ما احسانهای ایشان فراموش نکرده ایم [وما کان ربك نسیاً ان تك مثقال حبة من خردل فتکن فی صنحرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله] چنانك عزیزرا بواقعه نمودندکه هرچ پیشت آید فرمان خدااینست که زمین را بازکاوی وحفره کنی ودفن کنی وبخاك پیوندی هم در واقعه از آنجا کذشت دید اکی زرین درمیان صحرایی می‌تافت ولمعان می‌زد آن وصیت یادش آمد در حال زمین را بکند دوکز کما بیش کرد همچنین بارها عاجز شد کفت مرا یکبار فرموده‌اند من چندین بارکردم ازان واقعه بکذشت ومی رفت آن شخص را که اورا وصیت کرده بود بدید حال با او بازکفت کفت بدان که آن نیکو ییست واحسان که از بهر آنك درازیٔ مدت پوشانیدهٔ خیرها است آن خیر پوشیده نشود وحق تعالی بفضل خود آنرا آشکار کند واکر کسی را درین کمان است درنکرکه درمنارهای بلند وازان مؤذنان ومنبرهای بلند و وعظ واعظان ومکتبهای کوذکان وغیرآن که همه آن نیکهای محمدست صلی الله علیه وسلم وسعی او وصبر او برایذای کافران وقصد ایشان که حق تعالی وعده کرده بودکه من این را آشکارا کنم و نکه دارم اکرچه ترا وارثی نیست من وارث نیکوکارانم [ولسوف یعطیك ربك فترضی والآخرة خیرلك من الاولی انا اعطیناك الکوثر انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون] نیکی که برای خدا بود نه از نور آفتاب بود ومهتاب استخوان درکور رود اما نور در زیرکورنرود بیار ما نور آفتاب را درکورکن باز برسرآید این سخن پایان ندارد [قل لوکان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر

[افاحرف من حبلك الحل عقده　　تداعى و شيكاً بانحلال مرایر]

درسنت تهاونی رود شیطان درفرایض طمع کند

[فاحذرصغار الشر قبل كباره　　ان الكبار بدايتهن صغار

آغاز مناره زیکی خشت بود　　مهمل داری‌توخشت را زشت بود

[واما بنعمة ربك فحدث] بقدر امکان تدارك بایذ کردن تا بازکمر خدمت را برمیان محکم کن واکرچه آن خدمت درفضیلت ازان افزونست که اکر صد کمر بندی همچو خرکاه ترك مقصر باشی وا کر هر سر مویی زبان شود درشکر وثنا قاصر باشی و مقصر

شعر :

[ولوكان لى فى كل منبت شعرة　　لسانا يشكر منك كان مقصرا]

ایزد تعالی صدر آن صدر را وضمیر منیران امیر را ادام الله علوه بنور اخلاص که وهاب اخلاص جل جلاله جهت مخلصان حضرت خود پنهان کرداست درمخزن غیب آراسته داراد وقضای حقوق بی حدش که فرض عین و عین فرض است کهتران را کرامت باذ تا جاودان درمکافات ومجازات آن اصطناع واحسان که بمجازات مجزی نخواهد شد [وهذا دعاء لوسكت كفيته] پیغام آن عزیز وحفظ الغیب بذین داعی رسید دلکشایی حاصل شد

بیت :

راحتش بادا کز وی خلق را راحت بود

نیست ممکن خلق را راحت مکر از روح پاك

صد هزاران دیك حلوا پخته آن لطف الفعال

صد هزاران جام باذه برده زوائد وهناك]

---

(١٠٥)

الله مفتح الابواب

الله يجمع بيننا ويرفع البعد عن بيننا قال النبي صلى الله عليه وسلم [ان لله تعالى عباداً امجاداً محلهم فى الارض كمحل المطران وقع على البر اخرج البروان وقع على البحر اخرج الدر الخلق عيال الله فافضلهم عندالله انفعهم لعياله] بحمد الله امروز درین دور مشاراليه درنفع عباد واكرام فضلا وتربیت فقرا وانشاد خیرات تقبل الله ملك الامرا دستور اعظم نظام الملك فخر خراسان وعراق لطیف الفعال والاخلاق امیر دیندار ولی الایادی والانعام الذاب عن حریم الدین ربیضة الاسلام تاج الحق والدین ادام الله علوه واکرمه واحسن عاقبته وتقبل حسناته

بیت :

آنجا که بودی گلستان با دوستان در بوستان

شد گرگ وروبه‌را مکان شد جغدو کرکس‌را وطن

عصمنا الله وایاکم وآمننا من الفزع الاکبر وجمع بیننا اخواناً علی سررٍ متقابلین انه یعطی النعم قبل استحقاقها وینزل الغیث من‌بعد ما قنطوا] برادران و خواهران جمله سلام می‌رسانند ومشتاق می باشد و السلام

---

(۱۰٤)

الله مفتح الابواب

چون موکل ضرورت وبیچارکی بوالعجبی آغاز کرد وسخت دلی درپیش کرفت سررشتهٔ صبر وتمالك از دست داد وزحمت طویل بحضرت آن مکرم جلیل آورد امیدست که بر عادت درویش نوازی ومسکین پروری وشکسته بندی که خوی مهتران ومقبولان وسابقان وصادقان‌است ومعهود ومرسوم عهد آن یکانه‌است ادام الله علوه او را شاکر وذاکر بداعی کسیل کند اکرچه تصدیع داعی درازکشت لیکن بحمدالله سروکار باعالی همتست که این کستاخی وصدهزار پیش دل دریا صفتش زورقی باشد استسقای ماهیان ملول نکرداند لجهٔ آن بحر را [حدث عن‌البحر ولاجرح] ذکر احسانش برهمه زبانها وشکر بی پایانش درهمه جانها مستدام باد آمین یارب‌العالمین برقضیهٔ [الاناء تیرشح بمافیه [ازکوزه همان برون تراود که دروست] عجب‌نیست مداومت آن یکانهٔ عالم‌که رئیس اکابرست درخیرات وامام نیکوکاران منشی الخیراتِ والکرامات ملك الامرا والایامن با اثنیهٔ فاتحه واخلاص مشکین رائحهٔ او در عالم منتشر باشد ودیکران را تحریض شود وراغب کند براعمال برکه [هل ادلکم علی‌تجارة تنجیکم] واکر سهوی نعوذبالله برود درمسابقت خیرات روز همت عالی متیقظ باشد که [اذا مسهم طائف من‌الشیطان تذکروا فاذاهم مبصرون] زود کریبان دل محکم بکیرد وچنك دردامن ندامت واستغفار سخت‌کند وتفحص نماید که سبب آن تغافل وتکاسل جیست وامهال واهمال درخدمت ذوالجلال از کجا راه یافت آن ثلمه را بندکند وآن کمین شیطان را تدارك کند تا دارالملك ایمان از چنین غوغا ایمن باشد وچون بنده عقد اومید بحضرت جاویدبست وخدمت وطاعت شکسته بسته اساس نهاده بر امید آنك کمال کیرد وکمر خدمت برمیان بست کمری که وسیلت شود بتاج قبول بارآورد این کمرچون برمیان متعبدست شد لابد خوف افتادن باشد تدارك آن بباید کرد

مستجاب باد شکرهای احسان شما می‌خواهم که بنویسم چون قلم ازنوشتن عاجزست مکافات آن بحق تعالی جل‌جلاله حواله کردم انه خیر مجازی ومکافی دارندهٔ تحیت فرزند عزیز شیخ صالح قانع متنسك جمال الدین ایده الله درویشی عزیرست مشتغل باوراد خلوات مدتی مدیدست که باقلت مال وکثرت عیال صبر را پیشهٔ خوذ کرده‌است وقناعت را قبلهٔ خود ساخته است چنانك سیرت درویشان متقدم بوده‌است رضی الله عنهم تابحدی خانقاهی بدست او بود دکران ازوبستدند هیچ جایی مراجعت ومرافعت نکرد ازغایت قناعت خوذ امروز عیال افزون شده اند وطاقت قناعت وصبر ندارند از رحمت ملك الوزرا چشم می‌دارم که برعادت درویش نوازی خویش خانقاه اخی کهرتاش را رحمه الله پادشاهی فرماید وبشیخ جمالی الدین ارزانی دارد تا بفراغت او وعیال اوبخدمت وطاعت حق مشغول باشند ودعای شما کویند دعای او دران دولت نکو باشد ومستجاب باشد وبرین داعی منتی عظیم باشدکه آن احسان با این داعی کرده‌باشدکه پیوسته دل داعی نکران احوال اوست ونیکویی واخلاق خوب او بدان می‌ارزدکه خاطرها متعلق بود بمعاونت ویاریٔ او ملك الوزرا پیوسته مستفقد درویشان ومستحقان بوده‌است و زیر سایهٔ درخت لطف ملك الوزرا بسی اهل‌خیر آرام یافته اند امیذست که شیخ عزیز جمال‌الدین شاکر وذاکر آن احسان شود جاوید ملاذ وپناه اهل خیر باد آمین یارب العالمین

﴿ ۱۰۷ ﴾

الله مفتح الابواب

مسابقت ومسارعت ومنافست ومبادرت امیر اجل عالم عادل ملك خلقت عاقبت بین کریم الاخلاق طاهرالاعراق الحریص علی‌الخیرات الراغب الی‌الحسنات شمس الدولة والدین ضیاء الاسلام والمسلمین ادام الله علوه و وفقه وسدده بر تقادم ادوار برخیرات وحسنات وطلب مرضات رب السموات روز بروز افزون تر باد یسر الله له الیسری وجنبه عن الیسری سلام ودعا مورود می‌دارم [سلام علیکم لاسلام مودع ولکن سلام لایزال جدید] شنوده می‌آید توجه او الی الله تعالی وتبتل او بخیرات هر روز افزون ترست شادیها می‌افزاید تا مشرفهٔ عزیز رسید متضمن انواع دلداری ولطایف بجان ودل تلقی افتاد واز عزم مبارك استماع رفت ان‌شاءالله تعالی آنچ نیکوتر وبهتر ونافع‌تر اولاً وآخراً بران موفق شوذ نستجیر الله تعالی انه خیر هادی واحسن مرشد ومعلومست که این داعی احسانهای شما فراموش نکرده است [شکرالنعم واجب] و دلداریها که فرموده است فقرا را واهل خیر را درحضرت حق تعالی شفیعان شما اندکه حق تعالی هر

وتجاوز عن سيئاته وامنه من الفزع الاكبر آمين يارب العالمين سلام و دعا كه واجبست مى‌رسانم
وآرزومندى بملاقات حقايق غالب وباعث است ميسر كل عسير ومسهل كل صعب ومعطى النعم
قبل استحقاقها قديم الاحسان جل جلاله اسباب ملاقات بخوبترين وجهى ميسر ومهيا كرداناد
[انه على ذلك قدير] معلوم رأى عالى باشد كه اكر در خور اشتياق وارتباط نامه نوشته آيد هر
روز على التجديد نامهٔ جديد نوشتمى الا اصل اجتماع حقايق وتلاقىٔ قلوبست ونخواهم كه آن
عزيز را بصورت نامه خواندن تصديع دهم ليك چون عزيزان استدعا مى‌كنند بدان حضرت
تذكرهٔ ودران هم معذورند كه [المشرب العذب كثيرالزحام] فرزند عزيز مخلص سيدالمدرسين
تاج الخطبا عالم فاضل متفنن جلال الملة والدين الامام ابن الامام ابن الامام رضى‌الله‌عنه وعن اسلافه
الكرام پيوسته شاكر وذاكر احسان وتربيت ونوازش آن بزركوارست وبشكر شمارطب‌اللسانست
اعلامى رود اكنون خويش اين داعى مخلص است وعزيز عزيز عزيز هر مزيد احسان وعنايت
ونظر پادشاهانه كه دربارهٔ او فرمايد اين داعى منت دارست و بحقيقت آن احسان بدين داعى
رسيده است وصدر كبير مرحوم ملك الافاضل ركن الدين تغمده الله برحمته برين داعى حقوق
داشت بانواع تقبل الله منه ومنكم ومن كل محسن [والله لا ينسى من احسن عملا وماكان ربك نسيا
ويؤت كل ذى فضل فضله الدنيا مزرعة الآخرة طوبى لمن اغتنم وزرع واقرض الله قرضاً حسناً
يضاعف له] خود بيدار دلى وانتهاض همت عالى وشفقت شما بخيرات ازين تحريضات مستغنى

[ولكن رايت السيف من بعد شحذه الى الهز محتاجاً وان كان ماضيا]

جاويد محسن باد وتوفيق برتوفيق و تسديد برتسديد و قبول برقبول آمين يارب العالمين

---

(١٠٦)

الله مفتح الابواب

سايهٔ عدل وفضل ملك الوزرا آصف الزمان نظام الملك راستين صاحب اعظم دستور عالم
عادل مفضل كريم منشى الخيرات منبع الكرامات الموفق من السما المؤيد من الرضا فخر الحق
والدين ادام الله علوه واحسن عاقبته وتقبل حسناته وتجاوز عن سيأته وايده ونصره ولليسرى يسره
انه كريم مجيب دائما مبسوط باد سلام ودعا كه فرض عين و عين فرض است رسانيده مى‌آيد
وآرزومندى بملاقات عزيزش متوافرست وپيوسته مستنشق ومتنسم اخبار سار مى باشم و چون
مى شنوم كه هرروز درخير واحسان حريص‌ترست ودراعمال صالحات راغب‌تر ودرحقايق درين
بايقين‌تر شادمان مى‌شوم واز مجيب الدعوات جل جلاله مزيد توفيق وتأييد ورضا وقبول اومى‌خواهم

و وفور محبت وهوا مطالعه فرماید آرزومندی بدیدار مبارکش وافر شناسد اسباب ملاقات علی احسن الحال و احسن الفال میسر ومهیا باد چون شنوده می‌آید حرص آن عزیز بر خیرات وصدقات وصلوات شادمانی می‌نمایم واز حق تعالی مزید آن توفیق می‌خواهم واستظهار کلی حاصلست بدان دوست مخلص ایزدش ندیمن وکرامت روز افزون داراد آرندۀ تحیت فرزند عزیز مخلص نظام الدین نظم الله اموره از خدمت شکرها کرد وآزادی واز دلداری شما ومطلوم بزوری شما هزار چندانست وشما را معلوم است که خاطر درویشان چند متعلق حالت نظام الدینست نظام الدین را هرچه هست فدای فقراست از عهد طفولیت الی یومنا هذا او فرزند فقراست هرچ درحق او کنند چنانست که درحق فقرا کرده باشد خصوص که این ساعت از انواع زیان‌مندشده‌است وازهر طرفی که امید سودی بود زیان بزیان روی نمود مع هذا هر شیی را بالابست وپس هردرشتی آسانیست شعر :

فلا تحسبن انا علی الدهر ضیع والدهر من بعد العثار نهوض

[تا بود چنین بدست کار عالم راحت‌پس‌اندهاست‌وشادی‌پس‌غم]

الا هرکسی را آن قوت صبرنیست که چندان صبرکنند که فرج پیش او آید او پیش فرج وامی رود دشواری اینست اما چنك آنکس که همچو امیر دین دارالع ولی بك ادام الله علوه مسکینان را وی صبر ان را دست گیرد وخواهد لله تعالی توقع میدارم که آن لطف که فرمودی درباب نظام الدین واو را بار جستی تمام فرمایی و اورا ازین حال برآری تا برین داعی منها باشد وخدا دوستان ترا شادکام کند ودشمنان ترا کور گرداند ودولت ترا آن سری گرداند تاهم این جهان امیر باشی وهم آن جهان امیرالله‌الله هنگام رفتنست و وقت شفقت است کارد باستخوان رسیده‌است این ساعت یکی هزار بود وثواب بی‌شمار بود وبر احسان پیشین مصم شود وفقه الله وسدده وایده وکلاه ورعاه ومن‌الخیر لااخلاه مانیز بدعای او میان بسته باشیم ویاران ما و برادران ما بدعای خیر میان بسته باشند فخرالمشایخ جنیدالزمان حسام الحق والدین سلام ودعا میرساند وآرزومند می‌باشد والسلام

---

(۱۱۰)

الله مفتح الابواب

همواره ایام و اعوام امیر دین‌دار عالی همت روحانی ربانی خدای برس درویش روز معت المطلومین محصص الملوك والسلاطین ملك السواحل امیرالرواحل والمراحل عاقبت بن حلیم کریم

عمل را صورتی خوب دهد واو را مستعفر ودعا گوی انکس کند که آن خیر کرده است | وماکان ربك نسیا | خواجهٔ اجل دین دار حسیب نسیب موفق الخیرات ادام الله برکته ازخدمت شما شکرها گفت واز حسن سیرت شما واجتهاد شما درخیرات ونیتهای صالح وعزمهای نیك حکایت کرد وایم العزیز هو شاذیها افزود وشکرها کردیم بر براید باد

{ ۱۰۸ }

الله مفتح الابواب

زندگانی مجلس عالی خداوندی دراقصای اسباب شادکامی واعتنا با کتساب نیکنامی وتیسیر مقاصد دولت تمامی سالیان نامتناهی باد سلك معالی بوفور دولت عالی منظوم وصحیفهٔ کامرانی بارقام فصل یزدانی مرقوم واوج حشمت مرتفع وفوج نعمت مجتمع وروزکار همایون نشاط وخرمی مقرون داعی نغات محبر ومفکرست باشرح آرزومندی واشتیاق بدریافت آن ولی الانعام والایادی چگونه دهد و شکر آن مواهب جسیم وعذر آن لطایف عمیم که از آن جناب کریم فایض شده است بکدام زبان تمهید کند | وبانها قصه فی شرحها طول | پس چون شرح آن دربیان وبیان نمی گنجد دست ازان درشتن وبدعای دولت عالی مشغول شدن بصواب نزدیکتر میشناسد ایزد تعالی آن ذات شریف راکه طراز کسوت معالی وزینت ایام ولیالیست روز افزون داراد بعدازانزاد سلام ودعا عرض میرود که جماعتی درویشان عزیز که دعای ایشان درحضرت مستجاب باشد ازین داعی مخلص التماس کردند لشفاعت جهت خواجه فخرالدین یوسف که عریق نعم وعتیق کرم ملك الوزراست از قدیم وبسبب ناموافقی ایام بسیار کسر وزیان افتاده است اورا واز خدمت خجل مانده است درغرامت وصدقات ومواهب ملك الوزرا ادام الله علوه بعالمیان میرسد املست که آنچ درذمت اوست تخفیفی فرماید وموهبت نماید تا مکافات آن احسان از رب العالمین اضعافاً مضاعفهً برسد وبدین داعی منت باشد وبراحسانهای سالف منضم کردد والسلام

{ ۱۰۹ }

الله مفتح الابواب

زندگانی مجلس عالی امیراجل عالم عادل مؤسس الخیرات مقدم الحسنات قامع الظلمه معین المظلومین مربی العلما محب الفقرا سیف الدوله والدین الغ قتلغ خاص دیندار عالی همت والی بك ادام الله قرین اقبال ودولت وسعادت ودوستکامی وشادمانی وتوفیق باد ایزد تعالی سفر و حضر موفق ومسدد ومرشد وناصر ومعین باد بحق محمد وآله سلام ودعا ومدحت از سر صدق و ولا

(۱۱۱)

الله مفتح الابواب

سینهٔ همایون امیراجل عالم عادل محسن امجد اسعد مهذب الدولة والدین ادام الله علوه هر روز صافی تر وروشن تر باد سعادت ابدی مساعد وتصاریف زمان شاذی افزای ونواصی اعدای دولت درقبضهٔ اقبال وسعادت او مذلل ومسخر باذ توفیق خیرات که عظیمترین نعمتیست وسنی ترین کرامتیست اورا مدد از حضرت کردکار لاینقطع باذ سلام ودعا وتحیت وثنا ازین داعی مطالعه فرماید وآرزومندان وصال داند والحریص محروم [ولایلقاها الا کل ذو حظ عظیم] باری تعالی اسباب ملاقات وادوات مواقات میسر ومقیض کرداناد انه ولی الاجابه ودعوة المشتاقین مستجابه آرندهٔ تحیت فرزند عزیز کافی معتقد هنرمندنیکو اخلاق شمس الدین دامت سعادته از خویشان وفرزندان این داعیست احرام خدمت بسته است میخواهد که ازجملهٔ بندکان وچاکران آن حضرت باشد وپادشاهی واحسان شما هیچ امیذوار را خائب ومحروم باز نکردانیده است وماذاك یلیق باپادیهم وحاشا عن نادیهم توقعست که سایهٔ رحمت وبنده نوازی وکهترپروری بروی کستراند تا براخوان واقران خود مفاخرت ومباهات نماید ومجربست که درکارها وخدمتها جلدست ومیان خدمت او وخدمتهای دیکرخادمان وچاکران فرقهای بسیارست امیذست که مقبول آن مقبول کردد [وذلك فضل الله یؤتیه من یشاء] و شاکر و ذاکر بازکردد چنانك چندین هزار امیذوار شاکر و ذاکرند از احسان شما [الخلق عیال الله واحب الناس الی الله انفعهم لعیاله [ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون] درین داعی منت باشد جاوید محسن باد والسلام

---

(۱۱۲)

الله مفتح الابواب

سعادت آسمانی وکرامات ربانی میسر ومقیض رای عالم آرای ملك الامرا والخواص المخصوص بالقرب والایناس صاحب الدولتین ولی السعادتین ناشر العدل والاحسان ظهیر الملة المحمدیه قامع البدعة الدنیه مونس الفقرا مربی العلما الموید بالتوفیق والتشدید [وللآخرة خیر لك من الاولی] معین الحق والدولة والدین ادام الله علوه وایده ونصره وکلاه ورعاه ومن الخیر لااخلاه واحسن آخرته وعقباه سلام و دعای فراوان ازین داعیٔ مخلص مطالعه فرماید و آرزومندی بملاقات باکرامات وسعادات عزیزش که دائما بی انقطاع درحفظ حق تعالی محفوظ باد ومستبشر غالب وباعث آید توفیق ملاقات باسبابی که میسر حضرت کل عسیر علیه یسیر ولایحتاج الی البیان والتفسیر میسر ومهیا باد نوازشها ولطفهای پاذشاهانه وحفظ الغیب که دردلداریٔ این ضعیف میفرماید

المعظم لامرالله المشفق علی‌خلق الله بهآء الدولة والدین ظهیر الاسلام والمسلمین ادام الله علوه درخیرکستری ومظلوم پروری وخداترسی وباخاصان حق همنشینی مستدام باد اولیا منصور واعدا مقهور وبحقیقت اولیای ماعقل ماست واعدای مانفس امارهٔ ماست ومعلومست که آدمی دردولت ورفعت برمثال خاکیست باذش در رباید ببلندی برساعتی که [الدنیا ساعة] باز بحضیض اجل برزمین فر وکذارد خنك آن خاکی که چون بالا برآید بر مرکب باذ خویشتن فراموش نکند وبداند که من همان خاك بی‌دست وپایم واین بلندی واین باذ عاریتست

بیت:

[برباد فکندهٔ سای همه‌عمر برباد کجا بود بنا پاینده]

خنك آن خاك دران بلندی خویشتن شناس بود وکوید خداوندا من همان خاکم حویشتن را غلط نکرده‌ام ترا می‌دانم که خداوندی بلندی آن تست من درین بلندی پست توم وبندهٔ توم بقصد هیچ دیده را بخاك خود خسته نکنم چون چنین باشد روزی که این خاك از مرکب باذ پیاده‌شود حق تعالی او را سوار نور خود کرداند وبعوض مرکب بازمرکب نور ارشاد بدهد ودرکوش او می‌کوید کو سوارهٔ آن دولت که [لاتأسوا علی مافاتکم] سلام و دعا بخواند و مشتاق داند جمع الله بیننا [اخواناً علی سرر متقابلین ان الله علی‌جمعهم اذا یشاء قدیر] امیر عالم فرزند مخلص ار دعاکویان وشاکران وذاکران احسان واکرام آن یکانه است بسیار شکرها کرد از خدمت آن پادشاهی‌که کردند ولطف امید می‌داریم که عن‌قریب از حضرت [ان الله لایظلم مثقال درة وان تك حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجراً عظیماً] مجازات احسان اضعافاً مضاعفة مدخر ماند وشك نیست که امیر عالم را علمه الله حق تعالی ازبرای کاری آفریده‌است [و ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون] الا جهت امتحان درین غلا می‌افتاده‌است چنانك یوسف صدیق علیه السلام چند روزی درین علا می‌افتاد وبندکی غیر حق کرد وخدمت مخلوق کرد آن امتحان بود باز باصل خود رفت وآن خدمت حق‌است وترك مخلوقان‌کرد [کل شيءٍ یرجع الی اصله] چون عریب ومهمان شماست چند روزی چون عزیز مصر بارکان واعیان وخدمتکاران ودوستان خوذ جهت او وصیت خیر فرمایندکه [اکرمی‌مثواه عسی‌ان ینفعنا اونتخذه ولداً] حق تعالی‌بعدچندین قرن شکران عزیز مصر می‌کوید بدین لطف که کرد درحق یوسف صدیق علیه‌السلام که وصیت کردکه [اکر می مثواه] توقع ازمکارم اخلاق وخداپرستی ودرویش‌نوازی آن یکانه است که پاذشاهی فرماید وسایهٔ لطف مخدومانه وپذرانه بر سر امیر عالم کستراند تا درآفتاب قیامت سایه کردد از رحمت برسرا وجاوید کهترنواز باد مدارك ضمیرمنیر بالهامات ربانی مقرون ومنصور

امام اجل عالم خیر القضاه تاج‌الدین ادام الله فضله‌که بار دیگر او را بنوازد ومنصب قضابوی‌ارزانی دارد که غیر آن بزرگ ملجائی ومخلصی نیست اهل خیر را امروز پاداش باقی‌دارد وبرین داعی منت عظیم خواهد بودن وبرمنتهای سابق منضم کرد و ان‌شاء الله تعالی

﴿ ۱۱۴ ﴾

الله مفتح الابواب

حق تعالی علیمست وکفی به علیما‌که بغایت وار غایت افزون ترخجلم وشرمسارم از ابرام وتصدیع مکاتبات بخدمت ملك الامرا المشرف بالعلم المزین بالحلم حسن الخلق لطف الخلق المقتدی بسیرة النبی قاهرالشیطان الابی سراج القلوب ساتر العیوب سایس‌الشاردین ساقی الواردین مسبع الادب منجح الارب ارتیاح الفؤاد ینبوع الوداد ولی الاحسان خلاصة نسل الانسان معین الدولة والدین ادام الله علوه وخلد فی سلامة الایام رفعته وحرس من الغیر دولته وظاهر علیه احسانه ونعمه و مواهبه و وسمه وزاد فیما حوله وختم بالحسنی عمله واعطاه من خیرالدارین سؤله وامله

[اطال الله عمرك فی سرور .·. وعاد علیك عیدك الف عام

ولازالت نفوساً من اناس .·. تحمل عنك محذور الحمام]

سلام وتحیت مطالعه فرماید وآرزومندی وتعطش کاشتیاق الحبیب الی حبیبه والعلیل الی طبیبه وتوقانی الی رؤیته الوضیه واخلاقه المرضیه لایمکن کتمانه ولایقاوم الی اشجانه باری تعالی ملاقات باسرع الازمان وآمن الاحوال میسر ومهیا گرداناد صفت آینه ندارم درلطافت اما سخن رویی آینه دارم در وقاحت وابرام امیدست که چون از مهر خداست جل‌جلاله خالصاً مخلصاً برخاطر عزیز شریف لطیف ظریف ثقیل نیاید واگر بدان را بامید صفت رحمت آلهی و مجازات وثواب نامتناهی سبك گرداند موفق من رب التوفیق عرض میرود یکبار دیگر حال فرزند مخلص نظام الدین نظم الله اموره‌که باتفاقات سیه که عقول بتدبیری خویش از مجالست آن‌نتواند سالم بودن و اگر بتدبیر عقل ممکن بودی از زیان احتراز کردن سلطان عاقلان سلطان عقل را نفرمودی خالق عقل که [قل لااملك لنفسی نفعاً ولاضراً الا ماشاءالله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من‌الخیر ومامسنی السوء] چون حال آفتاب این بود که سرگردان آن درگاه بود درنفع ضر درهٔ خود چه گوید وچه لافد توقع ازمکارم عنصری بدرسته نه عاریتی بل [ذریة بعضها من بعض] میراث صفت کرم ورحمت واعتماد بر فضل حق وتوکل بروی تقدیم خیرات که [وعسی ان تکرهوا شیئاً وهو خیرلکم] متوارثست ذریات طیبه را از اصول پاك خویش که [والحقنا بهم

شرح آن درآثار قلم درنیابد ودرلهجات زبان درنگنجد شکر ومکافات آن موکولست ومفوض [خیرالناصرین ونعم‌المجیب الفرب قدیم الاحسان معطی‌النعم قبل‌استحقاقها فماطنك بعد استحقاقها جزاه الله افضل لماحزابه محسناً] آمین یارب العالمین آرندهٔ تحیت فرزند عزیز کافی هنرمند معتقد کامل الکفایه شمس‌الدین دامت سعادته متوجه خدمتست ومعیل ومستحق ودست‌گشاده وحسن الاخلاق وکافی وحلد درخدمت می‌خواهد که شرف آن قبول دریابد وبخدمت آن یگانه مشرف شود واز بندگان آن حضرت معدودگردد وبراخوان واقران خود مفاخرت ومباهات نماید وکرم شاهانهٔ آن بزرك ادام الله علوه متخصص است بانجاز حاجات ودستگیریٔ محتاجان وامیدواران توقعست که دربارهٔ او پادشاهی فرماید وبنده‌نوازی زین داعی منت باشد وبراحسانهای قدیم منضم گردد [وماکان ربك نسیاً] جاوید معیث خلایق باد

---

(۱۱۳)

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال دوجهانی قرین روزگار ملك الامرا ولی‌الانعام ادام الله علوه باد پادشاهی والطفها ودقایق دلداری ودرویش نوازی که می‌فرماید درحضرت [فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره] مقبول ومبرورست وعن قریب ثمرات آن خیرات دررسد [سأریکم آیاتی فلاتستعجلون] رافع تحیت فرزند مخلص سعدالدین خویش این‌داعیست وکودك مظلومست هم باغ اورا متعلقان وبندگان شما خریده‌اند توقعست که بندگان را وصیت فرماید که اورا بلطف نگرند واز بندگان شما دانند عنایت والطف پادشاهانهٔ شما برجهانیان می‌رسد وحق تعالی درخورآن اکرام ولایق آن افضال از بهر شما نیکیها وحنعتها پنهان کرده‌است [ان‌الله لایضیع اجرالمحسنین] داعی هر جاکه هست بدان دعا میان بسته‌است ووام داردعای خیرآن عزیزست وشاکر احسان او وام دار هرجاکه وام دارباشد وقضای این حقوق بدعا بروواجب باشد نین بی ادب دارم از جناب عالی زحمتش دورمی‌دارم الا ضمیر ودل چالاك بخدمت می‌فرستم

بیت :

گر دلم را بینی آنجا کوحرامات‌باد وصل من چنین مهجور ونو پیوسته همزانوی او

جاوید بحلل توفیق محلل باد ومعیث خلایق وقرین بوستان حقایق آمین یارب العالمین

[تا ظن نبری که من کمت می‌بینم بی‌رحمت دیده هر دمت می‌بینم]

مع هذا چون عنایت وپادشاهی شما دربارهٔ این داعی مشهور شده است داعی شفیع می‌گیرد

ارزانی دارند و نام زدکردن تا صد هزار راحت و رحمت و قبول رویی نماید و این داعی منت‌دار باشد والسلام

---

(۱۱۰)

الله مفتح الابواب

[پیوسته سرت سبز ولبت خندان باد پیوسته دل جهان زتو شادان باد]

شاذیٔ بی‌عثار و مستیٔ بی‌خمار ملازم فرزند عزیز فخر البنین مظفرالدین اظفره الله علی کل عدو [من الجنة والناس] وایده و سدده و ارشده و وفقه لمایحب ویرضی سلام و تحیت بخواند ومشتاق داند ومعلوم داند که فرزند عزیز وافی نیکعهد حسام الدین بر من و تو حق خدمت ویاری‌دارد بسیار [والبادی بالخیر لایکافی] شنوده آمد که آن فرزند بااو مناقشه می‌کند بقول صاحب غرضان وبعضی چیزها را محسوب ومسموع نمی‌دارد وحسام الدین امین ومعتمد وفرزند ماست [والقول قول الامین مع الیمین] از بهر دل این پدر او را دلداری کند ووعدهٔ خلعت دهد و خاطرش را بجای آرد وآن لطف با این پدرکرده باشد ومعلومست شما را که حسام الدین درکنار ما بزرك شده است بد ونیك او او بهتر داند اکر کمان شماست واکر قول کسی دکرست علی کل حال آن ازحال او دورست که درنصیحت ونیکخواهی تقصیرکرده باشد تا این قیاس‌نکنی و آن کمان نبری که [ان بعض الظن اثم] آن کمان از قبیل آن ظنهاست که پشیمان شوی واثم بینی شعر :

[ستعرفنی اذا جربت غیری و تعلم انی لبق نصوح

الله الله این وصیتها را دربارهٔ او از قبیل تکلف ومبالغه نشمرد وبلك از بسیار اندك واز هزار یکی هرزیادتی که درین مطالبه ومنافشه مطلوبست آن فرزند را ومطموع آن بحقیقت خسارتست وزیان تا معلوم باشد چنانك کفته اند که مبارزی را اسب او زخم خورد پادشاه مرکب خاص که سرآخر تا زیان اصطبل بود باوداد و او را سوارکرد ناکهان بران مرکب هم زخم رسید ناکهان از زبان پادشاه بجست که دریغ درحال آن مبارز از اسب فرود آمد و چنداتك بدك دیکر پادشاه پیش‌کش کرد قبول نکرد وکفت من جان عزیز را از نصرت خواه تو دریغ نمی داشتم ونکفتم‌که دریغ توجهت چهار پایی که بمن داذی دریغ کفتی بروم خدمت پادشاهی کنم‌که قدر روح من بداند واین کوهر بکوهر شناسی برم واما دعوات خیر وسعادت وراست شدن کارهای شما از جایی که امید ندارید [ویرزقه من حیث لایحتسب] فذلك عنا والاجابة من الله

ذریتهم] نظر عنایت پاذشاهانه درباب احوال متفرق شده و بی مراد کشتهٔ او کستر اند تا احیای او باشد وبرین داعی منتی‌عظیم باشد که فرزند عزیز حقوق خدمت وحقوق فرزندی دارد ازعهد صغر چشم می‌دارم که کرم آن بزرك مستغنی کرداند بعدازین ازکسانی‌که احسان الله را برکاری نمی دانند [یتخذ ماینفق مغرماً] تا باقیٔ عمر مرفه خلاص یافته باشد ازغرامات بعنایات وکرامات آن ولی النعم تا بدعای دولت وسعادت دوجهانی شهاباداعیان دیکر عمر بپایان آورد مدتیست که آن دریوزه نامهٔ بخدمت منبع المکارم لازال قبلة للآیبین خواست انها کردن موقوف داشته شد تا رکاب همایون صاحبها اسعادات السماویة بیمن وسعادت رجوع کند الحمد لله مراجعت آن عزیز مبشر قلوب واشباح ومفرح عقول وارواح کشت [الحمدلله علی فضله .·. قدرجع الحق الی اهله] [اعلموا آل داود شکراً وقلیل من عبادی الشکور]

﴿ ۱۱۵ ﴾

الله مفتح الابواب

الحمد لله تعالی که توفیق خیرات وتوفیر صدقات ودرویش نوازی وخدای پرستی وعاقبت‌بینی وخیراندیشی قرین دل پاك آن یکانهٔ عصر کریم محسن ولی‌الایادی والکرم کردانیده‌است زاده‌الله داعیٔ مخلص سلامی رساند وبدعاء خیر وکرامات وسلامات ایشان مشغولست حاله الصلوات والخلوات وسخت خجل کشتم از آنچ فرمودید از ایثار وصله واحسان حقا که این داعی جهت آن نیامد که آن عزیزان درزحمت افتند تقبل الله منهم ازیشان قبول کرداند واضعاف مضاعفه ازخزینهٔ آلهی خود عوض فرماید ومزید ومدد دین ودولت ودنیا وآخرت آن‌عزیزان کرداند که [ویؤت من لدنه اجراً عظیماً] دیکر اعلامی می‌رود که فرزند عزیز مخلص عالم زاهد عابد عارف ولی الله سراج الدین ادام الله برکته درصدد آن بود که مدرس مدرسهٔ بزرك باشد یا شیخ خانقاه عظیم الاغیرت حق او را بخدمت خود چنان مشغول کرد که از دنیا منقطع کرد اما چون تن آدمی ضعیفست همچون درختی ضعیف خاصه که میوهای علم ومعرفت وموارد غیبی بروی فروذ آیدنیم باشد که شاخهای آن درزحمت بشکنند محتاج باشد باستونها تا قائم ماند هر بندهٔ خذا که توفیق یابد بخذمت این چنین درخت سعادت ونکه‌داشت اوباستون زدن وتیمارکردن او بندهٔ مقبل باشد آن خیربالای نمازها وروزها وحجها وصدقهای دیکر باشد زیرا صدقه همچون آب دادنست آب را بزمین کلزار فرستی به بودکه زمین خارزار اکرچه درکارست اما فرق بسیارست آن مقام مبارك را مصلحتست بشیخ اعز سراج الدین دامت برکته

من از جهولی کردم چنان سرید از من .·. تو خود کریمی آن کن که از کریم سزد
دائما موفق باد علی الخیرات والحسنات والاعمال الصالحات ومایرضی به رب السموات آمین یارب العالمین احسانهایی که فرموده است ومی فرماید شکران درتحریر قلم وبیان زبان نکنجد وشکر مکافات آن خیر از حضرت [یرزق من یشاء بغیر حساب والله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون] صورت نبندد باری تعالی ازان انوار که درخزانهٔ بی نهایت از بهر مقبولان خویش مخزون کرده است مکافات احسان آن یکانه کناد [ویؤت من لدنه اجراً عظیماً] آمین یارب العالمین والسلام

﴿ ۱۱۸ ﴾

الله مفتح الابواب

[صبح سعادت بجهان بردمید ملك سلیمان بسلیمان رسید
انت الامیروان تؤت منشوراً فالامردونك ان لم تؤتمن شوراً]

امداد برکات وکرامات وعصمت آلهی وتوفیق وتایید نامتناهی مفیض ورام مرام صدرکبیر معظم سیدالوزرا آصف الزمان نظام الملك معدن العدل والانصاف شریف النعوت والاوصاف العالم العادل المحسن مونس الفقرا مربی الفضلا صاحب الدولتین والدین علاءالاسلام والمسلمین اب الملوك والسلاطین علم الهدی والیقین ادام الله علوه واقباله وحقق مرجوه وآماله ولازال السعد له ناصراً وعین الکمال عن جلاله قاصراً کلاه الله ورعاه ومن الخیر لااخلاه واتم مکارم دینه ودنیاه سلام وتحیت ازین داعی مخلص مشتاق مطالعه فرماید وآرزومندی بلقای مبارك ومنظر همایون که هلال عید محتاجان ومظلومانست وشمع جمع هنرمندانست غالب وباعث داند جمع الله بیننا اکرم جمع فی ایمن ساعة یمتد الی الابد اجتماعاً فی الله ولله فانه لاینقطع قال الله تعالی [الاخلاء یومئذٍ بعضهم لبعض عدوالاالمتقون] یعنی الذین تخاللوا وجالسوا وتواخوا لله تعالی کالمهاجرین تواخوا مع الانصار فتلك الصحبة لاینقطع فی الدنیا ولافی الآخرة لانسببه لاینقطع فیدوم بدوام سببه قال النبی علیه السلام [کل نسب وسبب ینقطع الانسبی وسببی] یعنی سبب وضعته انا ونسب واخوة وضعتها انا باذن الله تعالی لاینقطع الصاحبان فی الله یعین احد هما صاحبه علی الخیرات غیبة بخیاله وحضوراً بمقاله فاذاخرجا من الدنیا فلاقاروحهما فتکالما بلسان الروح احدهما صاحبه کمایتکلم الروح فی المنام و بل اظهر لان فی النوم یتجرد الروح الشریف عن الجسد الکثیف الناسی الثقیل الجمادیة المظلمة فیقول الروح لروح صاحبه نعم الاح والصاحب لی انت فی الدنیا والآخرة الی آخر مایقولان والعاقل یکفیه الاشاره وحفنة تکفی لتعریف البیدر آرندهٔ تحیت فرزند مخلص الامام الفاضل المتقن الحسیب

والعوث والعون بلا كيف ولاكيفية حوالينا [رضيت بما قسم الله لى] [وفوضت امرى الى خالقى]
لقد احسن الله فيما مضى] [كذلك يحسن فيما بقى]

شعر

هر چه دشواريست بر تو هم زباد وبوذنست
ور نه عمر آسان كذارد مرتم آسان كذار

خففوا يخفف الله عليكم والسلام اكر از حسام الدين شكرتو نشنوم خواهم رنجيدن عظيم
[انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون]

---

(١١٧)

الله مفتح الابواب

[ان الله مع الذين اتقو والذين هم محسنون] دل دولت تازه وجان اقبال خندان بسعيهاى مبارك واهتمامات پادشاهانهٔ صاحب اعظم دستور مكرم مشهور الافاق وليا لايادى والاشفاق خداپرست ربانى عالى همت وافر رحمت تاج الحق والدين الحسيب النسيب الاصيل الجميل ادام الله علوه پيوسته باد على الايام وتقادم الاعوام امداد توفيق برافزون وتضاعف اوليا واجلب مسرور بحق محمد وآله اهل الهدى والنور سلام تحيت وثنا على التجديد رسانيده مى آيد آرزومندى بديدار همايون بى حد ومرسن جامع الشتات وسامع الاصوات اسباب ملاقات بزودترين زمانى وهمايون ترين وقتى مسهل وميسر كرداناد عوارضى كه ذات مبارك را امتحان كردهاست سبب درجات و وسيلت نجات وثواب ايوبى ونجات يعقوبى را مستجلب وجاذب آرندهٔ تحيت بندهٔ قديم شما و رضيع لبان نعمت شما فرزند عزيز مقبل معتقد شمس الدين دامت سعادته بار دىكر متوجه آن كعبهٔ آمال ومعدن افضال ومحط رجال كشتهاست واحرام آن خدمت بسته است [والمشرب العذب كثير الزحام] وصاحب اعظم ازان اصلست كه بندكان چون معاودت نمايند بحضرت ايشان چون جاى ديكر هيچ خود نيابند [الرجوع الى الحق خير من التمادى فى الباطل] برخوانند ايشان عفو فرمايند از مامضى وتاريخ بنده نوازى ازين ساعت از سر كيرند و صاحب اعظم ازان اصل است [وحق على ابن الصقران يشبه الصقرا [يرثنى ويرث من آل يعقوب واجعله رب رضيا] توقعست از اكرام وافر مجموع از مكتسب وموروث كه بار ديكر سايهٔ مرحمت ونظر عاطفت دربارهٔ اين اوميذوار مبذول فرمايد [انه كان للاوابين غفوراً]

ان كان لا يرجوك الا محسن .·. فيمن يلوذ ويستجير المجرم

ندانند [شتان بین حومل وجندل] که ایشان از غرایب ونوادر سرهای خدایند درزمین درهر
پانصد سال چنین بندهٔ یکی درزمین آید غنیمت باید داشتن چنین خاطر را [اذا احببت
عبداً کنت‌له سمعاً وبصراً ولساناً حتی بی یسمع وبی یبصر وبی ینطق وبی یبطش [وما
علینا الاالبلاغ‌المبین جاوید فراست خوب وراست ملك‌الوزرا که مؤیدست بتأیید [المؤمن
ینظر بنورالله] مدرك حقایق ودقایق وحدایق حکم آسمانی باد [ومن یؤت الحکمة فقد
اوتی خیراً کثیراً] والسلام

﴿ ۱۲۰ ﴾

الله مفتح الابواب

جواهر دریای معرفت نثار روح ساح سیاح ملك‌الحکما افتخارالاطبا جالینوس‌الفضل
افلاطون‌التدبیر نادرةالزمان طاب‌الرحمان اکمل‌الحق والدین ادام‌الله علوه پیوسته باد درشاه
راه [صراط‌المستقیم صراط‌الذین انعمت علیهم] مهدی وسابق وسایق وبمرادات وغنایم وارباح
روحانی لاحق بمحمد وآله سلام ودعا رسانیده‌می آید وحفظ‌الغیب ولطفها که می‌فرماید بپایی
بذین داعی می‌رسد جزاه‌الله خیرما جزابه محسناً

بیت :

[هرکه ماراکند بنیکی یاذ یادش اندر جهان بنیکی باد]

از دیوان [من جاء بالحسنة] که من ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی ومن‌ذکرنی فی‌ماله‌ذکرته
فی مالی ومن‌ذکرنی علی‌ملاء ذکرته علی‌ملاء ان الدیان اجزی بالحسنة وعفی عن السیئة] هرتخم
پاك که می کارد وهرنهال خیرکه می نشاند مستکمل ومثمر ومستوی باذ هرچندکه از تواتر
تصدیعات بذان ذات خوب صفات از حد کذشت وخجلم ولیکن [المشرب‌العذب
کثیرالزحام اولی بالبذل والاکرام] عرض می رودکه فرزند عزیز امیر عالم اسعده‌الله از لطف
شما چشم می داردکه عنایتی ومعونتی درباب معیشت او بفرمایند بحضرت ملك‌الامرا نظام
الملك عدل اصف کفایت افتخارالایامن ناشر الاحسان شریف‌الافکار زکی‌الاسرار الع عالی
همت خذا پرست جهان پناه پروانه بك ادام الله علوه وجعل عقباه خیراً من اولاه وآخرته
خیراً من دنیاه ازین داعی شکرها وعذرها که داند عرض کند اگرچه آن در عرض
نکنجد [ومالا یدرك کله لایترك کله] توقعست که مهم امیر عالم بسعی مبارك شما وبدست

النسيب تاج المدرسين مجدالملة والدين ادام الله فضله وايده بروح منه بخدمت تعريف او حاجت نيست که نظر عالی برضمایر بیکانکان مطلع باشد [اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله] خاصه احوال حبیب وخلیل ومحب ودعا کوی خوذ که [سیماهم فی وجوههم] وکلامه فی لحنه انه تدل علی خصاله الشريفة الكريمة زاده الله قرباً اليكم ومودة ولافرق بينكم ظاهراً وباطناً متوجه خدمت بود این مبارك بادراهمراه کرده آمد که مستجاب باد ومستدام على مرالايام ابن مبارکی آمين يارب العالمين چون حامل خدمت از مخلصان قدیم آن حضرتست وارخانه است برین مختصر مکتوب اکتفا باشد باقی بمشافهه بخدمت عرض رود والسلام

﴿ ۱۱۹ ﴾

﴿ الله مفتح الابواب ﴾

همواره ایام واعوام ملك الوزرا آصف الزمان نظام الملك دستور اعظم اب الملوك والسلاطين ناشر العدل والفضل والاحسان مجدالدولة والدين علاء الاسلام والمسلمين مغيث المظلومين قامع البغاة والمتمردين ادام الله علوه بخيرات وحسنات وتعظيم امرالله والشفقة على خلق الله والحب لله والبغض لله والاعطاء لله والمنع لله والاخلاص لله مستغرق ومصروف باذ اولیای آن دولت واقبال منصور واعدای حضرت مقهور وایزد جل جلاله درهمه احوال وافعال وحصر وسفریار ونکهدار و مرشد ومدد وغفور وشکور بحق محمد وآله سلام وخذمت مطالعه فرمایذ واز تکثیر نبشتن مکاتبات برای حوایج خلق ملول نشوندکه [المشرب العذب كثيرالزحام] پیوسته وهمیشه انکشت نمای لطف والاحسان واجمال وكعبهٔ ركبان ورجال باذ آرندهٔ تحیت فرزند مخلص هنر مند صدرالدین شرح الله صدره فرزند سیدالمشایخ جنیدالزمان ابو یزید الوقت امین القلوب شمس الحقايق حسام الدين ادام الله بركته ومتع المسلمين بطول بقائه متوجه خدمتست امیذ ست از لطف میسور وکرم مشهور ملك الوزرا که بر عادت درویش نوازی خویش وعنصر شریف ظریف خویش معاونت پاذشاهانه ونوازش مخدومانه درحق فرزند صدرالدين شرح الله صدره ارزانی فرماید داشتن تا ازمیان دل وجان شکر ودعا کفته آید وبرین داعی مخلص منت بسیار باشدکه این داعی را درین شهر روشنایی ومونس شب وروز وغمکسار وخویش وقبیله ایشانند املست که از خدمت شاکر ودا کر باز کردد تاثنای جمیل وثواب جزیل ومجازات ومكافات [كمثل حبة انبتت سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة والله يضاعف لمن يشاء] حاصل آید واین احسان را پهلوی احسانهای دیکر نهد ومثل تربیتهای دیکر ودرویش نوازیهای دیکر

وایدهم ونضرهم فی‌الدارین قبول آید وبخرند توقعست‌که در رسانیدن بهای آن تعجیلی رود تأخیر نرود سعی جمیل نمایی وکرم ولطف نمایی تابهای آن زود تربی‌تأخیر بذو رسد تا بمراد باذ آید ودعای آن دولت می‌کوید ازین طرف فرزندان همه سلام می‌رسانند سلام وپرسان می‌باشند فرزندان عزیز شما سلامها بخوانند و آرزومندانند [الله یجمع بیننا ویرفع البعد عن بیننا وجعلنا اخواناً علی سرر متقابلین جمعناالله وایاکم علی موائد الخلد خالدین

بیت :

جهدکن تا چومرك بشتابد بوی جانت بکوی او یابد

[فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره الدنیا مزرعة الآخرة] هرکه درهنکام کاشتن سستی وکاهلی کند بوقت خرمن پشیمان شود وپشیمانی آنکه سود ندارد امروزکه مهره بدست کرن وغنیمت دارکه هردم تو کنجیست وکیمیایی است در ذکر حق وطاعت او خرج کن چندانك توانی ونومید مباش [انه لاییئاس من روح‌الله الاالقوم‌الکافرین] هر روز روشنایی ودولت وتوفیق افزون باد والسلام

﴿ ۱۲۲ ﴾

الله مفتح الابواب

زندکانئ فرزند مخلص معتقد خوب سیرت پاك سریرت فخرالاولاد علم‌الدین دامت سعادته وایده بروح منه درشادمانی وانشراح صدر و توفیق طاعت وصراط مستقیم مستدام باد وسایهٔ فضل‌الهی بر احوال هردو جهان اوکسترده باد سلام ودعا ازین داعی مطالعه کند وآرزومند داند باری تعالی اسباب ملاقات وشرائط موافات علی احسن‌الحال وایمن الفال مرتبط وملتفق کردا ناد انه ولی‌الاجابة علامة قبول‌الطاعات ان یستتبع‌الطاعات الاخری ویستجذب‌الحرص فی‌الخیرات علی‌التوالی [سارعوا لی مغفرة من ربکم وجنة عرضها السموات والارض]

بیت :

زان پیش‌که داذه را اجل بستاند هردادکه داد نیست می باید داد]

دنیا تیز بازار خیراتست [هل ادلکم علی تجارة تنجیکم] در بازار جهان آن فروش وآن خرکه ازان سوی بازار پشیمانی نباشد بازار کرماست هرك متاع خیر نخرید پشیمانی وهرك بخرید پشیمان که چرا افزون نخریدم

عطا بخش دریش نواز ملك‌الامرا صاحب‌السعادتین مکین‌الدولتین ادام‌الله علوه کذارده آیدکه معیل کشته است وخرجها بیشتر شده تا بفراغت در خلوات وصلوات دعای آن دولت بفراعت بال می‌کوید [الخلق عیال‌الله فافصلهم لعیاله انفعهم لعیاله]

فریدون فرح فرشته نبود زمشك وزعنبر سرشته نبود
بداد ودهش یافت آن نیکویی تودادودهش کن فریدون توی

[السخاء شجرة فی‌الجنة اعصانها متدلیة فی‌الدنیا فمن استمسك بعض من اغصانها رفعه الی‌الجنه [فاد زکوة الجاه واعلم بانها کمثل زکوة‌المال تم نصابها] اکرچه آن موالی را احسان شعارست واکرام دثار وبوصیت حاحت نیست

اشعر :

[ولیکن رأیت‌السیف من بعد شحذه الی‌الهز محتاجا وان کان ماضیاً]

سنت اینست فی‌الحرکات برکات [وهری الیك بجذع‌النخله تساقط علیك رطباً جنیاً]

نذکر بالرقاع اذانسینا ونکتب حین یمطلنا الکرام
فان‌الام ان لم ترصع علاماً علی‌الاشفاق مدسکت‌الغلام

ولهدا قال ربنا تعالی [ادعوا ربکم تضرعاً وحفیه فلولا اذجاءهم بأسنا تضرعوا] جاوید محسن باد

﴿ ۱۲۱ ﴾

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال دوجهانی نثار روزکار امیر محسن منعم مکرم خوب سیرت واقبال پاك اعتقاد خیر اندیشه احسان پیشه مجیرالفقرا معین‌المظلومین عزیزالملوك والسلاطین شمس‌الدین ادام‌الله علوه واحسن عاقبته وایده بروح منه پیوسته باد وتوفیق خیرات که بهترین سعادتها ست وعالی ترین کرامتها هررور براوزون سلام ودعا ازین داعی مخلص مطالعه کند وسخت مشتاق داند [سلام علی من غاب شخصه وحضر دکره بیت

[سلامت کنم زانك درخاطری کراز چشم دوری بدل حاضری]

باری تبارك وتعالی که جامع شتات وسامع اصوات وقاضی‌الحاجاتست اسباب ملاقات را علی احسن‌الحال واکرم‌الاثار مهیا ومیسر کرداناد انه ولی‌الاجابه اعلام رودکه حامل تحیت خواجه عزیز منعم مکرم تاج‌الدین فخرالنجارة وتحته کر ادام‌الله علوه وصانه عن مکاره الزمان الات روینه بذان طرف می‌آرد اکر بخدمت آن شاهان ادام‌الله علوهم

دارد برادراعز فلان فی‌الممالك مستوفی وذوالفضل‌المستوفا ادام‌الله فضله وعلوه هماره لیلا ونهارا بخیرات وباقیات الصالحات المبارکات الطیبات معروف باذ تا آثار آن و ثمرات ونتایج آن حیرات تا ابدالابد کرد روح پاکش طواف می‌کنند بخذمت که ای روح پاك دران صورت تو بسیار بقدم کرد ما طواف کردی وطالب ما بوذی مادرین صورت تا ابد حق آن خواهم کذارد سلام مطالعه فرماید واز صحیفهٔ کاعذ بلك از صحیفهٔ دل صاف خود که مسطر و رقمکاه [کتب فی قلوبهم الایمان] است وتقصیری که می‌رود دررسوم زیارت عالم‌الاسرار واقفست که از فراموشی وکاهلی نیست وحقوق پیشین فراموش نشده (وما کان ربك نسیا) درین وقت خانقاه ضیاءالدین وزیر رحمةالله که بشیخ اجل کبیر امین‌القلوب جنیدالزمان ولی‌الله حسام‌الحق والدین ادام‌الله برکته مفوض‌است ومعلومست که خانقاه وخیرات که درعالم بنا کرده‌اند بر امید آن کرده‌اند که بندهٔ حق نه بندهٔ دق ویار خاصه نه یار کاسه وعاشق دیندار نه عاشق دینار ودرویش جاندار نه درویش نان خوار باشد که روزی از اقبال اتفاقا درین عمارت کذرکند کو طمع آن که مقیم شود اکنون این داعی‌را معلوم شد که ضیاءالدین مرحوم نیت او مقبول بوده‌است که آن خیر او چنین بندهٔ مفوض شد وآنجا که روح او ست رب‌الارواح می‌داند که شاذست بدین واکر بدانستی بجای هر خشتی خشت زر نهادی اکنون بعضی از قاصر نظران در انجا حکمی می‌کنند وبحکم او راضی نیستند که ایشانرا طاقت معاملهٔ حکم او نباشد توقعست که چون فرمان را مطالعه فرماید برادرانه ودوستانه دست ایشان را ازان مرد حق کوتاه کندکه آن مزوران باهل تزویر در ساخته بودند الله الله چنان کند دل او راضی وخشنود شود واین داعی درعهده‌است که ضیاءالدین وخدای ضیاءالدین ازان راضی خواهد بود تا برین داعی وجماعت اصحاب منت باشد واز حضرت سلطان وقت عظم الله دولته بران موجب فرمان شده‌آید وثواب این همه شمارا باشد و بر منتهای سابق منضم کردد و ذخیرهٔ روز جزا باشد ان شاء الله تعالی ،

---

(۱۲۵)

الله مفتح الابواب

شرح الله صدر مولانا قاضی القضاة الذی استحق الصدریة بشرح الصدر واشاعة الفضل والخیر العالم الفاضل العادل المتقی البارع الورع منبع الحکمة قامع البدعة محی‌السنة ادام الله علوه

[درجهان شـاهدی ومافارغ   در قدح جرعهٔ وما هـشیار]
زین سپس دست ما ودامن دوست   زین سپس کوش ما وحلقهٔ یار]
خیز تا زآب روی بنشـانیم   باد این خاك تودهٔ غدار
ترك تازی کنیم وبر شـکنیم   نفس رنکی مزاج را باز ار
والسلام علینا وعلیکم وعلی اهل نادیکم ومن حل یوماً بوادیکم] آمین یارب‌العالمین

(۱۲۳)

الله مفتح الابواب

[خیرالناس من ینفع‌الناس] بر ناصیهٔ اقبال امیر اجل کبیر عالم عادل مؤید منصور مجاهـد فلان‌الدین ناصرالهدی والیقین ناشرالخیرات فی‌العـالمین مربی‌العلما مونس‌الفقرا قامع‌البغاة زعیم‌الجیوش والغزاة نصیرالمجاهدین عضدالملوك والسلاطین همایون الغ اعظم سوباشی بك ادام‌الله علوه مکتوبسـت و بر دل مقدس مطهر موفق شما [وکتب فی قلوبهم الایمان] نبشـته‌است وموسم کرده لا جرم می‌داندکه این دولت دنیـا آلت صید وشـکار آخرتسـت جهد می‌فرماید وشکار خیرات لیلاً ونهاراً نفسـاً ومالاً بدسـت می‌آرد خالصـاً که و [انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاءً ولاشـکورا] تا روزی که منصب ومال که دام است ازوبسـتانند حسرتش نباشد که دام رفت وشکار حاصل نکردم لاشك طاعت بهترین خیرهاست ولکن آنچ عوض طاعت خواهی یافت بهترست از طاعت [من‌جاء بالحسنة فله خیر منها] شبه بدهی دری بسـتانی فانی بدهی باقی بسـتانی مرده بدهی زنده بسـتانی الحمدلله که بران یکانهٔ عالم عنایت اعظم‌الٓهی قرین ومعین‌اسـت هر روز افزون باد ناطقان دعای شما می‌کویند و ضامنان دعای شما می‌کویند [یقول المال کنت فانیاً فابقیتنی وکنت ضایعاً فآدیتنی] مشرفهٔ شریف رسـید واحسـنانی‌که فرموده سخت درخور وقت بود مقبول ومبرور باد آمین یارب‌العالمین.

(۱۲٤)

الله مفتح الابواب

قدوم واقدام وقدم ودم مبارك همایون امیر اجل صـدر کبیر عالم عادل خدای ترس عاقبت اندیش عالی همت شامل رحمت صاحب‌الالقاب الشریفه العالیه طالب‌الاوصاف الباقیة الدائمه بحقیقت لقب نیك او دارد که بدان لقب باقی رودارد واز لقب فانی ننك

بی دستوریٔ حضرت یکدم و یك نفس ممکن نیست و مثال خلقان دردریای تقدیر همچون کشتیهای سرکردانند مسخرباد پرا کنده بانك می‌زنی که ای کشتی این سو بران کشتی بحکم حال جواب می‌کوید که ماممحکوم باذ دریایم تا از چپ آیذ یا ار راست از پیش آید یا از پس و اکر باور نمی‌کنی عجز خود را بین که صدهرار کار تو بی‌مراد می‌رود از دریچهٔ عجز خود عجز همه عالم را مطالعه کن واز دریچهٔ عجزها قادر بر اطلاق را مطالعه کن زیرا شاه هرلحظه لکام اسب بدان می‌کشد تا اسب فهم کند که برپشت او سواریست که برسروی لکام عجز نهاده است جاوید سدادی وصحت تن وصحت نظرباد والسلام

(۱۲۷)

الله مفتح الابواب

سلام ودعا وشکر وثنا بخوانند وآرزومندی غالب دانند وعذر قبول کنند که اکر نه عنان اختیار بدست تقدیر آسمانی بودی بخدمت آمده شدی الا کشتیهای مرادات درمیان دریا اسیربادست و خرمنها درصحرا منتظرباذ

اکر محول حال جهانیان نه خداست [۱] چرا مجاریٔ احوال برخلاف هواست [۲]

بلی خداست بهر نیك وبد عنان‌کش خلق ازین سبب [۳] همه تدبیرهای خلق خطاست

تقدیر آسمانی چکونه کرداند چنان کردد که بدست ما نیست الا نالهٔ مشتاقانه وآه محبانه وصال فراق بحکم ملك خلاقست واین معانی واین بند وکشاد وکون وفساد براغلب خلق پوشیده است احوال خودرا می‌بینند وکردانندهٔ حال خودرا نمی‌بینند بی‌مرادی خودرا می‌بینند وانکس را که ایشان را بی‌مراد می‌دارد نمی‌بینند باری کاشکی کمانی بردندی [الایظن اولئك انهم مبعوثون] بحمد الله تعالی که بوی خوش این دانش و اثر این اعتقاد از خدمت بزرکوار عالی همت فرشته اخلاق می‌آیذ آن خداوند روشن دل‌منورجان حلیم کریم فخر الملوك والسلاطین ادام الله علوهم لقبی نمی‌یابم که آن خداوند را صفت کنیم که لفظهارا ناکس وکس درنامها ومخاطبات دستمال ومستعمل کرده‌اند اکرچه بحقیقت دریا مستعمل کس نشود چنانك قائل کوید

بیت :

لطف تو تنك شکر طعنهٔ خصمان مکسی

قیمت تنك شکرکی شکنند از مکسی

[۱] قضاست. [۲] رضاست. [۳] بدین دلیل.

و فضله و اتم مراده وقضی حوایجه واحسن عاقبته و اکرم فی‌الدارین منزلته [وسلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیاً] سلام وخدمت ازاین داعی قبول فرماید والله که پیوسته آرزومندم که بزیارت واستفادت بیایم بخدمت الاعذرهای این داعی مولانا را معلوم باشد [تقلبها کیف یشاء و ماتسقط من ورقة الایعلمها ولاحبة فی ظلمات الارض ان کل نفس لما علیها حافظ ومایتزل الا بامر ربك له مابین ایدینا وماخلقنا] لکن حقا علی‌هذه التلاق والفراق دل از مهرش وزبان از ذکرش ودیده از خیال مبارکش خالی نیست وحقوق نعم که پیش از این از عنایات والطاف مخدومانهٔ او رسیده است هیچ فراموش نیست باری تعالی ثواب واجر و پاداش آن را باوفر الاعواض والأجور برساند [و یزید من لدنه فضلاً عظیماً] آمین یارب العالمین والسلام

---

(۱۲٦)

الله مفتح الابواب

صحت وعاقبت فلان خوب اخلاق فرشته صفات زنده دل روشن ضمیر فخرالعباد زین الزهاد خدای شناس عاقبت بین معین الفقرا ادام الله عصمتها وزاد کرامتها می‌خواهم از حضرت [و اذا مرضت فهو یشفین] جل‌جلاله تا از دار وخانهٔ لطف لایزالی و از خزینهٔ کرم وعطایای بی‌نهایت خداوندی خویش آن یکانهٔ عزیز را شربت شفا وداروی صحت تن و دین ودل‌فرستدکه وجود عزیز او مونس فقرا وملجاء درویشان و ارشاد سالکان راه راست بنصیحت وموعظت ویاری بدم وقدم و آنچ وسع اوبوده است پیوسته درخیرات و طیبات و صلوات و خلوات و مناجات کوشیده است بر حضرتی که یك دم و یك نفس برآن‌حضرت ضایع نیست ومثقال دره بردرکاه او هرکز فراموش نشود وکم نشود و آن ذرهٔ نیکی را کوه کرداند و کوه تقصیر را درهٔ کرداند که می فرماید که من خلایق را از عدم بوجود آوردم وایشان را عمر وعقل و اسباب دادم ازبهرآن ندادم تا درین تجارت وزراعت اعمال صالحه واعمال غیر صالحه من بریشان سود کنم که من از سود منزهم بلك از بهرآن آفریدم تا ایشان بر من سود کنند ودولت کیرند وسعادت ابد یابند و بحمد الله این معالی بران خاتون یکانه روشن شده‌است وپیش چشم وی معاینه بی‌حجاب استاده‌است آنچ دیکران را تقلیدست وکمان از دولت آخرت او را تحقیق است ویقین الاچون رخت ازتخته برون آرند وبر خداوند کاله عرض کنند جوشترش آید سبب نامه نانوشتن شمارا معلوم است که مقادیر جمله بدست وفرمان حضرتست

لطفها و وفاهای دوستان دیکر کاسد شد اعتقاد شما ویقین شما نور داد اعتقادهای دیکران هوس وبازیچه نمود آن فضیلت که خدای بخشید بشارت شما را که تمام خواهد کرد

[و من یتوکل علی الله فهوحسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شيء قدراً]

مشرفهای عزیز رسید وخوانده شد وشکرها کفته شد وبجای هیکل وتعویذ آمد اکرچه پیش اران نامهای نا نوشته می‌رسید و منزل بمنزل از احوال مبارك شما پیغام می‌آورد که [من القلب الی القلب روزنه] حق تعالی ملاقات را سببی سازد خفیف انه کریم لطیف ملاقات لاینقطع ابد الابدین کرمهاش تبارك و تعالی والسلام

﴿ ۱۲۸ ﴾

الله مفتح الابواب

[سلام لاح کالبدر السنی　　سلام فاح کالورد الطری

سلام رق نشراً کالخزامی　　سلام طاب کالرطب الجنی]

حق تعالی علام الغیوبست او را بکواهی می‌آوردم اکرچه دانم بوعدهٔ شهد الله که او بی‌کواه آوردن من خود کواهی می‌دهد بر هر چیزی بوقت خویش خاصه درکوش پرنور سمیع لطیف کامل العلم کامل العمل فی‌اقواله وافعاله واحواله السامع اللامع بیدار هشیار پایندهٔ تابنده حلیم کریم شریف ظریف حاصر ناظر ابدی احدی هم فرزند مراهم پدر هم نور مراهم بصرهم منظور مراهم نظر حسام الحق والدین ادام الله برکته ومتع العالمین بطول عمره وعلو امره که صباحاً ومساءً منقطع نیست سلام وتحیت وعرض اشتیاق رؤیت بردست نسیم وصبا تبلیغ می‌رود　　بیت :

[بخدایی که عزش از عظمت　　در هم آسمان نمی کنجد

که اشارات آرزومندی　　دربیان بسان نمی کنجد

الا این مرکب جسم پرعلت کاهی بیمار وکاهی پلنك وکاهی خرلنك هیچ بر مراد دل هموار نمی رود کاهی لکلك وکاهی سکسك کاهی قبله وکاهی دبره نه‌می میرد نه‌صحت می‌پذیرد وخواهم که سلام مدام بفرسم و عذری که نو نو حادث می‌شود بمایم ولیکن از طمع آنك باشد که فرصت یابم وار طبع رنجور خود دزدیده شبانکاهی یابکاهی بنفسه خود بیایم سلعهٔ سلام خود آرم بنفس خود　　شعر :

[وما غلظت رقاب الاسد حتی　　بانفسها تولت ما عنا ها]

دست درآن اقبال کاه قدیم وآستانه درزده‌است الله الله محکم دستکاهیست محکم کیرد که هرکز نخواهد آن دستکاه باطل شدن هرك دست دران دستکاه زددستش کرفتند بالا بردند دستکیری همه عالمش کردند آفرین برهمت باد وبر نظرت بادکه درین عالم پرتشویش ودرین دریای بی‌فریاد خودرا بهرموج هوا وهوس نسپردی دست درکشتیٔ نوح زدی و محکم کرفتی قوت برقوت توفیق برتوفیق مدد برمدد رحمت بررحمت هر زمانت افزون باد این دعا بر ما فریضه است درعقب هر پنج نماز بلك کار ما از پنج وشش کذشت

[برمردم چشمم کدرت بایستی .·. وزکردش این‌دل خبرت بایستی]

امیذست که خبرش کنند زیراکه طالب آن خبری آن مطلوب هیچ طالب را محروم نکردانید تعالی وتقدس اکرکلمات ما فهم نشود تمام ترجمانش عشقست وکر ضمیر ما معلوم نشود غمازش چهرهٔ زرد واشکیست ولیکن آن اشك را از رشك بهر دیده نمایند وآن شراب را بهرکه نپیمانند [حرام دارم با مردمان سخن کفتن وچون حدیث توآید سخن درازکنم] سخن درازکسی کوید که آنچ مقصود اوست زبان نتواند آوردن ودرکدام زبان ودهان کنجد آن سخن که درزمین وآسمان نکنجد که [ماوسعنی سمائی ولا ارضی] وقتی عزیزی بدرختی رسید شاخ وبرکی عجب دیذ ومیوهٔ عجب هرکرامی‌پرسیدکه این چه درختست این چه میوهاست هیچ باغبانی فهم نکرد ونام آن ندانست وجنس آن نشان نداد کفت اکر فهم نمی‌کنم که این چه درخت است باری می‌دانم که تا نظرم برین درخت افتاده است دل و جانم تازه وسبز شده‌است بیا تا درسایهٔ این درخت فروآیم چه کویم وچه نویسم بر دعا اقتصار کنم و دعا را نیز پایان‌نیست زیرا دعا رحمت خواستن است چون رحمتهاش کوناکون‌است رنکارنك دلربا هرلحظه آن لطف دعای نو می‌انکیزد ازمیان جان دعا بی‌قرارست ودعا کویان بی‌قرارند [وان الی ربك المنتهی] کسی که آوازهٔ منتهای بی‌منتهی شنیده باشد ودرجان او نشسته چون نکین درمیان انکشتری همچون آن حداوند باشد پرسان وجویان و نثار کنان [ضاعف الله التوفیق انه کریم مجیب] باقی را ضمیر روشن پادشاهانهٔ او نا نوشته بخواند [الرحمن علم القرأن] سفر مبارك باد وباز کشتن از سفر مبارك تر و نافع تر مرادهای بسیار وکامهای دل میسر وآنچ اومیذدارید حاصل بی منت خلق از فضل حق وآنچ اومید ندارید ودرخاطر شما نمی‌کذرد و آن را چشمی ندیده است وکوشی نشنیده‌است و وهم و فهم هیچ آفریده بدان نرسیده است

[قلم اینجا رسید سربشکست مرغ اینجا رسید پر بشکست]

تا با تو فتاذ آشنایی مارا آشنانیهای دیکران درنظرما حقیر شده‌است و تا لطف وفای شما دیدیم

الله مفتح الابواب

بحضرت معلای خداوندم و بجان و دل پیوندم عرض میرود که دی ضعف تن عنان
عزم را از مقصود بر تافت عزیمت مصمم بود موکد ولیکن [تجری الریاح بمالا تشهی الشفن]
ومعلومست که ناصیهٔ هرمخلوقی درقبضهٔ خالقست [مامن دابة الا هو آخذ بنا صیتها] در قضهٔ
قدرتش هم عنان آفتاب هم عنان هرذره بر مجاریٔ ارادت تواند بودن و امروز نیز برآن
ضعف باقیست اما درمزاج مودت و جوهر محبت و مهر اتحاد وتعلق وامتزاج باآن ذات شریف
طریف لطیف لازال ممتعاً بالکرامات السماوية والعطاياء الالهیه بحمد الله هیچ فتوری وضعفی
نبوده‌است ونباشد که مغز وحقیقت چون محروس باشد از آفات هر ضعف که بر ظاهر آید
از پرتو و قوت مغز زود آن ضعف بصحت باز آید اما مباذا که در صمیم حقیقت و ضمیر
داعی که خانهٔ مودت ومخزن محبت آن محبوبست خللی در آیذکه بعد ازان حیات را نخواهم
وجهان را نپذیرم بیت :

[مقصود زعالم آدم آمد مقصود زآدم آن دم آمد]

مقصود از جسم قوام روحست ومقصود از روح انتظام جوارح وحواس‌است ومقصود دازجوارح
وحواس کمال دلست ومفصود از دل مودث آن همدلست مدالله علوه وضاعف سعادته ومتع العالمین
بطول بقائه وبارك فی انفاسه وآنچ وصیت فرموده بود جهت پنهان داشتن اخبار از هرك ممکن بود
پنهان داشتن لازم دانم اما ازان کس‌که از من واقف ترست مکابره کردن او را کرم کردنست
بزیادتی پیذاکردن که جد کرد ظاهرکردن را یعنی بدان که واقفم وبدانك ازمنست پنهان‌کردن
ممکن نیست وپندارد که اکر سهل کیرد بی‌خبری بر و مقرر حواهد شدن وندارد که برو
خندیذند و از وپنهان کردند واغلب خلق درکارها مکاس کنند نه از بهر لکاس بلك ازبهر آنك
تا مغلوب نباشد ومغبون عقل وزیرکی نباشند واین هم شح نفس است وایشان خبر ندارند که
عقل چیزی دیکراست که تا این عقل وزیرکی را نهلی آن عقل روی نماید تا بدین ابله
نشوی بدان ابله باشی رای عالی را این معلومست اکنون این بسست جهت عذر وبا شما کم ازین
هم بسست که درضمیر شما من کسی ذارم‌که هم از اندرون به ازین عذرها می‌خواهد و هرکرا
دراندرون دوست عذر خواهی نبود مقیم ومراقب عذر برونش سود ندارد نعوذ بالله من ذلك
جاوید محسن باد والسلام ،

بحمد الله تعالی که درآمدن ودرسلام ازآفت ایام وغیرت رب الانام صدتأخیر روذ و هیچ تمهید عذر تعریف حال نکند ضمیر منیرش واقف است از ورای تقلید و ورای استدلال که پیوستگی واتصال وامتزاج و اتحاد واختلاط بی‌چون وبی چکونه ارواح ماورای پیوستکیهاست بفضل حق تعالی واثقم که ذوالفقار مرك که قاطع همه اسبابست آن اتصال را نبرد و تاریکی لحد بفضل احد نپوشاند وطوفان قیامت دران خلل نیفکنند که [والباقیات الصالحاتش] لقب کرده‌است [خالق الاسماء والالقاب] درین روزها شنیده باشید که مخلصی دعوتی می‌ساخت اکرچه آن عزیز از حضور دعوتها از نازکی ولطف مزاج محروس کریزانست لیکن نمی‌خواستم که بی‌حضور مبارکش باشد که [لاصلوة الا بحضور القلب]

من بندۀ آنکسم که بی ماش خوش‌است — جفت غم انکسم که تنهاش خوش‌است

کوید وفاهاش چه لذت دارد — زانم خبری نیست جفاهاش خوش‌است]

چه‌جای جفا ازان معدن صفا و وفا که تا قوت‌بود تن و جسمش را وفا می‌کرد شب و روز درمعاونت این ضعیف بود و امروز که تن ضعیف شد و روح مبارکش قوت‌کرفت بدین صفت که قائل کوید بیت :

[فصلیست چو وصل دوست فرخنده شده

و زمردن تن چراغ دل زنده شده]

بتأیید روح قدس درباری و معاونت این ضعیف ولطفهای معاونت او می‌رسد [شکرالنعم واجب] بهانها می‌کردم بصاحب دعوت و بفرداو پس فردا می‌انداختم بر امید قدوم مبارك شما تا بحضور صورت مبارك شاد شوند وآن دعوت که کوارنده آید بکلشکر وکوارش حضور و تبسم شما قسمت نبود وآن دفع وبهانه چون بسیار شد دل آن دوست شکستن کرفت وبهانها را متهم داشتن کرفت چون دراز شد برخیال لطیف ظریف شریف آن عزیز بضرورت قناعت کردیم [رضینا بعض العیش حقیقت بزرکست ما بر خیال این خیال قناعت کردیم که باقی باد این خیال ابدا لاینقطع این چند حرف بی‌دل وبی‌دست نه هشیار نه مست نبشته آمد عذر خواستن حاجت نیست که درضمیر مبارکش کسی دارم بی واسطه آنجا حاضر که عذر من می‌خواهد از من بهتر و فصیح‌تر وراست‌تر وبی تهمت‌تر باقی باد الله یجمع بیننا ورآء الجمع جمعا من عنده فعنده ورآء کل جمع جمع اعلی من‌الاول واسنی واعلی و احلی الی مالانهایة له ولاغایه آمین یارب العالمین اکر آفت تصدیع نبودی وخوف ملال بنوشتمی احوال دل کداختۀ چون هلال اما نوشته فرو می‌خوان بتأیید ونورسبحات وجه ذوالجلال که خوانا باش ابد

امروز بسقایه برد وفردابکور ومیان کسی که بقعهٔ طلبد تا حلقهٔ اهل خیر دروجمع آیند بقوت همدکر راه آخرت سپرند و از نان وجان برکذرند شرح این کفته‌شدی اکر خوف ملالت خاطر نبودی واین قدرهم باعتماد کمال اعتقاد پاك و میل و نیاز وتشنکی صاحب اعظم باحوال اهل حق نوشته شد جاوید معین و مربی اهل حق باد والسلام

﴿ ۱۳۱ ﴾

الله مفتح الابواب

رحمت و فضل عنایت ربانی قرین روزکار ملك الامرا والخواص اتابك اعظم اب الملوك والسلاطین مغیث الاسلام والمسلمین ادام الله علوه باد چراغ هدایت و شمع رشاد خدای افکار واندیشها وتدبیرهای مبادکش بان تا همه اندیشها وتدبیرهاش محمود العواقب مسعود الخواتم باشد سلام وخدمت ازین داعی مخلص قبول فرماید وعذر زحمتهای بپذیرد ان شآء الله هرسعی وتعظیمی‌که می‌فرماید عن قریب ثمرات ومیوهای آن بدولتش دررسد [لامقطوعة ولاممنوعة] این داعی بوقتی که رکاب همایون هنوز نرسیده بود از سفر انکوریه چنین شنیدم که مصاهرت وخویشی وپیوندی فرمود ملك الامرا با حرم مرحوم شمس الدین بوتاش تغمدالله برحمته وبدان خبر عظیم شاد شدم که ایشان فرزند داعی‌اند ونسب واصل ایشان پادشاهانه عادل بوده اند از رحمهم الله والاصل لایخطی بحمدالله ایشان بران صفتها خوب محبوبند که ملك الامرا مراد دارد دوست دارد درعفت وپاك‌دامنی وخدای ترسی و بلند همتی و وفاداری ونیکامی وعقل وترسکاری درصفت نیاید وهرکه بخلاف آن ازسر حسد سخنی کوید بجان عرامت دارد خود دریا بدهان سك نیالاید اما حسود هرکز ازان خوذ فرونکذارد واکر خود فروکذشتی درحق انبیای مطهر چندان طعن نزدندی طعن زدند و انبیارا بچیزها منسوب کردند که ایشان ازاد پاك بودند هرکه بآسمان خداسنك‌اندازد فرو نیاید الا بروی او لاجرم سرخویش‌راخوردند وسرخویش را سوختندچه‌جای پیغامبران که حسد بجایی رسید که خالق ذوالجلال‌را بچیزها افترا کردند بابندکانش‌را وطالبانش‌را بدکمان کردند درحق‌خالق خویش وآن حسودان دونوعند یکی خلق ظاهر ازنبی آدم که اززبانشان آتش برون می‌آید قومی دیکر پنهان [وسواس خناس الذی یوسوس فی‌صدورالناس] دردل‌اندیشهایی اندازندکه دوستان دینی درحق همدیکر بدکمان شوند حاشا ازآرای عالی ملك‌الامرایی که از خدا خواسته‌ایم بالهام‌ملکی وعنایت‌ملکی روز شب که پاسبان دل وخاطر وچشم وکوش مبارك خیراندیش طاعت پرور ملك الامرا باشد تا از همه وسوسها وراه‌زنان بیرونی واندرونی درامان‌باشد ان شاء الله

فراعت دل تمام حاصل کشت وتشویش وقت وجمعیت خاطر تازه شد بلطفهای ملك الوزرا اعظم الله القابه که فرموده که غاث من باشماست از مکر وحسد دشمنان دل فارغ باشید واجب آمد بزبان دیکر ونیاز دیکر دعای دولت دستور اعظم کفتن درخلوات وصلوات آنچ نموده اندکه داعی آنجا مقیم نیست با آنك چندین ملازمست که داعی کرده‌است درین مدت که اغلب ایام ازچاشتکاه تاشبنکام درانجا راقب بوده ام و وقت نماز دیکر نیز که برون می‌آمده ام هم از تشویش حسد وبغض نکریستن دوسه لقمه پرست که ازلذت حق هیچ خبر ندارند وهمه را همچون خود می‌دانند ومی‌پندارند وبدان نظر بحقد می‌نکرند وآن ملازمات که کرده ام درین مدت ازان شیخان که دران مقام پیش از داعی بوده اند تا بپرسندکه کرده‌است یا بیم آن یاربع آن الا جوانشان جنس همدکر بودند هیچ ازین سخنها نبود با این همه داعی خود ملازم نباشد که درعالم هیچ کاری ومهمی ندارم مهم من بامنست [وهو معکم اینما کنتم] وکان من بامنست وهر روز هر پنج نماز با جماعت وبیست ورود دیکر بکذارم وهم ببینند که بهانه‌جویی‌کم نکنند وپنج پنج و ده ده مکر بر تراشند تابدانید که ایشان را مقصود چیز دیکرست می‌خواهند که ایشان را پرستد وبندکان حق نتوانند ایشان را وغیر ایشان را پرستیدن [افحسب الذین کفروا ان یتخذوا عبادی من دونی اولیاء] آن بی‌خبران خواهند که بندکان مرا بفریبند وباصحبت خود ملوث کنند ایشان را چون فریبندکه من ایشان را فریفته ام بدولت ابداکر مثلی می‌کنم بمقامی جهت جمعیت اهل اصلاح تا یاران خیر جمع باشند وهمدکر را مدد باشند

بیت :

که چنین کفته اند هشیاران   خانه را یار و راه را یاران

هرچند که راه عظیمتر باشد همراه بیش باید چنانك راه بادیه وحج عظیم تراست وصعبتر قافلهٔ بزرك باید وهمراه بسیار وامیر حاج پس تابخانهٔ خدا چنین همراهان تا بحضرت خداوند خانه که چندین حجابست و بیابانست وکوهست وره‌زنست چکونه یاران بباید وهر پیغامبری باحق سروکارداشت فرمودند که بی‌رویٔ یاران طلب خلوت را برشکن [یا ایها المد ثر قم فانذر] وجهت این مصلحت قلعها می‌کرفت ومکه را حصار می‌داد نه جهت حرص ملك آخر ملك آسمان بیشترست از ملك زمین وچندین بار بروعرضه کردند که قبول کن و ننکریست و نظر نیز نکرد که [مازاغ البصر] فرقست میان کسی که بقعهٔ وکوشهٔ طلبد از بهر طمع لقمهٔ نان که

طرف رسید فرزند قوام الدین پیوسته درمجمعها شکروثنای اخلاق ملك الامرا از دل وجان کفته‌است همکی امید واعتماد بعد فضل‌الله تعالی برحمت‌وعاطفت ومظلوم پروری ملك الامرا زیدعلوا داشته‌است درین وقت نانپارهٔ اورا فرکشوده‌اند ولیکن غم نداردکه اکرچه آن دربسته شد دراحسان‌ومرحمت وعنایت ملك الامرا پیوسته بازست برمحتاجان ومحبان که [عدالملك العادل یغنی الناس عن الحصب] می‌فرماید پیغامبر صلوات الله علیه وسلم که چون شاه عادل ورحیم باشد تنکی سال و قحط کندم خلق را زیان نداردکه رحمت پادشاه از ابربارنده ورمین دخل آرنده خلق را نافع ترست باری‌تعالی آن‌رحمت‌را برخلق باقی دارد ونصرت فرسند وتأیید بمنه وجوده توقع ازرحمت ملك الامرا آنست که درحق فرزند قوام الدین عنایت ومرحمت فرماید که آن خدمت که او کند وآن نصیحت وهنر ونیکو بندکی اردکران نیاید خاصه که خویش سیدالمشایخ یکانهٔ جهان امین‌القلوب خاصةالله‌فی‌الارض حسام الحق والدین ادام الله فصله کنیه است آنچ درحق او فرماید درحق داعی مخلص فرموده باشد وبر منتها واحسانهای دیکرکه فرموده‌است پیوسته کرددکه فرزند قوام الدین را بسیار زیانها شده است اکرچه ازشرم بخذمت عرضه نمی‌کنند جاوید مغیث مظلومان باد آمین یارب‌العالمین

﴿ ۱۳۳ ﴾

الله مفتح الابواب

خیرات وصدقات ونیك اندیشی اتابك اعظم ملك الامرا امیر عالم عادل راهد عابد خدای ترس رعیت پرس حلیم کریم عافت اندیش مقوی اسلاه پناه اسلامیان فخر الدولة والدین ادام الله علوه واحسن عافته‌وایده بروح منه درحضرت [من جآء بالحسنة فله عشر امثالها] مقبول وپسندرفته‌باد وعنایت ونور بی‌نهایت راه‌نمای وبندکشای اندیشه ورای‌تدبیر مبارك او باد تا هرچیزی‌را بی‌غلط چنان بیند که حق‌است تا آخرپشیمانی پیش نیایدکه چرا غلط دیدم چرا تمام‌نظر نکردم سلام ودعا می‌رسانم ومی‌شنوم اردوستان لطفهای امیردین‌دار که درحق این داعی می‌فرمایددانم که آن لطفها و دلجوییها خاص برای رضای حق می‌فرماید حاجتها و مرادهای این جهانی و آن جهانیش میسر ومحصل باد این داعی هرجا که هست درخلوت و صلوات بدعای خیر مشغولست وپیش ازین التماس رفته که درحق فرزند عزیز مقبل کافی هنرمند متورع صدر الدین بلغه الله الدرجات عنایت فرماید که بی‌جرمی وبی‌تقصیر از وی جهت او را فروکشوده‌اند مدتی هست که منتظر رحمت شاهانهٔ امیردین‌دارست توقعست که جهت صدقهٔ جاه ودولت وجهت دوام امن وامان وذخیرهٔ آخرت دل او را خوش کرداند تا منتهای بسیار داشته شود که نزد این داعی دربن شهر

تعالی وچون شنیدم که آن مصاهرت مبارك درتأخیر افتاد غمکین شدم که می‌فرماید مصطفی صلی‌الله علیه‌وسلم [الخیر لایؤخر] زیرا در تأخیر آفاتست ملك المشایخ والابدال بارع ورع متقی مفخرالزهاد والعباد جنیدالزمان حسام الملة والدین ادام الله برکته جهت تحقیق این خبر بخدمت می‌آید واین داعی با او خواست آمدن الا چون ملك الامرا داعی را قول کرد بارها ازغایت تواضع ودین‌داری نخواهم که قدم رنجه کنی الا چون‌کاری‌بود مرا بخوانی وبدان حد بی‌ادبی هم نتوانستم کردن الا بارها بخدمت نموده‌ام که هرچه ملك‌المشایخ حسام الدین بکوید کفتهٔ منست وهرچه کند کردهٔ منست لافرق هرکه اورا حوار داشته‌است یاعزیز داشت با احسان کرده‌است حقیقت بی‌تکلف وبی‌رعنائی با این داعی کرده‌است اکر ملك الامرا بسمع قبول اشارتهای مبارکش را در هرباب استماع کند وآن‌را خیراول وآخر دانند وسبب سعادت هردو جهانی داند ازحساب صدقات باشد که می‌فرماید واز حساب نمازها ومناجاتها باشد که می‌فرماید مصطفی صلی‌الله علیه وسلم [من‌خدم عبداً من‌عبادالله تعالی یوماً فکانما عبدالله سنة] تا سبب مزید دولت هردو جهانی وحصول امانی باشد وملك الامرا مارا صادق وناصح خویش ونیك اندیش‌دانسته باشد جاوید مؤید باد بنورتوفیق آمین یارب‌العالمین

﴿ ۱۳۲ ﴾

الله مفتح الابواب

عنایات آسمانی ولطف ربانی نثار اتابك اعظم عمدة السلطنة عماد المملکه اب‌الملوك والسلاطین ناشرالعدل فی‌العالمین ملاذالمظلومین مربی‌الفقرا والمساکین فخرالدولة والدین ادام الله علوه و اکرمه فی‌الدارین بادو سعادت واقبال درکل احوال ملازم حضرت مبارکش باد دوستان دولتش مسرور بدخواهان دین ودنیاش مقهور بحق محمد وآله سلام وخذمت ودعا مطالعه فرماید وآرزومند داند سبب تقصیر شمارا معلومست که تقدیر ربانی برآرزو وخواست ما حاکم‌است وما محکوم تقدیر فرق اینست که بعضی محکومان خودرا محکوم نمی‌دانند اکرچه بزبان می‌کویند که ما محکومیم مرغی که خود را محکوم داند وکرفتار دام حکم داند احوال آن مرغ دران دام پیدا باشد ازمرغان هوایی ترسیدن ووروماندکی که عجب آزاد کنند یا درقفص کنند یاکجا برند هرکز نکوید مرغ کرفته که کجا روم وکجا پرم الا کوید کجام‌برند باری تعالی که حاکم مطلق‌است برمرغان ارواح بشردوستان‌را بیزاریٔ این دام وتوفیق کرمست کناد انه رؤف بالعباد عرض می‌روذ احوال فرزند عزیز جلیل حسیب نسیب هرمند کاوپاك اعتقاد قوام‌الدین حصل الله مراده که از محتاجان ومخلصان ملك الامراست وتابوده‌است شاکرو داکر کرم شمابوده است پیش ازانك رکاب همایون شما بدان

واجبیست برداعی موظف می‌دارم ومتنسم اخبار سار می‌باشم ار صـادر و وارد چون انتظام آن دولت ومقهور شدن بدخواهان می‌شنوم شاذ می‌شوم شکر باری می‌گذارم جل جلاله که [الشکر قید وصید النعمة اذا سمعت صوت الشکر تأهبت للمزید لئن شکرتم لازیدنکم] تا بازآن سـعادت برافزون باد واعدا سرنکون وتوفیق خیرات در همه اوقات که مقصود از مهلت عالم و تعقیب روزوشب و تواتر زمستان و تابستان عنیمت داشتن حیراتسـت وبجد کاشـتن تخمهای خیر چنانك معلوم آن بزرکست که دیدهٔ یقینش هر روز روشنتر باد نا دلی‌را مستغرق غم آخرت کرداند تا بی تکلفی مرادهای او حاصل شودکه [من‌جعل‌الهموم هما واحداً کفاه الله سائر همومه] فرزند فلان متوجه خدمتست [و المشرب العدب کثیر الزحام] هر چند بیت می‌کنیم آن جناب عالی را برقاع‌ها زحمت ندهیم لیکن چون حق تعالی حسن‌خلق اروا واطف پادشاهانهٔ اورا قبلهٔ حاجات کرده‌است مصلی را ار توجه بقبله چاره بباشد جنانك مجنون را کفتد توبه‌کن وحلقهٔ کعبه بکیرکه دربن مقام دعا مستجاب‌است کفت شما دستها بآمین بردارید تا من توبه خواهم ودعا کنم بعد ازان دستها برداشتند خویشان او مجنون کفت

[الیك اتوب یارحمن مما   جنیت فقد تکاثرت الدنوب

والا عن هوی لیلی وحبی   زیادتهـ فانی لا اتوب

منادیٔ امید می‌کوید   بیت :

[توبهٔ من درست نیست خموش   از من دل شکسته دست بدار

چه‌رنکهاست که آن‌شوخ‌چشم‌نامیزد   که تا مکر دلم از مهر تو بپرهیزد

بعز عز حذا کز بلاش نکریزم   که هیچ تشنه زآب‌حیات نکریزد]

اعتقاد پاکش وصفای ادراکش نه بنیان مرصوص است وبرهان منصوص‌است هر روز در ره‌دین بتوفیق رب‌العالمین ثابت تر وموکدترباد آمین یارب‌العالمین [ان‌الله لایظلم مثقال ذرة] شخصی‌را کرك فرزندش را ربوده بود درآن آشوب درویشی آمد نان خواست نان کرم از تنور برآورد در ان سال قحط بدرویش داد وآنکه بسوی کوه روی نهاد که ازفرزندش ازخوردن کرك استخوانی مانده باشد آن را جایی دفن کند وکوری سـازد ونوحه کاهی کند چون بیشـتر آمد دید فرزند خودرا راکه از کوه مرود می‌آمد بسلامت نعرهٔ زد وبیهوش شد ورزندپای پدر را معمزی می‌کرد چون بهوش آمد احوال می‌پرسید کفت کرك مرا برسر راه آورد وبنهانی بسلامت وکفت [لقمة بلقمة] و بارکشت و یقین است که هیچ درهٔ خیر در راه دین ضایع نیست خنك آنکس که این درکاه نا امید نشود چنانك عنصرپاك وعقل‌دراك آن‌امیر دین دار درکل‌احوال‌ساعیٔ خیرباشدوالسلام،

این ساعت تا ابد ازیشان عزیز تر و خویش‌تر ونزدیکتر نیست هرچه درباب ایشان فرماید یقین داند که خاص درحق این داعی می‌فرماید وآروز که این داعی آمد بزیارت امیر دین دار ایده الله حقا که قاصد جهت این سپارش آمدم فرصت نیافتم الا همین قدر که گفتم که ایشان را کنار گیر که عزیز عزیز عزیزند امیر فرمود که چون دیدم دلم گواهی‌داد واگر دل امیر منورنبودی اولیای حق را کمان نبردی اکنون صدهزار رحمت بر دل امیر دین‌دار درویش پرور فرشته صفت باد که چنین گواهی داد که حق‌است توقعست که هرچه عرضه کند شیخ اجل اکمل عالم عارف جنید الوقت حسام الدین ولی الله فی العالمین ادام الله برکته از احوال بازگوید یا پیغام کند آن‌نگفته وپیغام این داعی داند بلك گفته وپیغام حق داند تعالی وتقدس وداعی را درین گواهی هیچ عرضی نیست الا سعادت ملك الامرا ایده الله بانوار التوفیق وهرکه خلاف این گوید بخدمت زه‌رنیٔ دین کرده باشد از مادهٔ حسد این ساعت امیر نائب حق است واجب کرد و اهل حق را بخدمتش تعریف کردن تاخدمت پوشیده نباشد که احسان کردن بااولیا چنانست که احسان کردن باحدای واسطه که حق تعالی این قوم را ازمیان خلق گزید و فرمود هرکه شمارا دید مرا که خدایم دید هرك شمارا عزیزداشت مرا که خدایم عزیزداشت هرکه شمارا خوارداشت مرا خوار داشت این کلمات درحق ملك الامرا نافع باد [والسلام علینا وعلی‌عبادالله الصالحین

بیت :

حرام دارم بامردمان سخن گفتن　　　وچون حدیث توآیدسخن‌درازکنم

من‌احب شیئاً اکثر ذکره] تشنه ذکر آب بسیار کند خاصه چنین آب حیات ابدی ازلی باقی جان‌فزای بی‌نهایت که از دوستان حق منقطع نیست وکسانی‌که دست در دامن دوستان حق زنند بدان اقبال برسند انشاءالله تعالی ،

---

(۱۳٤)

الله مفتح الابواب

سعادت واقبال صاحب اعظم ملك الوزرا مشهور آفاق شریف الاخلاق طاهر الاعراق ناشر الاحسان معدن الایثار والایقان کعبه الاقبال ولی‌الایادی والافضال مربی العلما مونس الفقرا مؤسس الخیرات مغیث الانام فخرخراسان تاج دولة والدین ادام الله علوه ازچشم زخم ونوایب عالم غدار مصوك ومحروس باد اولیای دولت منصور وپیروز ومسرور واعدای دولت وخائنان وبدسگالان آن سعادت سرنگون ومخذول ومقهور بحق محمد وآله والقرآن وآیاته سلام ودعای‌خیر که

بیت

[ملکی که پریشان شد از شومئ شیطان شد
باز آن سلیمان شد تا باد چنین بادا]

(۱۳۶)

الله مفتح الابواب

مسند دیوان وزارت وچار بالش ایوان سیادت باتکای صاحب اعظم دستور معظم ناشرالخیرات مظهر الحسنات خاتم زمان بکرم خاتم وزرای مقدم معدن العدل والانصاف بحرالمکارم والالطاف آصف الدوران نظام الملك فخر الحق والدولة والدین اب الملوك والسلاطین ایده الله بتوفیق سرمدی وعمر ابدی ودولة کاملة وحکمة شاملة چون دیده بنور وسینه بسرور پیوسته مشرف و مکرم ومزین باد وشرب عذب احسان وکرمش که زمزم محرمان کعبهٔ آمال و غیرت چشمهٔ آب زلال است ازخاشاك فتور تکدر قصور محروس ومقصور باد بحق محمد وعترته [انت الذی بالمعالی مفتخر الامم فی العدل واللطف والاحسان والکرم] سلام ودعای بی پایان وتحیت وثنای فراوان ازعالم دل وجان نی ازسرزبان بدان معدن احسان ومنبع دین ودولت بی نقصان فرستاده می آید وازحق جل جلاله درخلا وملا ترقی عظمت وپایگاه ورفعت وجاه آن حضرت را مستدعی می باشد وفی الحقیقة رفعت وعظمت آدمی را وقتی حاصل شود که طرف دین واهل یقین را رعایت وحمایت کند وحبوب انفاس وافعال واخطار را درزمین خیر و طاعت باشد و با دوستانی باشد که لایق امتزاج واختلاط روحانی باشند قال النبی صلی الله علیه وسلم [عظموا العلماء وخالطوا الفقراء] تا وقت ریع نادم وخاسر نگردد ودست تحسر وتغابن نخاید ونگوید که [یالیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً] بحمد الله که آن وجود پرجود وذات شریف بایں اوصاف صاف موصوفست ومنعوت ومبعوثست وبساط عقل وکرم ودین پروری دربسیط جهان گسترانیده [هرتخم که کاشتی بروید این تخم بکار تاتوانی]،

(۱۳۷)

الله مفتح الابواب

حرم باحرمت وقصر دین و دولت ملکهٔ آفاق رفیع القدر وسیع الصدر حلیم کریم المشتاق الی لقاء ربها عالی همت عاقبت اندیش خدای ترس دین پرور فاطمة العصر خدیجة الدوران مریم الزمان ادام الله علوها وزاد سموها وجعلها للخیرات قبلة وللطاعة کعبة چون مسجد روحانیان وقلعهٔ آسمانیان ازآسیب منجنیق حوادث زمان تا ابد الدهر درامان باد آمین یا رب العالمین

رايات جيوش اهل اسلام بعزم و حزم ملك الامرا فى العالم قبلة الاكابر و الاعاظم نظام الملك نادرهٔ الزمان اعجوبة الدوران ملجاء الخلايق مشرق الحقايق صاحب الدولتين جامع السعادتين كامل العقل و العلم فى الدين مغيث الضعفا و المساكين البحر الزاخر و الكنز الفاخر والسطود الراسخ معين الدوله و الحق و الدين عامر اركان الاسلام و المسلمين پروانه بك حفظالله عن مكاره الزمان و طوارق الحدثان و نصره على اعدائه و ايده لاوليائه تا انقراض زمان و طى بساط جهان و افراشة و سراوراز و منصور باد ديدهٔ عقل و جان باشعهٔ آفتاب عدل و مرحمتش مزين و منور و مشام زمين و آسمان بفوايح لطف و مكرمتش مشرف ومعطر آمين يارب العالمين

شعر : لارات فى دولة عمت محاسنها : بين الانام و فى دين بلا خلل

تحف دعا و ثنا و باكورهٔ بوستان خلوت سحرگاهى كه درعرضهٔ بهارسينه رويد كه ازصرصر خزان [يوسوس فى صدور الناس] منزه و مبرا باشد بر دست بريدسبك رودل كه اورا جبال وقفار وبحار مانع نگردد وفقدان زاد و مطيه حائل نيايد بدان حضرت معلا و عتبهٔ آسمان آسا فرستاذهمى آيد:

بيت : [مردان سفر كنند درآفاق همچودل بى بستهٔ منازل و پالان و اشترند]

بر هركه هماى دل سايه اند ازدنا چاران تاب آفتاب مصون و محروس بود دار عقاب مخلب عقاب حوادث محرور باشد و از هركه دل صاحب دل اعراض نمايد لاشك مقهور و منكوب گردد زيرا حق جل جلاله بهشت و دوزخ را از پرتو قهر و لطف دل هست گردانيده است و حديث مصطفوى بدين معنى ناطق است [جز يا مؤمن فان نورك اطفأ نارى] كه هميشه اصل بر فرع غالب و چيره است بيت :

بهشت و دوزخت باتست در باطن نگر تاتو سقرها در جگريابى جنانها در جنان بينى

و درين دور ذاتى كه موصوف باشد بمحبوبى اهل دل آن يوسف عصر بشرب و سليمان تخت دين و دولت است ايده الله بروح القدس و اعانه و حفظ شانه عما شانه شك نيست كه چنين وجودى درحوزهٔ شرح و ضبط عقل نگنجد و وصفش بى نهايت باشد لاجرم بر مقتضاى [لاتتم مدايحه ابدا ولوجئنا بمثله مدداً] اختصار رفت شعر :

[عدوك مذموم بكل لسان وان كان من اعدائك القمران]

الحمدالله كه اهل اسلام بعودت ركاب ميمون و موكب همايون شهاشا ذمان گشتند وغبار آشوب و فتنه از بساط روزگار بجاروب عدل و انصاف بر افشانده شد :

الاسلام والمسلمين ادام الله علوه باد وايزد تعالى وتقدس درهمه مصايق ونوازل واخطار حافظ وناصر وميسر ومسهل باد بحق محمدٍ وآله واهل بيته الطيبين الطاهرين سلام ودعا از سرفرط ولا و وفور هوا رسانيده مى‌آيد وآرزومندى غالبست صداقةالاباء قرابة الابناء ار صدر اجل سعيد شهيد تغمده الله برحمته مارا شما يادكار عزيزيد اين يادكار برروى زمين سالهاى نامحصور باقى باد درتوفيق خيرات ونشر حسنات واستعداد يوم‌المعاد آمين يارب‌العالمين رافع تحيت فلان‌الدس قضى‌الله حاجته از خدمت شكرهاى بسيار كفت از احسانهاى سابق كه درحق او فرموده ايد وامروز مضطرست اميد مى‌داردكه هم ازان مكركه ابتدا دستكيرى فرمود و مرحمت كرد درانتها نيز موهبت فرمايدكه اتمام المعروف خير من ابندائه الخير يشرع فيه كل‌احدٍ ولايتمه الا اللبوث ماه نواكر چه خوبست ومبارك و درار و روشن وزيبا ومشار اليه وانكشت‌نما وسرمايهٔ حساب وليكن چون تمام شود وبدر كردد يكى هزار باشد ورونق عجب دارد وكارخير ومرحمت بر مثال اينست كه آغاز او نرد حق تعالى بافدرست و عزيز ومشكور ومذكور وليكن چون تمام كنند آن خيررا چون بدرى باشد من بين يديه ومن‌خلفه يوم لايكون نور الشمس ولا نورالقمر ولا نور السراج الا نور لعمل وخسف الشمس والقمر يقول الانسان يومئذ اين المفر ربنا اتمم لنا نورنا نوقعست واميدست كه اين شفاعت مقبول ايد تا ثواب وثناى بى‌حد مدخر كردد وبدين داعى منتى عظيم باشد جاويد محس باد آمين يارب العالمين

---

(١٤٠)

الله مفتح الابواب

سلامٌ وخدمت قبول فرمايد دعاى دولتش ورد ساخته‌ام وبشكر ايادى وانعامش ميان بسته شكر المنعم واجب خصوصا انعام واكرام كهتر نواز بى‌ملال مستمرش كه خالص‌است لله تعالى لاجرم آنچ لله‌است دل‌آسمان صفوتش از تواتر تصديع وتكاثر عرض حوايج سير ملول نشد واثر ملالت پيش نياورد جزاه الله احسن ماجزابه محسنا وشكر سعيه و صار اقباله وضاعف دولته واحسن عاقبته بفضله القديم تعالى وتقدس ونعم المسئول والملتمس برأى حاجت رواى مشكل كشاى عالم آراى ملك الوزرا صاحب اعظم مشيدالخيرات اعلى‌الله ذكره عرضه كرده مى‌شود احوال رافع خدمت قرةالعيون فرزند مقبل هرمند صدرالدين بلغه الله مناه فرزند فخرالمشايخ جنيد الزمان امين اسرار العرش حجةالحق على‌الخلق امام التقى حسام الحق والدين شمس الهدى واليقين كه فضائلش ازين تعريف مستغنيست جل عمر وعن الطوق ادام الله

(۱۳۸)

الله مفتح الابواب

خالق تبارك وتعالی که آفتاب اقبال درآسمان او [تلك الایام نداولها بین‌الناس] بامر وفرمان او می‌گردد درمشارق و مغارب [تعز من تشاء وتذل من‌تشآء] برتقدم ادوار و تجدد اطوار قرین غزوات وغدوات وحزم و عزم وعنان رکاب همایون امیر سپاه‌سالار معظم موقر مظفر منصور مجاهد اصیل جمیل معدن السخاء والکرم ولی‌الایادی والنعم سعدالدولة والدین نظام الحق والیقین الغ قتلغ بلکا عالی همت خدای ترس درویش پرور دیندار بك ادام الله علوه را ذوالفقار صمصام قهر اعدای دین محمدی و اعزاز و احراز ملت احسن الملل که [لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون] گرداناد مشرفه شریف وملاطفهٔ لطیف بدین‌داعی مخلص رسید هزاران ابتهاج وشادی فرود آرزومندی بلقای مبارك همایونش کاشتیاق المریض الی الشفاء والسمك الی الماء والعاشق الی‌اللقاء صادق وغالب داند [الذمن الصهباء بالماء ذکره] [واحسن من یسسرتلقاءمعدم] باری تبارك و تعالی که صانع و جامع [ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه] که جامع شتات و حیات بخش رمیم ورفات و ناشر وحاشر اوست‌که [انا نحن نحیی الموتی] و پوشانندهٔ خلعت تقدیس اوست جان واقیان را و ملبس لباس تدنیس اوست جان طاغیان را از بهر اظهار فضل وعدل که [کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف] که هرکه ذره دروفای او کوشد آن ذره را کوه قاف رحمت گرداند و صاحب آن ذرهٔ خیر را سیمرغ عالم بما گرداند وبکوه قاف قرب رساند و هرکه زهر و کفر ونفاق را بمکر پنهان دزدیده درمداهنهٔ بشربت خود تعبیه‌کند تلخیٔ آن زهر را عاقبت گلوگیر اوگرداند که [کلا اذا بلغت التراقی] تا عالمیان بدانندکه نه ازان ذرهٔ احسان غافلیم و نه ازان ذرهٔ طغیان بی‌خبریم ولیکن مهلت داده‌ایم تا بندکان مخلص تمام هنرها نمایند و مغروران تمام بی‌انصافیها بکنندکه اگر پرده‌برداریم محسنان از شادی ومستی از احسان بمانند و طاغیان ازهیبت وسیاست ازبدیها باز مانند باری تبارك و تعالی دوستان و محبان شمارا آن جهان و این جهان دوستکام دارد

---

(۱۳۹)

الله مفتح الابواب

سعادتی که ورای صولت سعادت فانیست واقبالی که باقی وجاودانیست میسر ومقیض امیر اجل حسیب نسیب عالم عادل مقدم الجیوش اسد الوغا ذوالشرفین بدر الملة والدین ضیاء

عن رعيته] هرسي واندیشهٔ و صحرا خسی که راعی کند جهت محافظت رعیت عند الله تعالی مقابل باشد بطاعات اهل خافقین زیرا آن طاعت وایمنی بسعی ودب او و دفع دباب و طاعیان توانند کردن رنج آن اکابر ما درین سفر ودب محافظت ثغور و اطراف مقبول باد عند الله تعالی

﴿ ۱۴۳ ﴾

الله مفتح الابواب

صدر و صدر زاده امیر اجل کبیر عالم عادل همت خدای شناس عاقبت بین مربی الفقرا ملاذ الضعفا سد المستحفظین بدرالدولة والدین ادام الله علوه سلام وتحیت ازاین داعی مخلص ومحب دیرینه که صداقة الاباء قرابةالابناء الحب یتوارث والبغض یتوارث قبول فرماید و آرزومندی غالب وباعث و صادق داند باری تعالی ملاقات را سبب سازد سریع انه مجیب سمیع اخبار سار وسیرت خوب واحیای حصال خیر که سبب سعادت آن جهانی بدان بازبسته است وهو التعظیم لامرالله والشفقة علی خلق الله برتواتر می‌شنویم خیرات شمارا والخبر لایخفی [انه ان تك فی صحرة فتکن فی الارض او فی السماء یات بها الله ان الله لایظلم مثقال ذرة و ان تك حسنة یضاعفها ویوت من لدنه اجراً عظیما] زاده الله توفیقه شاد می‌شویم بحصول آن توفیق بر شما افزون باد آورندهٔ تحیت فرزند عزیز تاج‌الدین اعزه الله از هوا خواهان آن دولت ومحبان آن حضرتست احرام کعبهٔ کرم واحسان کرده است وداعی را وسیلت ساخت بدان جناب عالی املست که نظر عنایت و احسان وکهتر پروری و ضعیف نوازی که از اخلاق قدیم و جبلت اصلی آن عزیزست دربارهٔ او مبدول فرماید چنانك بردکر صادران و واردان آن جناب می‌فرماید تا موجب ثواب جزیل و ثنای جمیل باشد ارحم من فی الارض یرحمك من فی السماء من ذی الذی یقرض الله قرضاً حسنا فیضاعفه له

مقصود ز عالم آدم آمد   مقصود ز آدم آن دم آمد

مقصود ازین بازار دنیا نظارهٔ تنها نیست [هل ادلکم علی تجارة تنجیکم] مقصود بازرگانیست بمال وبنفس بذل کردن تا عوضهای شریف از مشتری ان الله اشتری دررسد بی‌نهایت و بدین داعی منت باشد فراوان وبراحسانهای ماضی منضم گردد که اتمام المعروف خیرمن ابتدائه والهلال وان کان انیقاً ولکن اذاتم وکمل وصار بدراً کان احسن واجمل ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا هر روز امداد توفیق بر شما افزون تر باد وبرمحبان شما آمین یا رب العالمین

ظله وبركته وانفاسه كه هما ره بتفريد خلوت مشتغل وبعلو همت وكوتاه دستى وآزادى از طلب نصيبها وطلب مناصب عنان كشيده بوده‌است ودركنج قناعت واعتزال [ان اجرى الا على الله] انيس طاعت وجليس راعب بوده‌است باخلاص دين وبدعاى دولت مشغول وازان نكردد چنانك سنت مشايخ سلف است رضى الله عنهم ليكن فرزند عزيز صدر الدين اتم الله رشده را كه درطلب تحصيل است وطالب علم را ازكفايت چاره نيست بحمد الله امروز صغير وكبير جمله درسايهٔ احسان ملك الوزرا ضاعف الله علوه منالى وكفايتى يافته اند شايدكه او نيز نواخت آن عنايت يابد ومستظل كردد اكرچه آن نانپاره كند مى‌طلبدنسبب بدواندكست الا چون بعنايت ملك الوزرا منال يابد و مشرف شود آن بسيار شود | قليلك لايقال له قليل | عطاى نوالهٔ عنات اكابر از بهر شرف جويند از بهر علف جاويد چون كرم ولطف بارى قاضى الحاجات وقاسم الارزاق باد آمين يارب العالمين.

---

(١٤١)

الله مفتح الابواب

خداى بنده‌كار و خداى بكشايد از مقاليد السموات والارض يك نظر و صدهزار عنايت منتظرم كه وقت آن نظر آيد مشرفهٔ عزيز كريم فرزند مخلص فخرالامرا والخواص الحسيب النسيب اسدالوغا زعيم الجيوش المجاهد فى سبيل الله سعدالدولة والدين ادام الله علوه رسيد و معلوم است فرط ديندارى ورحمت وشفقت آن يكانه [ارحم من فى الارض يرحمك من فى السمآء] بنده‌نوازى ورحمت وكهترپرورى درذات شما وآبا واجدادشما حق تعالى بعنايت خود سرشته‌است ووديعت نهاده وآن علامت سعادت ودولت آن جهانست كه بندهٔ را بر بندكان ضعيف رحمت دهد ورحمت آن باشدكه كناهان بزرك را خورد بيند از مجرمان وبندكى اندك و وفاى اندك را بسيار بيند

---

(١٤٢)

الله مفتح الابواب

توفيق خيرات پذرفته وحسنات مقبول ميسر ومرغوب خاطر اشرف خيرانديش عالى نظر امير ملك النواب نظام الملك صاحب الدولتين المخصوص بخصايص الفضل و العدل والاحسان ادام الله علوه وتقبل حسناته باد وچون احوال لطيف و معدلت و خيركسترى و فرهنك و تدبير اصلاح ملك جهت آسايش درويشان ودفع تشويشها از ضعيفان كه [كلكم راع وكلكم مسئول

لاحقه

(۱)

الله مفتح الابواب

یاد می‌کنم خداوند دل خداوند اهل دل قطب الکونین صلاح الدین را مد الله ظله که شکایت میفرمود ازان ماده که درناخنهای مبارکش متمکن شده‌است چندین‌گاه عافاك الله تعالی فی معافاته معافات المؤمنین اجمعین

واحد کالالف ان امرعنی

ای سرو روان باد خزانت مرساد ای چشم جهان چشم بدانت مرساد
ای انکه تو جان آسمانی و زمین جز رحمت وجز راحت جانت مرساد

خبرت بان ممرضی قد مرضا استأهل ان اکون عنه عوضا
اسألك آلهی ان یکون المرضا برداً و سلاماً و نعیماً و رضا

رنج تن دور از تو ای تو راحت جانهای ما
چشم بد دور از تو ای تو دیدهٔ بینای ما

صحت تو صحت جان و جهانست ای قمر
صحت جسم تو بادا ای قمر سیمای ما

عافیت بادا تنت را ای تن تو جان صفت
کم مبادا سایهٔ لطف تو از بالای ما

کلشن رخسار تو سر سبز بادا تا ابد
کان چراکاه دلست و سبزه و صحرای ما

رنج تو بر جان ما بادا مبادا بر تنت
تا بود آن رنج تو چون عقل جان آرای ما

تم

این رقعه در [مناقب العارفین افلاکی] مسطوراست که بحضرت شیخ صلاح الدین پیش از ارتحال وی نبشته و ارسال فرموده اند

الله مفتح الابواب

وصيت ميكنم جهت رعات شاه‌زادهٔ و روشنائی دل ودیدهٔ ما وهمهٔ عالم که امروز درحباله و حوالهٔ آن فرزندست وكفلها زكريا جهت امتحان عظيم امانت سپرده شد توقع آن است که آتش دربنیاد عذرها زند و یکدم و بکنفس نه قصد نه سهو حرکتی نکند و وظیفهٔ مراقبتی را نکرداند که درخاطر ایشان بکذره تشـویش بیوفایی و ملالت درآید ایشـان هیـچ نکویند ازپاك کوهریٔ خود و عنصر شاه زادکی و صبر موروث بر رسته که

بيت : بچهٔ بط اکرچه دینه‌بود آب دریاش تابسینه بود

اما حذر ار مرصـاد و اشهاد و مشهود ارواح الٓهی که مراقبت دریات طیبـات ایشان است که الحقنا بهم ذریاتهم الله الله الله الله الله الله الله الله الله واز بهر سيد رويى ابدیٔ این پدر واران خود و ازان همه قبیله خاطر ایشان را عزیزعزیز دارد وهر روز را و هر شـب را چون روز اول وشـب کردك‌داند درصید کردن بدام دل و جان و نپندارد که صید شده است و محتاج صید نیست که آن مذهب ظاهربینانست که [يعلمون ظاهرا من الحيوة الدنيا] که ایشان نه از عنصرند که کهنه شوند نصرت عنایت ازلی ازان وافرترست که دردیوار ایشان منور و معطر نباشد که [والتين والزيتون و طور سنين] که قسم بجماداتست که روی قدم ایشان بدانجا رسیده‌است تا مرتبهٔ [ياعلي‌لورأيت كبدى يجر على‌الارض ايش تصنع به قال لا استطيع الجواب يا رسول الله اجعل جفن عيني مأواه وحشـو فوأدى مثواه واعد نفسى فيه من المجرمين المقصرين فقال النبي صلى‌الله عليه‌وسلم فاطمة بضعة منى اولادنا اكبادنا تمشى على الارض] آزار آن ارواح یك آزار نیست وصد نه وهزارنی

بيت : برخاستن ازان جان و جهان مشـکل نیسـت
مشـکل زسرکـوی تو برخاسـتن اسـت

مادا الفراق فراق الوامق الكمد هذا الفراق فراق الجسم والجسد

من خود دانم کز تو خطایی ناید
لیکن دل عاشقان بد اندیش بود

و این وصیت را مکتوم دارد ومحفوظ وبا هیچ کس نکوید والله اعلم

تمت

استدراك

وماوقع فی المکتوبات من السهو والخطأ مع تصحیحه والعبارات کما هی فی مخطوطة المتحف قونیه

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
3	7	چو در فراق	چو درد فراق	
3	16	طبعاً و عشقاً	طبعاً و طوعاً وعشقاً	نسخه
4	4	دربندکمال نیکو نامی محبوب باشد	نیکونامی خود نباشد دربند کمال ونیکو نامیٔ محبوب باشد	نسخه
4	7	نبود است دیگر موجب شادی	نبودداست و وجه دیگر موجب شادیٔ	
4	10	هر یك محبت	هر یك محب	
5	11	تا در بی خبر شب	تا در بی خبریٔ شب	
5	15	نمونهٔ خفیقست	نمونهٔ حقیقتیست	
5	21	قبل الموت	قبل الفوت	نسخه
6	1	می‌خوانند	می‌خواندند	»
7	1	ان نقوله	ان نقول له	
8	2	خا می‌باشدکه گویم آن من و تو	پیدای من و تو ونهان من وتو	»
8	7	و از حقوقی که	و از دعوتی که	
8	7	آن توقیع	آن توقع	
8	10	ز آن حلال رازان	ز آن حلال تر اران	
8	11	بنوستن	بنوشتن	
8	12	ونهاراً منسم اخبار	ونهاراً متنسم اخبار	
8	13	تحریض کنید	تحریض کنند	
9	2	چنانکه این عقدحه	چنانکه آهن مقدحه	
9	10	پس اجتماع خوشها	پس احتماع خوشیها	
9	13	مداداً الا ولوتا ملت	مداداً الا به ولوتا ملت	
9	16	مایحقق آمالنا	مایحقق به آمالنا	
10	7	معنوی را موقوف ظاهر	معنوی را موقوف اجتماع ظاهر	

(۲)

صورت نامهٔ که ملك یفان تکن رحمه الله جد خوارزم شاه را حضرت بهاء ولد فرستاده بود جهت شفاعت قاضیٔ رومی که خبثش کرده بودند .

بعد از سلام و دعا برحضرت ملکی که ملك داریش را سعد و نحس انجم بکار ناید هیچ کاری کمال نکیرد مکر نیکوکاری میل بغلبه وقوت نبایدکردن که علبه در حقیقت دین وتقوی راسـت که [لیظهره علی‌الدین کله] قاصی امام رومی یعرف به بدیانت و صـلاح آراسته‌است و سعادت بمعاونت بر و تقوی‌باز بسته‌است که [تعاونوا علی‌البر والتقوی] والسلام علی من اتبع الهدی. تمت.

همان ساعت قاضیٔ رومی را تشریف فرموده دلداریها کرد

از مناقب العارفین

---

(۳)

صورت عنایت نامهٔ که از طرف برهان الدین چلبی بن امیر عادل‌اکبر چلبی بن اولو عارف چلبی بن سلطان ولد بن مولانا از دارالمیمنة ادرنه بشهر نیکده فرستاده بود جهت توظیف مشیخت حاجی ابراهیم بن اخی احمد بن اخی محمود*

یاران و عاشقان و صادقان و محبان و مریدان و اعیان وشیوخان ولایت شهر نیکده حرسها الله تعالی بدانند و آکاه باشند که خدمت فخرالفقراء مقبول الاولیا حاجی ابراهیم ابن آخی احمد بن آخی محمود اعزه الله تعالی بعشق تام واعتقاد تمام ارادت آورد وبخاندان حضرت خداوندکار اعظم قدسنا الله بسره المعظم کر خدمت را بجان ودل بمیان بست بیت :

هرکه براة حفظ ما دارد در زه قبا دربر و بحر اکر رود باشد زاد ومحترم

بنابرس مقدمه این مکتوب‌را برسبیل عنایت‌نامه داده شد چنانکه شرط زاویه‌داریست و خدمت بجا آرد و هیچ دقیقه مهمل نکذارد مذکور شیخ ابراهیم را ازما شمرند وکماشتهٔ اعجانب‌دانند هرکه دررعایت ومعاونت وطرفداریٔ مذکور حد وجهد وکوششی نماید چنانست که بما وبخاندان ما نموده‌است مطالعه‌کنندکان ابن عنایت‌نامه امید آرند که برین نسق‌روند واعتماد نمایند

کتبه فی‌عشر رجب الاصم بسنه سته وتسعین وسبعمائه

فی ۱۰ رجب الاصم ۷۹٦ بمقام ادرنه

---

* این نامه درظهر کتاب ارسوم الرسائل ونجوم الفضائل یافته‌شد درکتابخانهٔ حاجی سلیم آغا در اسکدار درفهرست توربانو مقید بانمره ۱۲۲ یافته شد احمد رمزی

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
20	1	بازل الندی	بازالعطا	نسخه
20	1	باحسان	باحسن	
20	4	مطیة	مطیة	
20	5	المفرغ	المتفرغ	
20	6	محمود الخلق المختوم	محمودالخلق مقبول‌الحق المختوم	«
20	14	واولاده	واولاه	
20	22	و یحل	و یجل	
20	27	مابقیت	مابقیت	
21	3	نبشته	بنوشته	
21	9	مناسبست	مناسبت = مقتدیست همه درد	نسخه
21	18	الحبور	المحبور	
21	18	من‌سعادته‌الدارین‌وکرامه‌المنزلین روضة الانوار	من‌سعادة الدارین وکرامة المنزلین سلام وتحیت مطالعه فرماید و آرزومندی و شوق الی لقائه الذی هو روضة الانوار.	نسخه
21	20	عیت	عیبت	
21	21	ان	من	
21	25	و می‌کوید	می‌کویند	
22	1	یحیی	تحیی	
22	2	کرده اند	کرده آید	
22	4	فی‌الاض	فی‌الارض	
22	5	ولاتنهر	فلا تنهر	
22	10	مبشر	میسر	
22	15	درین	در دین	
22	15	داعیه	داعیهٔ	
22	22	مشیر	میسر	
23	11	اصفیته	اصطفیته	

صحیفه	سطر	خطا	صواب
10	19	رفت	رفت
11	6	الحب حنده	الحب خیله نسحه
11	7	تحب الشقایق	تحت الشقایق.
11	10	انت السلام والیك	انت السلام ومنك السلام والیك نسخه
11	22	اس پدر واران همه قبیله	اس پدر ور آن حود وازان همه قبیله نسخه
13	3	اکر خاطر فرزند ورة العیون	اکر خاطر ورزند عزیز قرة العیون نسحه
13	21, 20	بقلب منشرح وعارض منفسح الجماعه رحمته حل المصطفی عن ذلك اکر این رحمت مخفی نبودی آخر مجمع	بقلب منشرح وعارض منفسح الجماعه رحمه اکر این رحمت مخفی نبودی از آدمی ذکر آن بی‌فایده بودی جل المصطفی عن ذلك آخر مجمع نسخه
14	16	لادی کتاباً فی سطور کانما	لادی کتاباً فی سطور کانها
15	6	او وافقترست برین اتحاد لاجرم همه رنك صلحست.	او وافقترست برین اتحاد لاجرم همه صداقست نه رنك صلحست نسخه
15	8	رتو آن	پرتو آن
17	11	صاحت	صاحب
17	19	اسلامیانست نور ربانی	اسلامیانست بفیض نور ربانی
18	2	و'ران	واران
18	4	فهارا	فتنها را
18	13	علو	علوه
18	17	بحفظ خلود	بخط خلود
18	20	دارم زحمتش را حصوز	دارم زحمتش را از حضور
19	6	والمودة کنز بالاخفاء اولی وان کانت المحت لاتخفی	والمودة کنز والکنز بالاخفاء اولی وان کانت المحبة لاتختفی نسخه
19	15	شمل متفة	شمل متفتة
19	20	فاسخ صفت	فاسخ صفقة
19	24	مدخر الخیر لایام	مدخر الخیر لاانام

صحیفه	سطر	خطا	صواب
25	18	یخوانید	بخوانید
25	22	ببش	پیش
26	18	وقفه	و وقفه
28	6	بو	تو
32	24	زه کوار	بزرکوار
33	17	والقلب	والقاب
35	10	تا	یا
35	10	رساتیده	رسانیده
36	4	دبسبب	وبسبب
37	1	القضاء	القصاة
37	15	الربانیبن	الربانیین
38	3	ادان	ازان
39	11	آغارش	آغارش
40	18	بنند	ببنند
49	3	و زند	ورزند
49	5	لشسته	نشسته
49	24	تسافط	تساقط
52	26	حقابن	حقایق
53	10	دبر	دیر
53	16	وجعلتی	وجعلنی
54	2	جاره	چاره
54	9	بنوت	بینونت
55	4	دوقلم	درقلم
55	18	خبریش	خبریست
56	27	دروه	عدوه
58	23	مجد الدولته والدین	مجد الدولة والملة والدین نسحه

صحیفه	سطر	خطا	صواب
23	13	چنانك جان آدمی نماند ،	چنانك جان آدمی از صورت آدمی فاضلترست وباقی تراست که صورت نماند وجان آدمی بماند وصورت نماز نماند نسخه
23	22	نماز طهارتست ماب و شرط جان نماز.	نماز طهارتست بانیم من آب وشرط نماز بآب وشرط جان نماز نسخه
23	26	نشت	نشست
24	4	بقبله بود چنانك حق تعالی.	بقبله کرده بودند وآن دو شخص که بخدمت شیخ نشسته بودند هر دو را روی بقبله بود چنانك حق تعالی نسخه
24	16	حبر	خبر
25	12	تصرف دهی دران نا امیدی..	تصرف دهی ازطرف مبارك خیراندیش درویش پرور شما معصوب علیه شده است وگستاخی رفته است که خاطر شریف شما از و رنجیده است این داعیٔ مخلص که بحکم شفاعت بخدمت لانه می کند حسبة لله و من بدأ حسناتکم وصیامکم وصلاتکم وصدقاتکم تقبلها الله قولاً حسنا آن احسان دیگر که سرهمه احسانهاست سئل عیسی علیه السلام ما اشد الاشیا واصعبها واشقها قال غضب الله اشد الاشیا وقیل یا روح الله ماینجینا من غضب الله قال عیسی علیه السلام ان تکفو غضبکم عند قدرتکم یکف الله غضبه عنکم وهل جزاء الاحسان الا الاحسان [زان پیش که داده را اجل نستاند] [هر داد که داد نیست می باید داد] فرزند نظام الدین محبست وهواخواه آن دولت دائما ورطب اللسان بوده است بذکر خیر شما اگر زلتی رفته باشد العفو اولی بهر کیکی گلیم نتوان سوخت [واذا الحبیب اتی بذنبٍ واحدٍ] جأت محاسنه بالف شفیع [ارحم من فی الارض یرحمك من فی السمآء ارحم من هو دونك ویرحمك من هو فوقك از بهر روزی که امید دارید که قهار مطلق تقصیرهای شما را عفو کند دران روزی که کسی را زهرهٔ شفاعت کردن نباشد ازین ضعیف امروز ذخیره سازد وجهت ان امید شفاعت این داعی قبول فرماید تا منت ها داشته آید وثواب جزیل وثنای جمیل حاصل آید جاوید محسن باد بمحمدٍ واله نسخه

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
64	19	بدو	برو	
64	20	ببدکان	بندکان	
64	22	پناه‌داری	پناه‌دار دی	
64	22	بخشیدهم	بخشیدم	
65	3	باشد	باشند	
65	8	ا	را	
65	14	اقتد	افتند	
65	24	صادق	صادقی	
65	27	لمارات الهلال اموه	لمارایت من الهلال عموه	نسحه
66	6	تمسك	فامسك	»
66	6	ظفرت	لقیت	»
66	11	مقصود ز آدم آن‌دم آمد[الدنیا..]	مقصود ر آدم آن دم آمد دوستان فی‌الله ولله را برای [الدنیا ....]	نسخه
66	14	لولاالخیر	لولاالخبز	
66	15	زیشتت	بریشت	
66	22	الوتقی	الو ثقی	
66	23	می‌شود	می‌آید	»
66	24	فضاله	فضله	»
67	7	الفلسا	الفسا	
67	8	بهزار	بهر	
67	10	دراین	درین	
67	15	خردی	خبر	
67	16	ازبی‌خردی	ازبی‌خری	»
67	16	منطصر	مضطر	
67	16	همجون	همچو	
67	21	اعذار	اعذار را	

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
58	26	اعزاز	اعزار	نسخه
59	6	تحآله	تحاله	
59	7	خیر را که طالت	خیر را که طلب را دزد ر خود لازم می‌دانیم دعوات خیر تا آن طالب	نسخه
59	9	باذ	باز	
59	9	وسلام چنین آدمی	وسلام چنین ذاتی که پای آدمی	«
59	10	بحواهیم	بخواتیم	نسحه
59	16	وخرقه پوشد	خرقه پوشید	
60	2	بتشبثت	تشبثت	
60	6	کربندکان	کریدکان	
60	20	مکافان	مکان	
61	19	مدارید	ندارد	
61	20	نکویید	بکویند	
61	22, 21	عنایت کند براهل زمین	عنایت کند بسبب شما براهل زمین	«
62	1	خدای ترس حلیم کریم	خدای ترس رعیت‌پرس حلیم کریم	«
62	19	واذا اتاهم	فادا اتاهم	
62	22	وبندکی	وبندکیٔ	
62	23	منت‌داری	منت‌دار	
63	7	دولته و حقق اماله	دولته واقباله وحقق آماله	»
63	10	برکة	برکنه = جهت	»
63	13	رد مشتاق بی قرار	نزد مشتاق مشتاقان بی‌قرار	»
63	15	ان جمعنا	ان یجمعنا	
63	17	اجل بس	اجل بسی	
63	23	بمرید	بمرید	
63	25	باثواب	تا ثواب	
64	8	الجنات	الجنان	

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
71	20	ونخون	ونجون	
71	22	ولابتون	ولابسون	
71	24	قد خللا	فسد الخللا	
72	4	بجهٔ خبث	بجهٔ خبیث	نسخه
72	8	شنان ان بعدوا	شنأن قوم ان صدوا	»
72	10	ازان	باتو	»
72	13	خبرلکم	خیرلکم	
72	15	بینایی	بنای	»
72	16	فلان مخنث است	فلان همچنین مخنث است	»
72	17	بستی	بهشتی	
72	17	عن الله وعن	عن الله تعالی وعن	»
72	20	دارد والسلام	داردوالسلام کتبه‌والده‌یعرف بلخی فوله	»
73	14	خواهم	خواهیم	»
73	24	دند	داند	
74	1	خد	خدا	»
74	2	مرافقت	موافقت	»
74	5	ربم	تریم	
74	8	نبود	نشود	»
74	14	معیشت	معینست	
74	17	بازدر	یار در	
74	19	باد	باد امین یارب العالمین	»
74	24	یجعل	نجعل	
75	2	کرده است	لرکرده‌است	
75	2	نمی نهند	می‌نهند	
75	4	عدو	عدوی	
76	6	کلاه والله	کلاه الله	
76	8	مواخات	موافات	»
76	15	خس	حس	»

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
68	5	فرمایه	فرماید	
68	6	ز	ار	
68	15	واین طائفه اند که	واین طائفه نه آن طائفه اند که	نسخه
68	17	ولتعرفتهم	ولتعرفنهم	
68	18	صالحا فی اللیل	صالحا لله فی جوف اللیل	
68	23	ملك الامرا	ملك الامرا ولی الایادی	»
68	23	پروانه بك مدالله	پروانه بك ادام الله	»
69	3	للقا والله	للقا الله	
69	6	نبتغی	ینبغی	
69	7	بالاحسان من من ربه	بالاحسان من ربه	
69	13	مجابات	مجارات	»
69	13	آن ضعصرا	آن صمرا	
69	16	بنشستن	بکشتن	»
69	21	بخدایی که فیضه رحمت او...	الله میسر الاجتماع بخدایی که فیض رحمت او	»
69	21	درهمه	درحم	»
70	3	ارکان محبت آن برادر	ارکان محبت که محبت آن برادر	»
70	5	مقیدی دارد	مقید می دارد	
70	7	بحدی رانده	بحدی می رانده	
70	12	ظاهرهٔ	طاهرهٔ	
70	16	عودوا الی الوصل عودا	عودوا الی الوصل عودوا	
70	16	خصانه	حضانه = بمعنی حضانه = پروردل	»
71	3	نباشد والسلام	نباشد جاوید محسن باد والسلام	
71	6	تکاثرت الاشواق	الهجر سنة تکاثرت الاشواق	»
71	11	المفرحه	المفرجة	
71	19	فی دولة ونعمة	فی دولة صافیه ونعمة	

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
86	7	نشمرد خدای داند که	نشمرد که پیغامبران ببالانکران ندارند خدای داند که	نسخه
86	11	معدلت امیر	معدلت کستری امیر	
87	9	واجب	واجب	
88	8	عقده	عقیله	
88	16	باکش منبت رقایق	باکش منبع ومنبت دقایق	»
89	5	اقباله ومجده	اقباله وزاد مجده	»
89	13	افکند ثواب	افکند باثواب	
91	8	یر	ید	
91	24	ض	ص	
93	12	می‌کنم	می‌کنیم	
93	22	تسد	نیست	
94	2	لاجاته	للاجابة	
94	9	چشم و	چسم جمال و	
94	21	روری	رو روی	
94	23	جواجه	خواجه	
94	26	دسجد	مسجد	
95	17	سیدالمدرسین می‌کند	سید المدرسین شمس‌الدین می‌کند	»
96	2	میان فرقی	میان ایشان فرقی	»
97	20	پادشاه	پادشاهانه	»
97	21	السبف	السیف	
97	24	باشد	باشد که	
98	11	تهیج لی البکا	فهیج للبکا	»
99	6	الفرع	الفزع	
99	19	قاتر	فاتر	
99	19	هم	هر	
100	5	مابهجعون	مایهجعون	
100	15	والامانات	والانفاق	»

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
76	16	ای‌زنده زادکان سرازین‌خاك برکنید.	جاویدشی باید وخوش مهتابی تا با تو غم تو کویم ازهر بابی	نسخه
76	23	ونسیه لاللتفهیم.	ونسیه والعاشق لایکفیه اشارة لانه یتکلم و یشیر لاللتفهیم	»
76	23	بدل	بدل	
76	25	تنبه	تنبیه	
77	27	هاوانم	هاونم	
78	16	الدر النحریر	الدرالمنیر الحبر النحریر	»
78	18	وحیاحته للحق	وحیاطته‌للحق	
78	23	به‌محسناعلی‌احسانه فانه‌یجزیه	به‌محسنا عن فان‌الله الملك یجرابه	»
78	24	لسع‌مائة و زیادة	بسبع مائة وادناها زیادة	»
79	17	خیرفکری	خیر نکری	
80	12	کار شما	کارشماست	»
80	13	می‌شود	می‌شنود	
80	25	خدا برسید	خدا رسید	
81	1	بارغریی	باز غریی	
81	3	نسیب	نسبب	
81	12	دائم	دانم	
81	13	داند چند	داند که چند	
81	21	رفعت ومکانت	رفعت کامرانی ومکانت	
81	22	سلام وخدمت	سلام و دعا وخدمت	»
83	8	کاهی از عبار	کاهی که از غبار	»
83	9	تحیتی	تحیتی	
84	2	المرازع	المزارع	
84	4	متن	متن	
84	12	نکند	نکند چه کند	»
85	12	را رنجاند	را می‌رنجاند	
85	13	سیدالمشایخ	بخاطر سید المشایخ	
85	22	درونجزا	در روز جزا	

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
114	3	اجتهاد	اجتهاد	
114	11	کریم فایض	کریم درحق او فایض	
114	14	ازاد	ایراد	
115	5	آزادی واز دلداری	آزادی نمود و از دلداری	
116	4	خاکیست بادش	خاکیست که بادش	
116	17	مجازات احسان	مجازات آن احسان	نسخه
116	25	احلاق وخداپرستی	اخلاق وحسن‌اشفق وخداپرستی	«
116	27	مدارك ضمیرمنیر بالهامات‌ربانی مقرون ومنصور	(محذوف)	
117	3	مدارك ضمیرمنیر بالهامات ربانی مقرون ومفصور	(ابتداء مکتوب) درسینهٔ همایون	
117	6	اورا مدد از حصرت	ادرار مدار و از حضرت	
117	10	است می	است ومی	
117	17	درین داعی	وبرین داعی	»
117	21	بالمقرب	بالقرب	
117	26	میسر حضرت	حضرت میسر	
118	2	خیر الناصرین	بحضرت خیر الناصرین	
118	21	می‌فرسم	می‌فرستم	
118	23	حرامات	حرامت	
119	13	مجذور الحمام	محذور الحمام	
119	22	ولاخراً	ولاضراً	
119	24	مکارم عنصری	مکارم اخلاق عنصری	»
119	25	میراث	بمیراث	
120	1	درباب	درباب	
120	4	ارعرامات بعنایات	ازغرامات متواسله ومبدل‌کرددغرامات‌بعنایات	«
120	13	والکرم	والاکرام	
120	22	درزخت	درخت	
120	24	آن‌خیربالای	آن‌کسی وآن‌خیربالای	
121	1	رویی	روی	

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
101	14	للرقود	للوقود	نسخه
102	20	وطر	نظر	
103	13	بیفترا	بیفزا	
106	7	بخدایی که ملکش ار عظمت درحم آسمان نمی گنجد	که ردوری و آرزومندی سخنم بردهان وریان نمی گنجد	»
106	15	آفتاب وور وشب	آفتاب حسن رور وشب	»
106	19	الامرا	الا که مرا	
106	20	عشفیة	عشیقة	»
106	25	ورنمایم	ور نمایم	
107	19	الظالمون	الضالون	
108	13	نسیا ان تك	انها ان تك	
108	15	پیوندی	پیوستی	»
108	22	نیکهای	نیکیهای	
108	25	بودنه	بودبه	
109	1	حق تعالی توفیق برتوفیق وجذبه ودعوات وهدایت برهدایت متتابع وافزون دارد	حق تعالی توفیق برتوفیق وجدبرجد وجذبه برجذبه ودعوت بر دعوت و هدایت بر هدایت متتابع وافزون دارد	نسخه
109	13	برخوف	برخوف	
109	22	شما که مجردید	شما که عقل مجردید	
109	26	من ربکم	من ربکم وهم نائمون	»
110	5	جمله سلام	یك بیك سلام	»
110	22	اهمال	اثقال	
110	25	بار آورد	باز آورد	
111	1	:فاحرف من حبلك الحل عقده	اذا طرف حبلك الحل عقده	»
111	3	ان الکبار بدایهتن صغار	ان الکبار بدایهن صغار	»
111	9	لسانا یشکر منك کان مقصرا	ینبت الشکر لقصراً	»
113	8	جمالی	جمال	
113	12	مستفقد	متفقد	»

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
131	7	سدادی	ببداری	نسخه
131	17	می‌بیند وانکس را که	بیند وانکس که	»
131	24	خصمان	خلقان	»
132	1	دست‌در آن	دست بران	»
133	1	شد اعتقاد	شد تا اعتقاد	
133	11	کالخزامی	کالخزامی	
133	12	می آوردم	می آورم	
133	14	پرنورسمیع لطیف	پرنورسمیع بیدار هشیار لطیف	»
133	21	کاهی پلنك	کاهی تیمار کاهی پلنك	»
134	1	غیرت رب الانام	وارعیرت رب الانام	»
134	4	واتقم	واتقیم	
134	16	شکرالنعم واحب	شکرالمنعم واجب	»
134	21	رضینا بعض العیش حقیقت	رضینا بعض العیش ان عزکله * ومن لم یجدماءً طهراً تیمماً * صورت شماخیال آن حقیقت	فسخه
134	24	می‌خواهد	که خواهد	
135	3	تشهی	تشتهی	
135	6	بر آن	اثر آن	
135	14	مقصود داز	مقصود از	
135	18	جدکرد	جدکیرد	»
135	18	ازمنست	ار منت	
136	4	غایت	عنایت	
136	4	فرموده	فرمود	
136	7	راقب	مراقب	»
136	9	ملازمات	ملازمت	»
136	11	پایم	پایم	
136	13	وکان	دکان	
136	13	ورود	و رد	
136	14	مکر بر	مکر دیکر بر	
136	14	چیز	چیز نتوانند	

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
121	18	انی	انّی	
121	22	چنداتك	چندانك	
121	26	فذلك عنا	فذاك علینا	نسخه
122	11	والاشفاق	والاشفاق محمدی الاخلاق	
122	13	علی الایام	علی مر الایام	
123	10	وان تثوت	ان لم تثوت	
123	13	الفضلا	العلما	»
123	19	المتقون	المتقین	»
123	23	فلاقا	تلاقاً	»
123	26	المتقن	المتقین	
124	5	همراه کرده	همراه او کرده	
124	15	ومدد	ومسدد	
125	11	مهدی	مهتدی	
125	16	[. . . ، . . . .]	[من جاء بالحسنة له من ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی ومن ذکرنی فی ماله ذکرته فی مالی ومن ذکرنی فی ملاءٍ ذکرته علی ملاءٍ خیر منه انا الدیان اجری بالحسنة واعفو عن السیئةٍ]	
125	20	کثیر الزحام اولی	کثیر الزحام وحاتم اولی	
126	1	دریش	درویش	
126	3	فافضلهم لعیاله	فافضلهم انفعهم لعیاله	
126	25	فخر التجارة وتحته کر	فخر التجار ریحته کر	
127	1	نضرهم	نصرهم	
127	6	خالدین	خالدین یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیةً مرضیه	نسخه
127	20	سارعو الی	سارعوا الی	
127	25	پشیمانی	پشیمان	
128	4	رنکی	زنکی	
128	20	واحسنانی	واحسانی	
130	12	عاقبت	عافیت	

صحیفه	سطر	خطا	صواب
150	2	بفان	بغان
150	17	کر	کمر
150	23	سة	ست
150	25	ارسوم	الرسوم
150	26		کاتب مجموعة الرسوم الرسائل پیر محمد بن حاجی یعقوب بن موسی النکدی فی سنة ۸۷۹ .

فهرس اسامی الرجال والبلاد

صحیفه	سطر	خطا	صواب	
136	15	حق نتوانند ایشان	حق ایشان	
136	15	پرستد	پرستند	
136	18	منلی	میلی	
136	18	چعیت	جمعیت	
137	11	منوعة	ممنوعة	
137	12	بوقق	بوقتی	
137	12	مصاهر وخویشی	مصاهرت وخویشی	
137	13	بوتاش	یوتاش	
137	16	ونیکامی	ونیکنامی	
138	6	یارها بخدمت نموده‌ام	بخدمت یارها نموده‌ام	
109	10	کنیه‌است	وبرکته‌است	
139	18	ویندرفته	وبذ رفته	
139	20	می‌قرماید	می‌فرماید	
140	12	فرمود هرکه	فرمود که هرکه	
140	22	والایقان کعبة	والایقان آمال کعبة	
140	25	مصوك	مصون	
140	26	وآله والقران	ورایانه وآله القران	نسحه
141	2	بدخواهان می‌شنوم	بدخواهان وخائسان می‌شنوم	
141	4	تعقیب	تقلیب	
141	8	می‌کنیم آن	می‌کنیم که آن	
141	9	اروا	اورا	
141	24	خودرا راکه	خودرا که	
142	5	والسطود	والطود	
142	7	باانفراض	تا انقراض	
142	15	بود داز	بود و از	
142	20	سفرها	سقرها	
142	21	سلیمان بخت	سلیمان تخت	»
142	25	نکل	بکل	
142	27	وفته	و فتنه	

ادرنه — 150. سرحد اسلام وشهر مشهوراست. سنهٔ فتح : دارالميمنة ٧٧٦.
انكوريه = آنقره — 137. مقرجمهوريت توركيه حالا حرسها الله من الافات والبلايا.
سيواس — 32.
قونيه — 67.
كاروانسراى ضيا — 75.
نيكده — 150.

«هذا وقد بذلنا الجهد فى تحقيق اسامى الرجال والبلاد على قدر الامكان لان الترسلات واسعة الموضوع كثيرة الفروع والانسان فى موضع الضعف. وماالعصمه الا لله وحده»

آنقره 1937 — ح. شمائى القونوى

Katgı:

Basılması bir yılı geçen mektublar sona erdi. yoksulum işlerim dolayısıyla gezgin olmaklığım. araştırma yapmaklığımız onun yayımını geciktirdi. Basımı yeniden okuyunca Mukaddimede birkaç eksik buldum. onları yazıyorum:

Sayfa 11 sa. 4 Şeref Arife olacaktır. Sultan Veledin iki kızı vardı. Muttahıre Abıde. Şeref Arife. Birincıyi Germıyen oğlu Süleyman Şaha. diğerini Konyalı Emır Bedreddıne gelın ettıler. Sayfa 11. sa. 5 sağlığında. Alaeddin Çelebinin sağlığında olacak. Sayfa 13. sa. 8 Emiri İgdişan. tabirini M. İbni Bıbı IV. S. 325.

بهاءالدين ملك السواحل تمرسهٔ شهادت رسانيدند وچون اركار باب فارغ شدند بشهر آمدند واكدشان واعيان شهر را برمايعت سلطنت جرى سوكند دادند .

şeklinde okumaktayız. Sayfa 13. sa. 19 Mütehawil. Mütemewil olacaktır, birizki zengın demektir. Sf. 19. sa. 19 Mehmedın babası Seyfeddin Alişir değil belki Yakubdur, yani Mehmedin dedesi Alişirdir. Sf. 20 Çengırı Çankırı olacaktır. Sf. 22. sa. 28 Kâtıp zade Hekim Refi efendi Nushasının yılı 778 değil 896 dır. Sf. 26. sa. 13. Turhallı Yusuf hakkında şu bilgiyi bulduk. Celâleddin Yusuf meğer Sultan Veledin Mesnevilerini 739 yılında yazmış. hem de kendisi Mevlevî imiş. Süleymaniyede A. Nafiz pasa kütüphanesinde saklı Yazmanın ketebesi şudur:

تمت كتاب المثنوى الولدى على يد اضعف خلق الله تعالى الفقير يوسف بن عيسى المولوى التروخالى احمد الله عواقب اموره ليلة الخمس الثانى و العشرين من شهر المبارك شعبان سنة تسع وثلثين وسبعمائه والحمد لوليه ولم . ٢٣ شعبان ٧٣٩ .

ن

نائب بك	22. (نام امیر میکائل است)
نظام الدین.	17. 4 . 27. 28. 29. 31. 34. 48. 49. 57. 64. 98. 115. 154. [طغرائی وخطاط مولوی. نسخهٔ دیوان سلطان ولد که بخط وی نوشته شده است. محفوظست درکتبخانهٔ والد چلبی ازبوداق.]
نجم الدین امیرسپهسالار.	3. 4. [ازخواص سلطان رکن الدین بود. ابن بیبی IV. ص. 291].
« ابن حرم چاوش	17.
نصرة الدین.	شیخ خانقاه 73.
نور الدین امیر.	29. 31. 57. والی قیرشهر. تربت و مدرسهٔ منهورهٔ او درقصبهٔ قیرشهر بزیارت مشرف گشتیم. عمارت رصین وبقعهٔ مزین بود. در بالای دروازهٔ مدرسه این کتابه محکوکاست :

1 — بسم الله . امر بعمارة هذه المدرسة المبارکة المیمونه فی ایام دولة السلطان الاعظم شاهنشاه المعظم مالك رقاب الامم سید سلاطین العرب و العجم سلطان البرین والبحرین غیاث الدنیا والدین

2 — الرحمن الرحیم. معین الاسلام والمسلمین سید الملوك والسلاطین ابوالفتح کیخسرو بن قلج آرسلان خلد الله دولته العبد المحتاج الی رحمة الله ومغفرته جبرئیل بن جحا تقربا الی الله ومرضاته فی شهور سنه احدوسبعین وستمائه 671 = 1272

شیدت هذه المنارة من قبل ابو الحرب نورالدین جبرئیل بن جاجا المؤسسه فی مدینه اسکیشهر بتاریخ ٦٦٠ ویوجد فی قاعدة المنارة العبارات الاتیه :
« بسم الله الرحمن الرحیم عمر هذه المنارة المبارکة فی ایام دولة السلطان الاعظم غیاث الدنیا والدین ابوالفتح کیخسرو بن قلج آرسلان برهان امیر المؤمنین علی ید العبد الضعیف الداعی الی رحمة ربه اللطیف ابوالحرب جبرئیل بن جاجا ادام الله دولته فی شهر المبارك ذی الحجه من شهور سنه ستین وستمائه ٦٦٠». [انظر المجموعه الارکئولوجیه الوکالات المعارف الجمهوریه سنة ١٩٣٤ رقم II، ص263]

نور الدین	43.

و

والی بك	114. 115. (الغ قتلغ سیف الدولة والدین).

ی

یغان تکین	150. (جد خوارزمشاه) .

Sayfa 25. Sa. 10. İstanbul Üniversitesi Kutüphanesindeki Yazmaları sıralarken yanlış söylemişim. 1). 2070–42. Işkodralı Hasan Hakkı paşanın yazması 51 varak, 27 satır imiş. Yalnız mektuplardır. Paşa Konyada 1270 yılında Valı imiş. Yazılış yılı belli deyil. 2). 1916–28. Resail ve mektubatı Mevlâna 99 varak, 27 satırdır.

1275 de Akşehirli Yusuf İzzet yazmış. İlk kısmında Mecalisi Seba 34 varak, mektuplar 35 den başlayıp 99 da sona eriyor.

Kişi ve yer adları:

Mevlânanın mektuplarında adları geçen buyuk kişilerin heca harfleriyle sıralanan isimleri karşısında bildığimiz, bulduğumuz şeyleri yazdık. Baktığımız Bitikler Tat ve Tacık dilinde düzülmüş olduğundan bizde sozlerimizi tatca ve tacıkce dizdik, öz dilimizi pek severiz, saygımız yucedir, ancak sözlerde ilâçlara benzer: Kalb hastalığının değerli eını Digitalis i yazarken Hekim Nativelle Fabrikası müstahzaratını Reçetesine işaret eder. hiç kimse ona yerlisini yaz diyemez. Umarım ki bizi — Reçetemizdeki başka illerin sözünü yazmış diye— kınamazlar.

Mevlânanın Biti (Biti Mektup. Bitimek Yazmak demektir) lerini Türk dilinde basmak yaymak sevincelerinden bizi alıkoyan kâğıt pahalılığına bilmem ne demeli. 5,5 liraya topunu aldığımız ekmek kadar gerekli nesne 8,5 liraya fırladı, lâkin yine yolumuzdan dönmedik.

Gün bize yar olursa şimdi İran giyimini kuşanmış Horasanlı Türk guzeline, yüzü güneşten yanık Anadolu çocuğuna millî kostümümüzü giydireceğiz.

Kardeş ve komşu İranda Mevlânanın kitapları üstüne büyük alâka görüyoruz, şu kitapları basarken alkış okuyan sesler duyduk. Ankarada çarpan Kalbi Tahrandaki Nabizle anlamak siyaset sahasında değil Bilgi alânında dahı büyuk ilerileyiştir.

Eksıklerimızi Yahşi kişiler bütunler diye umuyoruz.

Londra dan son gelen bir kitap kataloğunda sevinçle gördük: Mister R. A. Nicholson cenapları Mesnevinin 1. 2. ci cildlerine şerh yazmış. رسالهٔ تحقیق احوال و زندکان مولانا مسهور مولوی adıyla Farsca resimli Mevlânanın Biographisi basılmış. hemen ısmarladık.

Ankara, Londra, Tahran, Büyük Türk Mütefekkiri Mevlânânın yaşayışı, fikirleri ile uğraşanlara inaliktir.

M. F. N. UZLUK

١ — تمت المجالس بحمد الله المحمود بكل مكان والمذكور بكل لسان،

٢ — يوم الثلثا فى اوائل ربيع الاخر سنة ثلث وخمسين وسبعمائة 1352-5-19=753

٣ — والصلوة على نبيه محمد المرسل عن عدن عدنان وعلى صحابه الجواد الحسان الطاهرين

٤ — عن شوايب الحسنان انه كريم منان.

İkinci tarih 308 varaktadır ve şöyledir:

١ — اتمام شد اختيارات اين لطائف غريب ومعارف عجيب اواخر ذى الحجة اربع و خمسين و سبعمائة از نسخهٔ كه از كتب يار زمانى جلال الدين يوسف 1353 / 8 / 2 = 754

٢ — تر و خالى ايده الله بنور عنايه مختار بود بعون الله و حسن معونته و الحمد لله رب العالمين و الصلوة على نبيه محمد و آله اجمعين

٣ — هم از حواشى از كتب كه بدستخط مبارك خداوندكار بود قدس الله سره العزيز نقل افتاد بدين ترتيب تفسير حديث معارف لطائف و غيره

Demekki bulunmaz yazılar ve zevkli bilgiler, yarizemanı Turhalli Celâleddin Yusufun kütüphanesindeki nüshadan Zilhicce sonu 754 de bulunup alınmış, Turhalli Celâleddin Yuşufun kitaplarına esas olan nüsha ise bizzat Mevlânanın el yazısı imiş. Yani böylelikle bu mecmuanın en sahih ve doğru bir kaynaktan alındığını anlatmak istiyor.

Basdığımız nüsha ile Mevlânanın huzurundaki nüsha 1 - 20 mektupta sıra tertibile at başı bir gidiyor. Fakat 21 inci mektuptan 52 inci mektuba kadar bizim nüsha fazla, huzurdaki yazmada eksiktir.

Bız de 137 inci mektupta sona eriyor. Halbuki Konyada daha 6 mektup fazla bulunuyor. Şu halde bizim mektupların sayısı yeni 6 ile 143, huzurdaki nüshanın bütün mektup sayıları 112 dir.

Bu sebeple bizim 52 inci mektup Konya nüshasında 21 olmuş oluyor. Bu Mektuplar arasında bizimkinde (54) Konya nüshasında (23) Eflâkide dahi vardır. Hattâ bu mektuptan önce Sültan Velede yazılmış bir tane daha vardırki şimdi onu 144 olarak gösterdik. Şeyh Salâhaddinin hastalığında Mevlânamızın yazdığı bir mektup ile, Sultanülulemanın Yağan Tekine (ceddi Harezumşah) yazdığı bir rik'ayı en sona koyarak, « bu kaidedir sonra gelir bezme ekâbir » meseline uyuyoruz.

Konya nushasile matbuu sonradan mukabele ederek yanlış doğru cetveli ve bunlar arasında nusha farkları gösterdik. nusha alâmatı Konyadakine işarettir.

Konyadaki mukabeleyi, müzenin pek değerli, alim memurlarından Veli Sabri ile yapdık. Netekim bastırdığımız Mecalisi Seb'ai Mevlânayı da o mukabele etmişti. Teşekkür ederim.

Mecmuayı günlerce tetkikimize terkeden Konya Müzesi Müdürlüğüne Teşekkür ederiz. Mektupları, Paskal Baharî Efendinin «Sebat» matbaasında Mamas Kolankas Efendi tertip etti. Ahmed Mithat Efendinin yetiştirmelerinden bu ihtiyar mürettip bizim harsımızı ne güzel kavramış..

Bu Kitabın ve bundan sonrakilerin tashihine dikkat ve himmet sarfeden Farsça üstadım, zamanımızın varlığıyla öğündüğü fazıllardan Ahmed Remzi Akyürek hazretlerine sonsuz şükranlarımı alenen sunarım. Onun yorulmak bilmiyen aşkı, Gençleri imrendiren şevkı, çalışkanlığı her türlü öğmeye yaraşır. Her hususta teşvik ve yardımlarını gördüğüm amcam üstadımız Veled Çelebi İzbudak hazretlerine takdimi teşekkürat eylerim.

Sözüme son verirken, Batıya çevirilerek, Londra Doğu dilleri âlimlerini, bilhassa Mister Gibb vakfını pek alimane, mahirane, vakıfane idare eden bilgiçlere hitap etmek istiyorum.

Mevlânanın 6 büyük cilt Mesnevîsini, en eski metinleri tetkik ve mukabele ederek benzersiz şekilde basan, ingilizceye tercüme ederek Doğuyu Batıya tanıtan Reynold A. Nicholson Cenaplarına bilhassa teşekkür etmek vazifemdir.

İngiliz kavmi ile Türk milletini biribirine yaklaştırmanın ilk adımını bilgi sahipleri, alimler atmış oluyorlar. 1925 te başlayan Mesnevi tab'ı 1933 te sona ermiş, 1936 da siyaset sahasında iki millet daha iyi anlaşmıştır.

Böyle kutlu, mutlu bir işe Mevlânanın kitapları, fikirleri vesile oluyor. Onun yüksek, feyyaz, cuşacuş nağmeleri, gönülleri, dimağları kendine çekiyor.

Büyük Mevlânanın en küçük hurmetkârı, dünyanın tanımadığı şu mühim kitapları ortaya koyarken yıllardanberi beslediği dileğin yerine geldiğini görerek seviniyor.

حرام دارم با مردمان سخن کفتن. وچون حديث تو آيد سخن دراز کنم

Ankara Yenişehir, İkincikânun 1937. **M. F. NAFİZ UZLUK.**

17 Makbul bir delikanlı olan talisiz Behaeddin nasıl oldu da işleri bırakıp ansızın aralıkta kayboldu
18 Nerede o fesahatler, o yazılar, nerde o sözler, nerde o kifayetler ve o mansıp, o makam,
19 O bando mızıka ile bayraklar nereye gitti ve üzerlerinde ejdeha resimleri olan kumaşlar acaba ne oldu?
20 Sahibin iki oğlu - vezir zadeler - neden yüz çevirdiler, cana kıyan felekte her ikisinden de eser yok
21 O harp ve darp, o işret meclislerile ay gibi güzel yüzlü köleler nerede, o kıymetli elbiseler ve o zengin hazineler acaba ne oldu?
22 Güçte kuvvette kükriyen arslana benziyen o tacgir - pâdişah - dostlar tarafından bile anılmaz oldu.
23 O harekâtı askeriye ve bıyık burmalar acaba nerede, o turnakırı güzel atlar, o doğan kuşlarile o tantana, o debdebe o gürz o ok atışler ne oldu?
24 Nerede o Hatîr Oğlu Şerefeddin ki rif'atte ferkadan yıldızının üstüne çıkmış ve hatta geçmişti bile
25 Büyüklükte bir mertebeye yetişmişti ki yedi kat gök anın derecesi altında zannedilirdı
26 Zamanın beylerbeyi Anadolu ülkesinin sahib Kıranı idi ki diğer beyler onun huzurunda çocuk kalırdı
27 Suallerime zemane cevap vererek onların hepsi ecel badesile sarhoş olduğundan hayat meclisinden çekilip gittiler,
28 Onlar bir müddet âmali cihanı kucaklamışlarken nihayet inliyerek sefer edip aradan kayboldular.
29 Cihanda kimsenin daimi kalmasına imkân yoktur. Çunki cihanın temelini kuran böyle kurmuştur,
30 Onlardan öncede muradlarına nail olmuş ne Beyler ve ordulara malik ne muteazzım Padişahlar vardı.
31 Onlar ki yer yüzünü tutmuş, zengine müflise kocaya, gence karşı tahakküm sürmüşlerdi
32 Lâkin o saltanatlar o servet o azametler kuru şeylerdir, Ölüm kapısı kendilerine açılınca hepsi saltanat tahtından baş aşağı geldi.
33 Ölüm okuna karşı hiç bir kalkanın yardımı olamaz, ölüm kılıcına karşı gelecek zırh ve kaftan bile hasara uğrar.

Konyalı tabibin kitabını kopya ettirdik. İntikadı şekilde tabedeceğiz.

Mektubatın tab'ına esas tuttuğumuz yazma İstanbul Yenikapı Mevlevihanesi içerisindeki Maliye Nazırı Abdürrahman Nafız paşa kütüphanesinde bulunmaktadır. Kütüphane halen Süleymaniyededir. Numara 1055 dir. Yazanı yazılış tarihi belli değildir yazısından, kâğıdından eskı bir nüsha olduğu görülmektedir. 82 varak 27 satır eb'adı 17-25 zahrında (mektubatı Hazreti Mevlâna kudedese sırreh) yazılıdır.

İstanbulda Darülfünun kütüphanesinde 2070 numarada dahi yazma bir nüsha vardırki meşhur Şeyhulislâm Hasan Fehmi efendinin çırağlarından İzzet yazmıştır. Bu nüsha vaktile Konya Valisi İşkodralı Hasan Hakkı paşanın temellükünde imiş. Lâkin noksan ve yanlıştır. Diğer eski bir nüshası Konyada Mevlâna dergâhında bulunmakta idi. Şimdi müzesinde 1102-52 numarada kayıtlıdır. 352 varak, beher varak 32 satırdır. İnce şıkeste talik ile yazılmıştır. Büyük bir mecmuadır.

İçindekiler:	Başladığı varak	
1 — Maarıfi Sultanül'ulema	1	
2 — Fihi Mafihi Mevlâna	35	
3 — Namei Sultan İzzettin	123	Bu mektubatın adıdır.
	55	varak = 108 sayfadır.
4 — Mecalisi sab'ai Mevlâna	144	sonundaki tarih 453 rebiulâhırdır.
5 — Makalati Seyid Bürhanettin	219	
6 — Esrari Şemsettini Tibrizi	309	sonundaki tarih 754 dür.
7 — Maarif Sultanülulemadan bir kısım	346	

Kitapta tezhib yoktur. Nüsha, 1155 tarihinde Çelebi Zade İsmail Asım efendinin imiş, müşarüileyh tarafından Konyaya Çelebi efendilere vakfedilmiş ve şu talik mühür basılmıştır. (وقفشده این نسخه عبد آثم چلبی زاده اسماعیل عاصم ١١٦٢) yazma, (Mehmed Saidi Hemdem 1222-1275) Çelebinin el yazısını, torunu Abdülhalim Çelebi 1291-1343) in haşiyesini, Mehmed Bahaddin Veled Çelebi İzbudakın tashihlerini havidir.

Hattatın adı belli değildir. Ancak Mecalis seb'a sonunda şu ibare vardır.

۱۹ – وان طبل وبوق وكوس وعلمها كجاشدند — وان اژدها نكاشته بد روى پرنيان

۲۰ – دو پور صاحب ازچه سبب روكشيده اند — كز هر دو نيست اثر درين دهر جان ستان

۲۱ – آن رزم وبزم كو وغلامان همچو ماه — وان جامهاى فاخر و نيز كنج شايكان

۲۲ – وان تاج كير بنيروچون شير شرزه بود — آواز او بريده شد از جمع دوستان

۲۳ – كو آن سپه كشيدن و آن سبلت وبروت — وان بور وبار وطنطنه وان كرز وان سنان

۲۴ – ابن الخطير كوشرف الدين كه رفعتش — بكذشته بود و بر شده تا فرق فرقدان

۲۵ – جايى رسيده بود كه از غايت علو — پنداشت زير رتبت او هفت آسمان

۲۶ – بكلر بك زمانه وصاحب قران روم — ميران پيش حضرت او همچو كودكان

۲۷ – كفتا كه جمله مست شراب اجل شدند — و ز مجلس حيوة برفتند بركران

۲۸ – يكچند شاه مراد جهان دركنار بود — واخر زار رخت ببستند از ميان

۲۹ – چون اين نهاده اند اساس جهانيان — در دهر هيچ كس نتوان يافت جاودان

۳۰ – بودند پيش ايشان ميران كامكار — شاهان با تكبر و با اشكركران

۳۱ – روى زمين كرفته و فرمان روا شده — ز مالدار و مفلس و ز پير و ز جوان

۳۲ – ليكن خوشست مرك بر ايشان كشاده شد — جمله نكون شدند ازان تخت خسروان

۳۳ – با تير مرك هيچ سپر دستكير نيست — با تيغ مرك جوشن و خفتان كند زيان

Mersiyenin Tercümesi

Bu mersiye bilumum Anadolu ülkesi Beyleri hakkında 676 tarihinde onların eyyamı devleti inkrazile hitama erdiğinde kaleme alınmıştı (1)

1 Rum ülkesinin büyükleri acaba bu cihandan ne gördüler de nereye gittiler diye zemaneden sordum.

2 Geçen sene ben onları şanlı, şöhretli bırakmıştım; bu gün ne adları kalmış, ne sanları.

---

(1) روضة الكتاب وحديقة الالباب فارسى فى الانشا لابى بكر ابن الزكى المتطبب القنوى الملقب بالصدر. المتوفى سنه ۷۹٤. كشف الظنون لحاجى خليفة ج ۱، ص ۵۸۷. طبع اسلامبول.

Bu tarihin doğrusu 694 olsagerektir.

Görebildiğimiz yazmalar :

1 — Darülfünun Kütüphanesinde Rıza Paşa kitapları arasında No. 1316. tarihi 778 dır. Hekimbaşı Kâtipzade Refi' Efendiye aittir Bu kitabın tâbi'i istinsah ettirmiştir.

2 — Ankarada Maarif Vekâleti Kütüphanesindedir. Bizzat müellıf Ebi

3 O azametli Pervane acaba nereye gitmiştir. O büyüklük o haşmet kudret şimdi nerede?

4 O binicilik o at koşturması ve büyüklerin kendi arzularile arkasından önünden gitmesi nerede?

5 O beylik, o kumanda, o vakar nerede; o ucu bucağı bulunmıyan hazineler ne oldu?

6 Pervanenin o heybeti nerede ki bütün Anadolu ülkesindeki kurdların ağzı koyun etinden mahrum kalmış, zâlimler pusmuştu,

7 O askere kumanda, o usul-ü nizam ve intizam nerede, o fesahat ve elfaz o dil - tatlı söz - nerede,

8 Erkenden konağının kapısında dizilen Beylerden şimdi hiç kimse görülmiyor.

9 Nerede bir müfsit, bir yolkesen, dir hırsız varsa anın (Pervanenin) kılıcı korkusundan zebun kalmıştı

10 Anadolu ülkesi hariciler, fesat, fitnecilerle dolmuş iken onun kılıcı sayesinde cennet bahçesine donmüştü

11 Şimdi onun nazenin vücudünün yokluğundan bilistifade memleket yılan ve akreplerle dolu olan cehenneme dönmüşdür.

12 Asrın güzide ve emsalsiz kumandanı olan o zat nasıl oldu da gözlerden kayboldu?

13 Nerde o rezanet, nerde o sebat ve kumanda, nerde o büyüklük ve o kavim ve kabile

14 Yıllarca toplayıp biriktirdiği mallar nerede o etrafını alan kölelerle o tertip o hanedanlık nerede

15 Zavallı yunus hoca acaba nereye gitmiştir, o emsalsiz sürur o taze yiğit bey ne oldu,

16 Nerde o büyüklük, nerde o saltanat ve o izzü naz, nerede o kaza gibi sahillere hükmediş,

---

Bekrin el yazısıdır. Maalesef aralarından varaklar zayi olmuştur. No. 126 edebiyat faslında, tarihi remazan sonu 677 dir. (1) numaradaki müstensah ile mukabele, nüsha farkları gösterilmiştir. Mersiye, işte bu müellif yazmasının sonundaki yine kendi destihattı ilâveler arasındadır.

3 — Esat Efendi, 3295. İbtidasında (كنز الانشا) ortasında (روضة) vardır. Ravza 58 varak, satır 17, hacmi orta dır. Nihayetteki ketebe Ankaradaki müellif yazmasının aynıdır. Yalnız:

قوبل وصحح فى مدنية مغنيسا فى منتصف شهر الجماذى الاخر سنة ثمانى وسبعين وثمانمائه ٨٧٨ yazılıdır.

Biz Mevlânamızın, Şeyh Sadrettinden ders okumadığını kuvvetle iddia etmiştik. Gerek şu isimler arasında müşarileyh Mevlânanın adı geçmemesi, gerek diğer cüzülerdeki isimler arasında bulunmaması bizim kanaatimizi kuvvetlendiriyor.

Şeyh Sadrettinin okuttuğu 11 cilt hadis mecmuası, ilk son sayfalarındaki Selçukî ümera ve ulema isimleri noktasından tetkike ve neşre şayandır. Biz burada ilk defa ilim alimine haber vermekle iktifa ediyoruz.

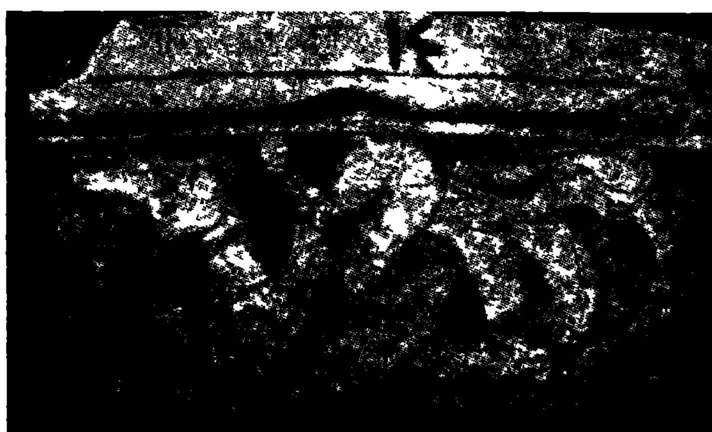


Konyalı tabip Ebu Bekirin yazdığı mersiyeyi ehemmiyeti dolayısile buraya koyuyoruz. Büyük münşi, ağıt ağlarken bizi de yasına ortak ediyor. Moğulların söndürdüğü bey konaklarının ocakları, kendilerile beraber, bir çokta bilgi ve ince san'at erlerinin, hünerverlerinin evlerini yıktı.

Mersiyeyi karşıki sahifeye koyduk. Üst başındaki Resim agzı hiddet halinde açık duran Ejdehadır, yani Selçukilerin Resmî armasıdır. Bu Relief Konya surlarından bir kapı üstünde imiş, şimdi Konya Müzesinde dir.

Mersiyeyi üstad A. Remzi tercüme etti, Türk dilini iyi bilen âlim üstadın edebî yazisi pek güzeldir. Anadolunun talisiz ço cuklarının ölümü okuyanı ağlatacak. Başda Pervane olarak yigit beylerin adlarını saygı ile analım.

Konya Müzesinde, taş üstünde diğer bir Relief daha vardır ki onu büyük yılana benzetiyoruz. Çengırı, Kastamunu Darüşşifaları kapıları üzerinde daha büyük yılan kabartmaları vardır. Relief fotografları bize gönderen Mimar Şehabeddin Uzluk'a, klişesini yaptıran Dr. Süheyl Ünver'e teşekkür ederim.



این مرثیه برسبیل عموم درحق امرای روم که ایام دولتشان درشهور
سنه ست وسبعین وستمائه بانقراض انجامید درقلم آمد

۱ – پرسیدم از زمانه که این سروران روم — گویی کجا شدند وچه دیدند از این جهان
۲ – من پارسان بعایت شهرت کداشتم — وامروز نیست زیشان نه نام ونه هم نشان
۳ – پروانهٔ معظم کویی کجا شدست — کو آن همه بزرکی وآن حشمت و توان
۴ – کو آن سوارکشتن وآن اسب تاختن — وآن سروران بطبع پس وپیش او دوان
۵ – کو آن همه امارت وآن حکم وان وقار — کو آن همه حرائن وان کنج بی کران
۶ – کو هیبتش که روم چنان کشته بود ازو — کز کوشت میش کرك فروبسته بد دهان
۷ – کو آن سپه کشیدن وآیین ورك وساز — کو آن همه فصاحت وان لفظ وان زبان
۸ – میران که صف زدندی بردرکهش بجان — یك کس بدید نیست از ایشان درین زمان
۹ – هرجا که مفسدی و حرامی و درد بود — از بیم تیغ او همه بودند نا توان
۱۰ – رومی که پر حوارج وآشوب وفتنه بود — کشت از نهیب تیغش چون روضهٔ جنان
۱۱ – وامروز نازنین چو وجودش بدید نیست — چون دورخست پرشده ماران وکژدمان
۱۲ – وان نائب یکانه که میر کزیده بود — کویی چه کونه کشتست از دیدها نهان
۱۳ – کو آن همه رزانت وان حکم وان ثبات — کو آن همه بزرکی وان جمله خان ومان
۱۴ – وان مالها که جمع همی کرد سالها — وان حلقهٔ علام و آیین و خاندان
۱۵ – بیچاره خواجه یونس کویی کجا شده است — وان سرور یکانه وان میر نوجوان
۱۶ – کو آن همه تکبر و شاهی وعز و ناز — وان حکم درسواحل همچو قضا روان
۱۷ – مسکین بهاء دین که جوانی کزیده بود — چون از میان کار برون رفت ناکهان
۱۸ – کو آن همه فصاحت وان خط وان سخن — کو آن همه کفایت وان جاه وان مکان

٤ — سيد العلما قدوة الفضلا محى السنة ناصر الشريعه زين الدين ابو عبدالله محمد بن ابی بکر بن

٥ — عبد القادر الرازی مدالله حیاته والمولی الامام العالم العامل الفاضل تقی الدین احمد بن الاسعد السنجاری

٦ — ادام الله برکته والمولی والامام العالم العامل الفاضل رضی الدین یوسف بن اسمعیل بن ابراهیم التلعفری کانت برکته

٧ — والمولی الامام العالم الفاضل نجم الدین یعقوب بن یوسف القرآغاجی المولی الامام الفیفه العالم

٨ — شمس الدین محمد بن عمر القونوی والمولی الامام العالم الفاضل الحافظ شهاب الدین ابو بکر بن محمد الهمدانی ابوه

٩ — والمولی الامام العالم الفاضل جمال الدین محمد بن علی بن ابی نصر الاصفهانی ابوء والمولی الامام العالم الحافظ

١٠ — زین الدین محمد بن مسعود القونوی والفقیه الفاضل العالم معین الدین والمولی الامام العالم زین الدین خالد بن ابی خالد الحمراوی والمولی الامام

١١ — الحافظ شرف الدین اسحق بن علی القونوی والمولی الامام الفاضل کمال الدین علی بن عبدالعزیز بن محمد القونوی

١٢ — و ولدء ایضاً عبد الغفار بن علی المذکور والمولی الامام الحافظ الحاج محی الدین محمد بن الحاج محمود القونوی

١٣ — والمولی الامام الحافظ امین الدین عبدالله الصوفی والمولی الفقیه الامام شمس الدین محمد بن یعقوب السیواسی

١٤ — والمولی الامام الفاضل رکن الدین مسعود بن محمد القونوی المولی والموالی الفقیه زین الدین قلمشاه بن حبشی والشیخ عبدالله بن عبداللطیف

١٥ — والمولی الامام الفاضل خادم الشیخ المسمع ادام الله ظله نجم الدین عمر بن الاسعد بن عمر کانت برکته.

١٦ — بقراة کاتب الطیفه اضعف خلق الله آصف بن عبد الله عفا الله عنه و وقفه لقرا یأتی الکتاب رسول الله.

Bu adlar üzerine izahlar :

3 - 4 — Dünya ve din ehlinin muini, Muineddin Süleyman Pervane beydir. 3 ncü Gıyaseddin Keyhusrev zamanının en nüfuzlu,

en sözu geçgin veziridir. Mevlânaya büyük saygı ve sevgisi vardır.

Üstad Ahmet Remzi, Muineddini, Mahmud II zamanındaki Halet efendiye benzetiyor. Mevleviliğe candan bağlı Halet efendinin ahval ve harekâtı, Şani zade ve Cevdet tarihlerinde yazılıdır.

Pervane 676 da boğdurulmuştur. Tarihlerde yazılıdır. İstiyenler okurlar.

5 — Mecdeddin, Muineddinin kızı, Ayni Hayat Hanımın kocasıdır. Künyesi Ebu-l-Mehâmid, adı Mehmed, babasının adı Hasandır. Atabek diye şöhret almıştır. Eflâkide ismi çok geçer.

6 — Celâleddin Mahmud Müstevfi yani maliye nazırıdır. Künyesi Ebussena, babası Emir Elhacdır. Mektuplarındaki 81 Emir Haci ile bu Emir Elhac arasında bir münasebet varmıdır?

8 — Emir Nizameddin Evhat, Hatir oğlu Şerafettin Mes'udun oğludur. Hatir oğlu Mes'udun Niğdede Alâaddin camii karşısında çeşmesi ve üstünde kitabesi vardır. Halil Ethem beyin Niğde klavuzunda camiinin resmi, çeşme kitabesinin resmi, biz de kitabelerin asılları vardır.

9— Seyfettin Alişiri bin Yakup. Kütahyadaki Germiyan oğulları hükûmetinin beyi Muhammedin babasıdır. Yakup adında oğlu olup bunun kızını, Ulu Arif Çelebiye getirdiğini Eflâki menakibinde yazmaktadır.

Alişir karşılığı Anadoluda (Aslan Ali) sözü vardır.

10 — Şerafettin musılî, Mevlânanın muarızı, Şerafettin olacak. Şamda gözleri kör olarak ölmüştür.

11 — Mecdettin, camiilusul mürettibinin (606 ölümü) Torunu olacak.

Son şayfadaki adlar:

4 — Zeyneddin Razi, Eflâkide adı geçer. Mevlânanın hürmetkârlarındandır.

14 — Kadi Zezneddin Kalemşah bini Habeşi. (Eflâki Fransızca C 2, S 422, hikâye 743. Taceddin Kalemşah adına tesadüf ederiz.

İbni Betuta seyahatnamesinin Konya faslında, Kadı Kalemşahın Ahı zaviyesine müsafir edildiğini yazar. Şu halde İbni Habeşî denilen Kalemşahlar Konyanın ilim hanedanındandır.

Şimdi Konyada Gazi Alemşah mahallesi vardır ki yanılmıyorsak bunun doğrusu Kadı Kalemşah olmalıdır.

Mektuplardaki elkap arasında « اوعودلو اولوغ قوتلوغ الكا ، بلكا ، دلكا » tabiri nazarı dikkati çekse lâyıktır. Mevlânamızın « الكا بلكا دلكا » okuduğu ve yazdırdığı bu sözler, bu gün kullandığımız veya kullanmadığımız (eline, beline, diline) sözleridir. Halbuki bu üç sözü gûya Bektaşılara malederlerdi. Mevlânamızın zamanında Bektaşı cenabı pek gençti, her halde bu üç söz ki bir insan için muhakkak elzemdir. Bunlarsız olmaz, ta Orta Asyada atalarımızın kullandığı kelimelerdir. Zaten Mevlânada, Mevlevilikte Horasanı ve atalarımızın töresini aynen buluyoruz.

Subaşı, Vâli bey, Çavuş, Yedek gibi Türkçe sözler, Konya Sivas, Engüri gibi şehir adları ve Şücaeddin İnanç, Nureddin Cace, Sahip Ata Fahreddin Âli, Emineddin Mikâil, Celâleddin Karatay, kardeşi Seyfeddin, Pervane ve damadı Mecdüddin, Taceddin Mutez, Kadı Sarraceddin, Kadı İzzeddinleri haklarında pek şaşa'alı lâkaplarıla okumaktayız.

Bu eserdeki mektupların bir çoğunda kime hitap edildiği tasrih edilmiyor. Ancak yazılış tarzından anlaşılıyor. Hele hiç birisinde tarih yoktur. Pek tabi'î olarak bunlar, Mevlânamız tarafından âdeti veçle dikte = imla suretile vücuda getirilmiştir, zarfın üstünde adresi varmışdır. Lâkin sonradan toplanmış ve hatta bazılarında « آرندهٔ تحيت فلان » diye isim bile açık bırakılmıştır.

Mektublar arasında tavsiye ettiği simalardan hoca Şahabeddin, damadıdır. Nızameddin, hattat Şeyh Salâhaddinin kızı Hediye hatunun kocasıdır, yani Sultan veled Hazretlerile bacanakdır. Bu zatın evlenmesi hakkında Eflâkide bir hikâye mevlanamızın güzel bir de gazeli vardır.



Eflâkî menakibi, Selçukî tarihleri, kitabeler vasıtasile mektuplardaki isimleri kısmen halledeceğiz. Biz böyle bir tecrübeyi, Selçukî tarihile ciddî uğraşan âlimlere bırakmağı daha doğru daha ilmî bulduk. Esasen şu izahat bile ancak okurlara umumî fikir vermek maksadile yazıldı.

Konyada Şeyh Sadreddin Konevî zaviyesinde mevkuf olup şimdi Konya müzesinde bulunan kitaplar arasında, müşarünileyhin okuttuğu « جامع الاصول فى حديث الرسول » isimli, «ابوالسعادات مبارك ابن محمد بن عبد الكريم غفرلهٔ و ابائه» in 11 cilt eseririn cüz 2 ve cüz 3 ünün ilk sahifesinde şunlar yazılıyor :

١ — سمع هذه المجلدة من اولها الى اخرها على مولانا و سيدنا و شيخنا الامام العالم الراسخ الوارث الكامل

٢ — امام ائمة العلماء الراسخين وارث الانبيا و المرسلين صدرالملة والدين ابى‌المعالى محمد ابن اسحق بن محمد بن يوسف بن على ادام الله ظله

٣ — المولى ملك الامرا مربى الملوك والوزرا جامع فصيلتى العلم و العلم حسيب العصر حسنة الدهر معين‌اهل دنيا والدين ركن‌الاسلام والمسلمين

٤ — سلمين بن على بن محمد راد الله سعادته و توفيقه و نصر به حزب الحق و فرقه وسمع معه ايضاً المولى ملك الصدور

٥ — والفضلا مجدالدولة والدين ذخرالاسلام والمسلمين عضد الملوك والسلاطين ابوالمحامد محمد بن الحسن والمولى ملك الصدور

٦ — والاماثل محرز الفضايل جلال الدولة والدين عون الاسلام والمسلمين ابوالثنا محمود بن‌اميرالحاج والمولى الامام العالم

٧ — سيد الدولة رضى الملة يوسف‌بن اسماعيل والشيخ الكبير الفاضل تاج‌الدين ابوالعباس احمد ابن اسكندر الاردبيلى

٨ — والامام الحافظ الفاضل كمال الدين احمد بن يوسف والامير نظام‌الدين اوحد بن الامير الكبير شرف‌الدين مسعود بن الخطير

٩ — وسمع مع‌الجماعة المذكورة ايضاً سيف‌الدين عليشير بن‌يعقوب ايضاً مع‌فوات وكان السماع بقره المولى الامام

١٠ — العالم سيد الفضلا ملك الصدور شرف‌الدين محمد بن على الموصلى ابن‌اخى الشيخ الامام العالم العلامه قدوة

١١ — المحدثين مجدالملة والدين ابى‌السعادات المبارك بن محمد بن عبدالكريم رحمةالله عليه.

Aynı cüzün sonunda, ilk sahifedeki yazı ile muharrerdir:

١ — سمع جمع هذه المجلدة من اولها الى آخرها على مولانا وسيدنا الشيخ الامام العالم العامل الراسخ

٢ — الكامل قدوة اكابر المحققين امام ائمة العلما الراسخين صدرالملة والدين ابى المعالى محمد بن اسحق

٣ — بن محمد بن يوسف بن على ادام الله ظله واعاده على‌المسلمين بركته المولى الشيخ الامام العالم الفاضل

Hazretı Mevlâna cevabında, fakat kanlıya «Ezrail oğlu» diyorlar; eğer kan dökmesın insan öldürmesin de ne yapsın buyurdu. Pervane çok memnun oldu, onu serbest bıraktılar ve hasımlarını hoşnut edip kan bahası verdi C. 1, hikâye 125.

2 — Müderris Oğlu Çelebi Şemseddin rivayet etti ki Bir gün Konyada hâil bir vak'a vâki olmuştu. Muinüddın Pervanenin önüne (huzuruna) şefaat eylesin diye bir inayetname yazdı. Bütün Konya ahalisi Hazreti Mevlânanın yanına geldiler ve Hazreti Sultan Veledi şefi tuttular, Hazreti Mevlânaya arzeyledikte istifa ve şefaatgerlikte bir mektup irsal buyurdu. Pervane rikayı açıp okudukta bu mühümmün Velede sad yüz taalükü vardır o dahi hazır olsun buyurdu, Pervanenin rıkası cevabında, dervişanın maksudu odur ki bir yüz ne ola ve bu mananın sad yüzü vardır, diye yazmalarını buyurdu. Pervane rikayı gözlerine sürüp şehir ahalisini halas eyledi. O vâkıada halk, on bın altun verüp o sıkıntılardan kurtulmak isterlerdi. Bir mübarek mektupla halkı bir belâdan kurtardı (Eflâkî fransızca C. 1, S. 198).

3— Kezalik anlatırlar ki, Mevlânanın sevgililerinden bir âmil = Agent de tresor, mali mirinın ifasında ziyan gordü ve iki, üç bin altuna yakın borçlu olup onu ödemeğe takati kalmadı. Kalktı iyâlü evlâdı ile Hazreti mevlânaya gelip hasbeten lillahi taalâ bu bapta Pervaneye bir inayet ve şefaat mektubu yazınız, bir emrile geri göndereler ya bir mühlet versin diye mübarek ayağına düştü. Hazreti Mevlâna hakikaten bır rika gönderüp şefaat eyledi. Pervane bu kaziyenin divana taalükü vardır demiş. Cevabında haşa haşa divan, Süleymanın hükmiledir, o değil ki yani Süleyman divanın hükmüyle değildir diye yine cevap yazdı. Pervanenin adı Süleyman imiş çok sevinip zevkler eyledi ve rikayı okuyup âmilin zimmetini o borçtan kurtardı. Kendi hassasından divana cevap verdi. Hazreti mevlâna da dualar edib Muinüddin Pervanenin alnında Süleymanî bir nur vardır ki eğer kasdeylese mağrip ve meşrık mülkünü zapteyler buyurdu. Eflâkî fransızca C. 1, S. 199.

4 — Ediplerin meliki Mevlâna Malatyalı Salâheddin buyurdu ki, Hazreti Mevlânaya mürid olduğumda gördüm ki bir günde Pervaneye ve gayrisine 12 rika gönderip mesakin ve hacat ehline reva 'olurdu ve hiç biri hata eylemezdi 'Fransızca Eflâkî C. 1, S. 182, Hikâye 176.

5 — Kidvet elashap Çelebi Celâleddin ki Sipehsalar Oğlu diye anılır, ashabın âriflerinden ve yerli Emir Oğullarındandı, hikâyet ette ki, bir gün hazreti Mevlâna beni bir kaç yar ile Kayseriyeye Pervanenin yanına haberci gönderdi. Bir mektup dikte ettirdi, Hazreti Çelebi Hüsameddin yazdı. Mektubun zımnında güfteniha güfte, dürer meanii süfte idiler. Mübarek mektubu el üstüne koyup Hudavendigârın mübarek ayaklarını birkaç defa öptüm, ve, eğer benden haber sorarlarsa ne söyleyim dedim. Sen orada ağız açtığında biz diyeceği deriz buyurdu. Çelebi, Pervaneye ve ümeraya vasıl olup Mevlânanın selâmını tebliğ eylediğimde hepsi ayağ üstüne kalkıp, büyük ikram gösterdiler. [Evvelleri Konyada makamda bulunan Çelebi efendinin mektuplarını alan Mevlâna bendeleri de ayağa kalkarlar, mektubu öptükten sonra otururlardı. bu doğuya mahsus bir terbiyedir. Nezaket ve terbiyenin zamanı mekânı, modası olmaz. Yalnız asırların değişmesile kısmen şeklini değiştirir. **Nafiz**] ve ayakta durup Pervane mektubu şirin ifade ile okudu. herbir yerinde âferinler söyledi. matlûbumuza icazet verüp; mübarek mizacı nasıldır diye azameti Hudavendigârdan sordu. Bır o kadar hakaik ve dekaik demişim ki bihnd oldum. Pervane ve ümera ağladılar ve niçin o Hazretten uzak sohbetlerinden ayrı düştük diye acındılar. Sonra Pervane, Çelebi Celâleddin Sipehsalar Oğlu kaç kerreler gelmişti. lâkin bu defakine benzer marifet ve meani dolusu görmemiştik diye benden sordu. Ben de hikâyeyi anlattım. Hepsi ittifakla baş koydular, tahsinler okudular, bir çok nimetler. armağanlar gönderdiler.

Eflâkî Fransızca C. 1, S. 315.

Evet şu 144 mektubu okuyunuz. Elkaplardaki haşmeti, ifadedeki sadeliği, tahkiye kudretini derhal anlarsınız. Mevlâna, bilhassa çocuklarına yazdığı mektuplarda daha samimidir, daha içlidir ve daha hissidir.

Malûmdür ki, bir şahsın bilhassa hususî mektupları onun lâşuurî dediğimiz âleminin bir makesi mesabesindedir.

Mevlânamız mektuplarında, çok mütevazı ve fevkalâde kibardır. Elbete, Horasanın en kibar ailesine, saraya mensup ve tamamen nezih, kibar insanlar arasında yetişmiş bir Prensin, başka şekilde yazmasına imkân varmıdır.

◉

Mevlânamız, Seraçeddine yazdığı mektupta, Alâaddin Çelebi terekesini, yetimleri arasında taksim edilmesini rica etmektedirki bu, Çelebinin bir kaç çocuğu olduğuna işarettir. Hakikaten Eflâkide Ulu Arif Çelebi zamanında bunlardan birisinin hayatta olduğunu anlatmaktadır.

Alâaddin Çelebi zadeleri bugün Anadoluda tanımak imkânı çok yazıkki yoktur. Vaktile Ahmed Tevhid Bey üstadımız, Konya Akşehirindeki Sahibiye medresesinde bu çocukların müderrislik ettiklerini, hattâ kabirlerinin bile orada olduğunu ağızdan bize söylemişti, tahkik edemedim.

Kır şehrindeki kabirtaşlarını kısmen araştırdım bir şey bulamadım. Talihsiz Alâaddin Çelebiye acıyorum. Tanri rahmet etsin.



Mektuplar arasında (14), (91), (120) numar ile gösterilenler Selçukî devletinin sıhhat nazırı demek olan hekimbaşısına hitaben yazılmıştır. Burada baş tabiplere ne gibi lâkaplar verildiği öğrenmekteyiz.

Tabib Ekmelüddin Konyada « بك هكيم » adında mescidi ve içerisinde kendisinin kabri vardır. Bizim çocukluğumuzda mihrabı ve kapı söğeleri güzel Selçukî çinisi ile süslü idi. Şimdi pek haraptır.

Tabib Ekmelüddinden Mevlevi men'balarına ve diğer eserlere müracaatla hazırladığımız tetkiki ileride neşredeceğiz.

Mevlânın imzası, mektuplardan (65) de « كتبه والده يعرف بلخى لولده » huzurdaki nüshada vardır, (78) de ise «المفتخر بدعائه محمد بن محمد بن الحسين البلخى» şeklinde yazılıdır.



Mektuplardan (92) deki emirin adı belli değildir. Yalnız Emiri igdişan denilmektedir. " Igdiş „ diye taşağı burulmuş erkek ata denilir. Bu ameliyeye castration yani «اخصا» tabir edilir. Eskiden saraylardaki siyah ağalara " tavaşi, hadım ağası derlerdi ve hepsi " Evnuque „ yani husiyeleri çıkarılmış erkeklerdi.

Şu halde Selçukîler zamanında bunlara igdiş deniliyormuş. hatta Emiri iğdişan bir mesnet imiş, ıstablı âmire, Emîri âhurluk payesi kapucu başılık gibi.

«Rüsum ürresail Nücum el fezail» kitabının kısmı evvelinin aslı evveli [der marifeti tertibi elkabı ashabı menasib] olup;
خطاب سلاطين، خطاب ملوك، خطاب مخدرات سلاطين diye 20 kadar hitaptan sonra ikinci tabakaya başlıyor;

خطاب نائب، خطاب والى، حطاب مشرف، خطاب ناظر، خطاب امير اكدشان .

Hitabı emiri iğdişandaki elkap şöyledır :

مجلس سريف اميرموقر ممكن مختارمجتبي مجدالاعيان والمشاهير زين الامراء والاماجد جامع المحامد فلان الدين شمس الاسلام صفى الحضرة عزيز الملوك والسلاطين العاينام خاص اميرالاكادشه ادام الله شرفه.

Bürhanı Kati tercümesinde ise, başka başka iki nutfenın birleşmesıle hâsıl olan insana derler. Meselâ : biri hindli, biri türk olan karı kocadan doğan çocuğa, ve biri arap, biri türk olan iki attan hasıl olan tay gibi, buna bozat derlermiş, diyor.

[Ahmet Remzi Akyürek Notu.]

Eflâkî menakıbinde Sivastaki Emiri İğdişandan bahis geçmektedir. Sultan Veled anlatıyor : Bir gün ashab ile medresenin kapusunda oturuyorduk. Emir Ârif bir öküz kemiğini ipe bağlamış sürüyordu. Emir Ârif bu eylediğin ne haldir diye sordum, Emir اركدك başıdır dedi, kı Sultanın nüvvabındandı, Sıvasda bir medrese yapmıştır, o mütehavvil ve fuzul bir merddi. ve bittabi dun uttav, hanedanımızın münkiri idi. Üçüncü günden sonra onu katleylediler ve hanımanını yağmâ ettiler, henuz Ârif beş yaşında idi.

Eflâkî fransızea S. 22. 303

Cl. Huart bu ismi Orcoud şeklinde okuyor. Acaba nushada iğdiş şeklide olduğundan mı böyle okudu. fakirdeki nushada dahi karışık yazılmıştır. Fakat mektup mündericatı bu isme uygundur.



Mektuplar ve Eflâkî Menakıbi :

Derç ve tabedilen mektuplardan 56 ve 144 Eflakide bulunduğu gibi mektuplardan bahis kısımlar da vardır. Eflâkinin anlattığı hikâyeler şunlardır :

1 — Naklederler ki bir gün Hazreti Mevlâna, Pervaneye bir şahsın şefatındeki — kan dökmüş ve bir yarın hanesine saklanmışdı — bir rik'a göndermişti. Pervane rik'anın cevabında bu kaziye başka kaziyelere benzemıyor, kan meselesidir diye yazmış.

Alâaddin Çelebi Şemisle kavga yaptığında pek genç ve toy bir çocuktu. O zaman belki 20 yaşında idi. Şemsin gaybubetinden sonra daha 15 yıl yaşadı. Nihayet bir hastalığa yakalandı. Marazının alâmetleri yazılı olsa birşey denilebilir. «تب محرقه و علت عجيب» peyda olup ondan öldü. Eflâki, Mevlânanın, teessür ve infialinden cenazesinde bulunmayıp bağlar cihetine gittiğini yazıyor. Fransızca Eflâkî C. 2, S. 177.

Bu belki Kara hümma = Typho veya Malaria Tropica dır.

Alâaddin Çelebiyi, büyük babası Sultanül'ulemanın yanına gömdüler. Alçı sıvalı kabri başında şu kitabe vardır :

1 — الله الباقي هذه تربة

2 — الصدر المرحوم علاالدين محمد بن شيخ المشايخ

3 — سلطان العلما والعارفين جلال الحق والدين محمد

4 — بن محمد بن الحسين البلخي افاض الله بركاته

5 — على المسلمين وخصص ولده بمزيد كل عنايته

6 — اواخر شوال سنه ستين وستمائه 660 = 7 تشرين اول 1261

Sultan Veled kardeşine şu yanık rubaileri söylıyerek ağıt ağlıyor:

در سوك علا ماه سيه چادر كرد   خورشيد و سپهر خاك ده بر سر كرد

پيوسته شنيده ام على حر كردى   اين سفله جهان بين كه علارا جر كرد

وله قدس الله سرهم

در فضل و هنر علاء دين يكتا بود   در عالم ارواح دانش بينا بود

موج اجل از ساحل خاكش بر بود   زيرا ز ازل گوهر آن دريا بود

«ديوان سلطان ولد»

O zamanlar, müderrislere «الصدر الكبير» denilirdi. Kabrı kitabesindeki «الصدر» tabiri ve fazlu hünerde Alâaddin biricikdi denmesi yine onun ilmen büyüklüğünü gösteriyor.



Alâaddin Çelebinin kabrine bitişik alçı sıvalı bir kabir vardır ki kitabesi budur ;

1 — تربة امير شمس الدين بن يحيى

2 — بن محمد شاه از داماد ذی وفا او

3 — لاد مولانا قدس الله سره العزیز

4 — در تاریخ هفتم ربیع الاخر سنة اثی وتسعین ستمائه 692

Bu Emir Şemseddin sultan Veled'in kızı Şerefe âbide hatuuun kocasıdır. Sağlığında Hazreti Şemisle muarızası vardı. Ebediyet arkadaşının ismi Şemistir. Bu, muhakkak ki garip bir tesadüftur. Çelebinin kabir arkadaşının yanında daha büyük bir kabir varki üstünde kitabesi yoktur. Şemsin makamı diye gösterilmektedir. Eflâkide dahi bu kabir Şems makamı diye işaret edilmiştir. Eflâkî Fransızca C. 2, S. 184, hikâye 588.



Mevlânamız, genç ölen oğlu hakkında Saraceddine yazdığı mektupta, şefkatli bir dil kullanılmıştır. Eflâkiden şu hikâyeyı dinliyelim :

O ediblerin meliki Mevlâna Fahreddin muallim (tanrı ona rahmet etsin) rivayet ettiki. Hazreti Mevlâna bir gün büyük Bahaddin (Sultanül'ulema)nın türbesini ziyaretine gelmişti. Namaz kılıp evrad okuduktan sonra bir saat iyi murakip oldu, benden divit ve kalem istedi. Getirdigimde kalktı. oğlu Alâaddin Çelebinin başı üzere gelip مجصص کرده (مجصص کرده = sıvalı demektir) türbe (yani kabrin) üstüne bir beyit yazdı. o beyit budur :

ان کان لا یرجوك الا محسن   فیمن یلود و یستجیر المجرم

مثنوی : پس کجا زارد کجا نالد لئیم   گرتو بپذیری بجز نیك ای کریم

Filhal rahmet eyledi, ve buyurduki, âlemi kayıpta gördümki hudavendim Mevlâna Şemseddin Tebrizi, Çelebi Alâaddin ile sulh eyledi, ve ona bağışlayıp şefaat buyurdu, ta cümlei merhumandan oldu. Fransızca Eflâkî C. 2, S. 48 hikâye 404.



Bu son Konya ziyaretimde tekrar Alâaddin Çelebi kabrini dikkatle gözden geçirmiş isemde maalesef geçen 700 yıl içerisinde bu mühim beyit oradan silinmiştir. Mevlânamız, böyle kalın kalemle duvara, kapı üstlerine yazı yazmak itiyadında idi. Şu halde el yazısı güzelmiş demek olur.



güzel, namuslu bir kadındı. Bir gün, Şemsden izin almadan Sultan Veledin büyük annesi ile gezmek için Kerra hatunun bağına götürdüler. Ansızın Mevlâna Şemseddin eve gelip Kimyayı sordu, Sultan Veledin büyük annesi ve kadınlar onu gezmeğe götürdüler, dediler çok darıldı, canı sıkıldı, Kimya hatun eve gelince «درد کردن (!)» tutup kuru deynek gibi hareketsiz kaldı. Feryad ederek üç günden sonra öldü. Şems yedinci gicesinde yani 644 senesi Şaban ayında Şam cihetine gitti. Şaban 644 — Birinci kânun 1246.

Sipehsaların ifadesi, Eflâkinin iki hikâyesi birbirine tevafuk ediyor.

Eflâkiyi Fransızcaya çeviren Cl. Huart ın «درد کردن» tabirini «Torticolis» diye tercüme etmesi elbette yanlıştır. درد کردن tabirinden sonra kuru deynek gibi hareketsiz kaldı sözü ve mevsimin kış başlangıçı olması vakanın mükemmel bir sahaya iltihabı (Meningitis) olduğunu ap açık gösteriyor. Hatta Almanlar hastalığın şu pek aşikâr alâmetini, göz önünde tutarak Genickstarre yani ense sertliği diye at vermişlerdir. Sahaya iltihabının böyle yıldırım şekilleri vardır ve ekserya öldürücüdür.

Şemsin bu ikinci gidişinden sonra Mevlânamız tekrar müteessir olmuş, onun ayrılığına yanıp yakılmış, pek hazin şiirler, gazeller söylemiştir. Nihayet büyük oğlu Sultan Veledi daha bazı kimselerle birlikte ve bol para ile Şama yollamıştır. Şevval ayı içerisinde giden Sultan Veled Şemsle pirlikte 645 senesinin Muharrem başında yani 8 Mayıs 1247de Konyaya gelmiş, bu son gelişinde parlak bir istikbal ile karşılanmıştır.

Bu şemsin üçüncü ve son gelişidir. Şems bu kere de ancak recep 645 - teşrinisani 1244 tarihine kadar 7 ay kalabilmiş, Şemsi sevmiyenler, çekemiyenler, Alâaddin Çelebinin başı altında toplanarak büyük Sofiya bir suikast hazırlamışlardır. Onu şehitmi ettiler, yoksa ölümle korkuttular da o başını aldı bir yere mi gitti burası bugüne kadar belli değildir. Hülâsa Şemsin hayatı gibi ölümü de meçhuller içerisindedir.

Yazdıklarını, gördükleri üstüne, kendi sözile:

«درویش سخن زدیده گوید   عامی سخن از شنیده گوید»

Yani derviş gördüklerinden, halk işittiklerinden bahseder diyen

Sipehsalar, bu vakaları pek yakından bilen Sultan Veled, şu mühim ve dikkati çeken enteresan vaka hakkında sükût ediyorlar. Bize de susmak düşer.



Şamda kardeşile ilim tahsil eden Alâaddin Çelebi ne iş görüyordu? Veled Çelebi İzbudak, «muhtasar Mevlevî menakıbı» adlı basılmış kitabında, onun sarayda perde çavuşu yani hacip olduğundan bahsediyor, fakat mehaz vermiyor.

Halbuki mektubattan 7 numaralı, kuvvetle tahmin ediyorumki Alâaddin Çelebiye karşıdır :

1 — Daha ilk satırında af'tan bahsediyor. Alâaddin Çelebiye babası, Şemsin kaybolmasına sebebiyet verdiğinden dolayı pek tabiî olarak dargındı, onu bağışlıyor.

2 — Bağdan şehre göçmesini istiyor. Alâaddin Çelebinin bağda oturduğunu yukarıda Eflâkinin sözlerile meydana koyduk.

3 — Çelebiyi talebenin beklediğini ve daha ilk satırda müderrislerin Mefhari oğlum diye başlaması, Sultan Veledin, Aláaddinin ölümünde yazdığı iki rubaî – aşağıda aynen yazıyorum – Alâaddin Çelebinin kabri kitabesindeki : «هذه ترية الصدر المرحوم» unvanlarını gözönünde tutarak Alâaddin Çelebinin de dedeleri, babası ve ağabeyi gibi müderris olduğu fikrindeyim.



Eflâkî menakibinde, Alâaddin Çelebinin Alâaddin Kırşehri diye gösterilmesini anlıyamadım. Bu belkı Çelebinin orada bir müddet oturmasından veya karısının oralı olmasından yahut, çocuklarının Kırşehrinde bulunmalarından ileri gelir.

Eflâkiden hikâye: Haber verenler böyle anlatıyorlarki, bir gün çocukluk çağında sultan Velidin bir kaç altını kayboldu. Bütün evi aradılar, bir eser bulamadılar. O altınların hepsi nihayet kardeşi Alâaddin Çelebinin kitapları arasında bulundu. Bunun üzerine sultan Veled, Alâaddın Çelebiye bağırıp çağırmağa ve fena söylemeğe başladı. Hazreti Mevlâna buyurdu ki: Bahaaddin ! yani (Sultan Veled)·«على» değilmi ki «حرف جر» dir, eğer «على» cer eylemesinde ne yapsın. İkisi de memnun oldu. (Eflâkî, Fransızca C. 1, S. 353, hikâye 321.

Mevlânamız, iki genç kardeşi yine ilim yolundan sözle barıştırmış oldu.



halâ eski gözle görüyor.buraya girilmez demiş.) Hazreti Mevlâna hal ucundan bir naara vurdu, hanikahdan yalın ayak dışarı çıktı. Her nekadar büyükler, şeyhler arkasından seğirtmişlerse de mümkün olmamış. Ahi Ahmed mezmumu merdut ve matrut eyleyüp büyüklerin ve emirlerin şefaatile bendeliğe kabul buyurmadı ve cevabında; «o cinsimizden değildir» buyurdu. Ve o havaliden o biçare yanı (Ahi Ahmet Anud) aslâ geçmedi ve o bedbahtlık ve kötülükle helâk oldu. Onun civanları, rünudu, oğulları bende ve mürit oldular.

Meğer, Mevlevî hanedanının muhibleri, Ahi Ahmedin terbiyesizliğini Selçuki padişahının kulağına iriştirmişler. Hükümdar onu öldürtmek istemişse de, Hazreti Mevlâna müsaade etmedi. Ve büyüklerin toplantılılarında, mahfillerinde artık onu bulundurmadılar.

Ahi Ahmedin ve Ahi Alinin oğulları ki Konyanın gürbüzlerinden idi. (Bu گرز tabiri ahiblikce bir sıfat olmalı — Nafiz). temam ihlâs ile Sultan Velidin müridi olup makbuller cümlesinden oldular. Akıbet Çelebi Hüsameddin hem ziyaiye hanikahında ve hem Lâlâ hanikahında (Bedreddin Gühertaş Lâlâ Sultanı hankahı olmalı — Nafiz) Tam istiklâl ile şeyh oldu. Ve bir kemal ve bir mekâne erişti ki meleki mukarrip ve resûlü mükerrem anın halleri ve dereceleri üstüne imrenirdi. (Eflâki Fr. T. II, P 237. h, 603).



Mektuplar arasında (No. 32) Mevlânanın ortanca oğlu Çelebi Alâaddin Mehmedin ölümü üstüne, terekesinin yetimleri arasında hükümet adamları vasıtasile bölünmesi hakkında Konya kazıyül kuzatı Saraceddin Ermeviye yazılmıştır ki mühim bir hakikatı meydana konacağından son derece kıymetlidir.

Biliyoruz ki Mevlâna, Karamanda, Semerkandlı Şerafeddin Lâlânın kızı Gevher hatunla evlenmiş, önce Sultan Veled, iki yıl sonra da Âlâaddin Çelebi doğmuş, bir zaman geçince de bu hanım ölmüştur.

Âlâaddin Çelebi, belki de süt emerken anasını kaybettiğinden anne annesi گرای زرك onu yanına alarak büyütmeğe başlamış ve menakiblerin ifadesinden çocuk orada yetişmiştır.

Mevlâna, oğullarını, okuyup yazdırmış, yüksek tahsillerini bitirmek üzere, anne babaları Şerafeddin ile Şama yollamıştır. Bu

eserde bulunan 62 inci mektup, çocukların, büyük babalarına itaat etmeleri hakkındadır.

Tahsillerini temamlayan gençler Konyaya geldikten sonra Sultan Veled babasının yanında kalmış, Alâeddin yine büyük anne ve babasının evine gitmiştir. Biraz sonra anlatacağımız vakalar bu kanaatımızı tekit etmektedir.

Tebrizli Şems ilk defa 26 Cemadi ül ahir 642=29 İkinciteşrin 1244 tarihinde gelmiş, 21 Şevval 643=14 Mart 1246 tarihinde Şama gitmiştir.

Mevlânanın gönderdiği rica ve niyaz mektupları üstüne Şamdan 644 غرهٔ محرم 19 Mayis 1246 tarihinde tekrar Konyaya gelmiş, Mevlânanın evinde büyüyen « Kimya » adındaki genç kızı kendisine nikâh etmişlerdir. 644 غرهٔ ربیع‌الاول 19 Temmuz 1246.

Sipehsaların anlattığına göre kış mevsiminde. Medresenin tabhanesini perde ile bölmek sureti ile yeni evlilere bir kısım ayırılmıştır. İşte Âlâeddin, babasının elini öpmek üzere eve geldiginde Şemsin sert ihtarına maruz kalmıştır; bu eve gelirken biraz daha ihtiyatlı olunuz demiştir. Farsça metni okuyunuz: [1]

Eflâkide ise, Kimyanın bir defa Şemse darılarak meram bağlarına gittiğini, Şemsin kendisini çok sevdiğini, Mevlânanın medresenin kadınlarına, gidiniz bağdan Kimyanın gönlünü yaparak eve getiriniz dediğini Sultan Veledden naklen yazmaktadır. Eflâki Fransızcası, C. 22, sahife 134.

Yine Eflâki : *C.* 2, S. 137, hikâye 515:

Naklederler ki, Mevlâna Şemseddinin nikâhlısı Kimya hatun

---

[١] حضرت مولانا شمس الدین رضی الله عنه بعداز مدتی مدید «کیمیا» نام دختری را که پروردهٔ حرم حضرت خداوندکار بود التماس نمودکه در قید نکاح آورد خداوندکار ملتمس ایشان را بحرمی هرچه تمامتر مبذول فرمودند وخطاب ایشان را بخطه مقرون کردند چون زمستان بود وخداوندکار درتاب‌خانه درصفه خرکاهی ترتیب فرمودند که حضرت مولانا شمس الدین آنجا زفاف فرموده آن زمستان آنجا وثاق ساخت.

سندکی چلبی‌علاءالدین که فرزند متوسط مولانا خداوندکار بود ودرحسن ولطافت وعلم وفضل نازنین جهان هرگاه که بدستبوس والد و والدهٔ می‌آمد و از صحن صفه عبور می‌فرمود و بتابخانه می‌رفت مولانا شمس‌الدین را غیرت ولایت درجوش می‌آمد تا چند نوبت برسبیل شفقت ونصیحت بدیشان فرمود : «ای نور دیده ! هرچند آراسته بآداب ظاهری و باطنی اما باید که بعدازین درین خانه تردد بحساب فرمایی» . سپهسالار متن فارسی. ص ٦٨ .

zifesi bu sebeple açık kalıyor. Oraya bizi bilmiyen, tanımıyan, bizim taifemize kıskançlık, düşmanlık eden birisi tayin edilirse — çocuklarımızın maişeti Karatay medresesinden te'min edildiğinden — bu husus güçleşecek, esasen bizim cemaatimizden olan «Efsaheddin» buraya tayin edilsin.

« Mecalisi Sebai Mevlâna » mükaddimesindeki menakibde, Mevlânanın küçük Karatay medresesinde oturduğunu işaret etmiştik. Şu mektup o fikrimizi teyit eden değerli vesikadır.

Yine mektuplardan (N° 124)ü ehemmiyetlidir. Konyada o tarihte vezir Ziyaeddin Hanıkahı varmış. Yerini ben bilmiyorum. Belkide kimse bilmez. Buranın şeyhi — Eflâkinin anlattığına göre — mevlevilerin düşmanlarından birisidir. Şeyh dünyasını değiştiriyor. Hanikah şeyhliğine, Hüsameddin Çelebinin tayin edilmesi için Maliye nazırına yazılan name, Mevlânanın sağlığında Hüsameddin Çelebinin Hanikalı şeyhi olduğunu göstermektedir.

Eflâkî menakibinde Ziyaiye Hanikalı şeyhliği için şu kayıt vardır, ehemmiyetine binaen olduğu gibi yazıyorum :

Dostların eyilerinden Sivaslı Nefisüddin böyle anlatıyor ki : Mevlânanın zamanında büyük bir şeyh vardı. (İsmi yazılı değil) ve iki Hanikahda posta oturmuştu, kazara o derviş bu âlemden geçti. Büyük Emir تاج الدين معتز، Ziyaeddin vezir hanikalının Takriri Çelebi Hüsameddinin adına yazılsın diye sultandan (yani Selçukî hükümdarından ferman almağa teşebbüs etti. Yarlığ çıktıktan sonra emir Taceddin büyük cemiyet yaparak benzersiz bir posta oturma ziyafeti yaptı. Zıyaeddin vezir hankalı, Hüsameddin çelebiye verildi diye Mevlânaya haber verdiler.

Hazreti Hudavendigâr bütün yaran ile kalktı, yola çıktı. Nefisüddin dedi ki, Çelebinin seccadesini ben omuzuma almıştım, derhal Hazreti Mevlâna benden alıp kendi mubarek omuzuna koydu. Hanikaha girdiklerinde, seccadeyi sofanın en başına sermelerini buyurdu. Ahi Ahmet vardı ki rindanin ser defteri ve zamanın cebabiresinden idi. (Adı Eflâkide احمد عنود diye anılır. Münasibetsizin birisidir.) Posta oturma töreninde o da vardı. Taassup ve kıskançlık yüzünden, Çelebi Hüsameddinin o hanikahda şeyh olmasını istemezdi. Ayağa kalktı, biz anı (yani Hüsameddin Çelebiyi) bu yörede şeyhliğe kabul eylemeyiz diye seccadeyi toplayıp birinin eline verdi. Derhal oradaki kalabalık bir birine

girdi. آخی تورك (Hüsameddin çelebinin mensup olduğu aile) ve آخی بشره nin (Ahi Başara mühim bir şahsiyettir. Geçen yaz Kırşehrine gittiğimde mühim bir tomar gördüm. Kırşehirde yatan (آخی اوران ولی) mütevellileri elinde bulunan bu tomar 780 tarihli olup Farsçadır. O devirdeki ünlü, şanlı bütün ahilerin adları yazılıdır. Yazısı, tezhibi pek güzeldir. Ahi Başara ismi orada vardır. Eflâkinin şu tabiri de onun pek mühim bir sima olduğunu gösteriyor. Bir de vezir Zeynüddin Başara bey bin Abdullah vardır. Nafîz) Aba ve ecdadı hanedanına mensub olan Ahi Kayser, Ahi Çoban, ve Ahi Mehmet Seyitvari gibi muteber Ahiler şimşire ve bıçağa sarıldılar, mürit olan emirler ربود un müridlerini öldürmeğe kast eyleyerek fitne ortalığı aldı. Bir çok ince gönüllü dervişler, hal dili ile «الفتنة نائمة لعن الله من ايقظها» kelimesini okudular ve «الفتنة اشد من القتل» hükmü ile kıyamet koptu. Hazreti Mevlâna hiç buyurmadı. Sonra buyurdu ki bu خردم niçin nîmete kûfran eyleyor, binikmet olan nîmetin şükründen gafildir, bilgisizlik, tehevvür, kibir, ve benlik ucundan karşı geliyor, canlarının evlerini «يخربون بايديهم» ayeti üzere kendi elile kendi üzerine harap eyliyorlar ve cüret ediyorlar. Yakındır ki bu taassuplar sürmeyecektir, hepsi pesmandekâr, payimali ruzigâr olacaklardır, bizim tarikimiz bütün tariklerin (İçtimaî teşekküllerin) pişüvası olacaktır, nitekim dedi :

گر آخر آمد عشق تو گردد ر اولها فرون

نبوشست توفيت حدا كالاخرون السابقون

(Bundan sonra Hazreti Mevlâna mutadı veçhile bir hikâye anlatarak Semerkandlı «ابو ليث» adı dünyaya şan saldıktan sonra Hicazdan memleketine gitmiş, abdest almak için şehrin kenarındaki suya yaklaşınca kadınlar çamaşır yıkarlarımış. İhtiyar birisi Ebuleysi tanıyarak «بو ليثك» gelmiş, haydi gidin komşulara haber verin demiş. (ك) tasgir manasında anası babası tarafından söylenirmiş. Üstat bundan hakaret manası anlayarak geri dönmüş, eşyanın toplanarak şehire girmeden ayrılmalarını yanındaki adamlarına, talebesine, hizmetkârlarına söylemiş. Onlarda günlerce süren yolculuktan sonra bu ayrılışa şaşmışlar, bu halk bizi

İşte bu sebebden o devreye ait kitaplar ve muharrerat, müverrihlerin birinci derecede ehemmiyet verdiklerî eserler arasına girmiştır.

Bu hususta ki malûm tarihlerden başka Selçukiler zamanı hakkında en kıymetlı bilgileri Mevlevi kitaplarında aramak, bulmak imkânı vardır.

Mesnevîhan, Selanikli Esad dedenin himmetile Hindistanda لنكپور şehrinde 1901 =1319 yılında basılan «Sipehsalar menakibı», ve bunun Türkçeye tercümesi memleketimizde ve Avrupada sevinçle karşılanmıştır.

Fakat Sipehsalar, nihayet Mevlânanın menkıbelerinden bahseder, tasavvuf neşesi galibdir. Lâkin asıl Mevlâna zamanında bizzat onun ağzından çıkmış sözler elbette ve elbette büyük bir kıymeti, pek tabiî olarak fevkalâde ehemmiyeti haizdir.

Bu husus, Mevlânanın tabedilmiş bulunan Mesnevî, Divan ve rubaıyyatından kısmen istifade edilir bir hale konulmuş ise de tarih ilmî bakımından hiç birısi bugün size takdim ettiğimiz Mektubat ayarında değildir. Mevlânanın basılmış, ortaya çıkarılmış kitaplarında ya hikâyelerle ahlâkî akideler veya da sırf ilâhî aşkla söylenmiş garamî şiirler vardır.

Mektubat ise böyle değildir, muhtelif ve beşerî zaruretlerin ilcasile muhabere dediğimiz şekildeki muharrerattan ibarettir. Cümlelerde, kelimelerde, remz, kinaye, telmih ve belki hakikat ifade edilmektedir.



Selçukiler Anadoluyu pek severlermiş, en başta hükümdardan, en küçük millet ferdine kadar hepsi bu kutlu ülke için canlarını feda etmişlerdir. İnsan ömrünün kısalığını pek eyi sezen atalarımız, bu topraklarda öyle medenî bir dünya yaratmışlar ki yüz ve yüz yılların bütün tabiat şiddetlerine, bunların fevkında biz oğullarının lâkayt ve ihmallerine göğüs geren taştan, tuğladan, çini ve nakıştan hendesî âbideler hâlâ bakanları hayran etmektedir.

Avrupalıların bu eserlere verdikleri kıymet, hattâ Anadolu yerlilerinden olup Avrupaya gidenlere falân şehirdeki falân âbide, falân taş, şu türbe, o imaret ne haldedir deye soran, bizi hayretten hacalete düşüren muharirler, aşıklar vardır.

Ünlü dedelerimizin bıraktıkları şu taş ve ölümsüz binaların

adları, yaptıranları, nihayet kitabe, mahalle, yöre ve türbeler bazan karanlıkların derinliğinde kalmaktadır, değil projektör, hatta İspermeçet mumu ışığına bile muhtaç olunan anlar ve zamanlar vardır. İşte şu 144 mektup, 3 lâhika bir hayli ihtimalleri çözebilecek materyel ile zengindir. Edebî dili pek güzeldir ve tam manasile Anadoluda münevverler arasında geçen farsçadır.

Elkap cihetinden ise vezirlere, büyük Emirlere, Vali ve Subaşılara, Kadılara, Müderrislere, ahilere, mu'idlere ve Hukumdarlara nasıl çağırıldığını anlatmaktadır.

Burada bir nokta üstüne okurların gözünü çekmek istiyorum: Mevlâna Selçuki hükümdarlarına hitab ederken daima «فحر آل داود» sözlerini söylemektedir. Fahri Âli Selçuk denmiyor, Selçukileri kuran zatin babasına izafe ediyor. Mevlâna zamanında Selçukî ailesine «Âli Davud» sözü alem imiş. Netekim Ali Osman, Ali Karaman, Ali Ramazan ve Ali Germiyan denildiği gibi.

Hatta bir mektubunda : «اعملوا آل داود شكراً و قليل من عبادى الشكور» ayetini yazarak pek zarif bır cinas yapmaktadır.

Mektupları dikkatle okumağa başladığımızda bazı mühim hakikatlar, yeni bılgiler bulmaktayız. Meselâ (29) numaralı mektupta «شيخ صلاح الدين زركوب قونوى» için : «سيد المشايخ ابايزيد الوقت جنيد الزمان خضر القدم مسيح الانفاس نوريمشى به فى الناس صلاح الحق و الدين كه فرزند جان و دل سيد برهان الدين المحقق و خليفهٔ اوست باستقلال» cümlesine tesadüf etmekteyiz . Halbuki Sipehsalar bu hususta sükût eder. Eflâkîde Seyid Burhaneddin muhakkakı Tirmizinin [قال خود را بخدمت مولانا جلال الدين دادم چه او را جلال واقراست و حال خود را بخدمت شيخ صلاح الدين بخشيدم كه او را هيچ كونه قالى نيست] dediğini söyler geçer.

Mevlevilik tarihi, küçük Asyadaki tarikatlerin inkışafı, seyri bakımından şu malûmat kıymetlidir.

Yine mektuplar arasında (91) numara da ehemmiyetlidir. Selçukî devletinin baş tabibi yani sıhhat nazırı olan tabip Ekmelüddine hitaben yazılan mektupta deniyor ki :

Selçukî ümerasından Emir Fahreddin arslan doğmuş yeni bir medrese açıyor. Buranın müderrisliğine, Fazıllardan üstat Şemseddini Mardinî tayin ediliyor.

Karatayi Kebir Medresesinin müderrisi olan Şemseddinin va-

İşte Aktabı Mevleviyenin fihristi kabilinden saydığım eserleri bunlardan ibarettir. Bu eserler müelliflerinin meşreplerile kitapların tarzı tahriri ve münderecatı bir nebze tafsil olunsa bile müstakil bir kitap tutar. Hele Ricali Mevleviyenin âsar u telifatı ve ulûmu diniye ve tasavvuf ve edebiyata ve musikiye ve sanayii nefiseye ve saliklerin terbiyesine ait âlemi islâma hizmetleri cihanın malûmu olup bu tâifei celile âlemi islâmda çok nâfi ve mühim bir zümre olmuşlardır.

İşbu **Mecalisi Seb'a** ile **Mektubat** tarihi islâm ve Mevlevîlik tarihi ve maarifi islâmiye ve edebiyat ve ârif ve zarîf ve nüktedan insan yetiştirmek bakımından insaniyete çok nâfi eserlerdendir. Dua edelim de bu genç edîb ve zarîf ve Hekîm olan **Feridun** oğlumuz burada sayılıp dökülen ve henuz neşrolunmıyan âsarı mevleviyenin de neşrine hizmetle bütün insanlara büyük hizmetlere muvaffak olsun.

18 Mayıs 1936 VELİD ÇELEBİ İZBUDAK



Mevlânanın Mektupları

ve

Anadolu Selçukîleri Tarihi Bakımından Değeri

Büyük Mevlânanın dünyaca tanınmıyan eserlerinden « ترسلات » ı irfan cihanına yeni yıl armağanı olarak sunuyoruz. Mesnevî ibdakârının kitablarını sıralayan — Şarkta, Garpta yazılmış — teliflerde bu mühim eserle, yine tarafımızdan bastırılmış, neşir sahasına konulmuş «Mecalisi sebai Mevlâna» tenamen meçhûldür. İstanbul Üniversitesinde « Türk Edebiyatı tarihi » Profesörü Bay Mehmet Fuadın 1918 — 1919 yılında Devlet hisabına basılan «Türk edebiyatında ilk mütasavvuflar» adlı eserin sahife 258 inde: «Mevlâna Celâleddini Ruminin «فيه‌مافيه» namında Muinüddini Pervaneye ithafen yazılmış mühim bir mensür risalesi ve daha sair bir çok kelimat ve akvali varsa da bunlardan bahsedecek değiliz» denilmektedir.

Şark Edebiyatı Tarihi meselelerinde salâhiyetdar tanılan Bay Fuadın 1919da şu mühim iki eserden haberi olmadığı kendi sözlerinden gayet aşikâr anlaşılmaktadır. Çünki akval ve kelimat başka, müdevven eser büsbütün başkadır.

Avrupa müsteşriklerine gelince, onlar daha ziyade doğu kaynaklarına baş vururlar. Meşhur müsteşriklerin himmetile meydana konulan « Muhit-al-islâm=Enzyclopedie des İslam » daki Mevlâna makalesi pek sathidir.

Mevlânanın torunları, onu sevenler ise bu kitapları çoktan tanımakta idiler. Yanılmayorsak bu eserlerden ilk defa İkdam gazetesinda «Mevlevi tabibler» başlığı altında yoksul muharrir bahsettim.

*
* *

Türk tarihinin bizi en çok alâkadar eden kısımlarından birisi hiç şüphe yok ki Anadolu Selçukileridir. Halbuki bu devletin iki buçuk asırlık zamanı hakkında yazılmış vesikalar azlığıyla meşhurdur. Hele resmî makamların emri haricindeki müelliflerin yazıları cüz'idir.

Ancak **Mesnevî** ye gelince: gerçi Acem edipleri türlü vadide, türlü yollara sâlik olarak mesneviyat vücûda getirmişler, esatini eazım «hamse» ler söylemişlerse de hiç biri **Mesnevî** nin seri pâyine irişememiş, zaten o meşrepte yaratılmadıklarından Mevlânayı tanzire, Mevlâna pirevliğine özenmemişlerdir.

Mevlâna nasıl bir lisan kullanmış; ne yolda bir ifadede bulunmuştur. Başkaları bu lisâna malık değiller miydi, bu ifadeye kadir olamamışlar mıydı? Bu suale nefi ile cevap vereceğim. Hâkikaten bir küçük bendesi Şeyh Galib'in « Bir başka lisan tekellüm ettim » dediği gibi Mevlâna'nın da **Mesnevî** deki gerek lisanı, gerek beyanı bambaşkadır. Bu bapta ayrıca bir risale yazdığım cihetle burada uzun uzadı maruzatta bulunmayacağım. Ancak **Mesnevî** ile meşgul olan bütün ekâbiri urefâ maruzatımı söylemiş olmaları benimçin kâfi delildir.

Fîhi mâfîh ile **Mecalisi Seb'a** nın lisanı birdir. Arifane bir lisanla talibanı âşıkanı irşad için türlü delil ve câzip ifade ile Âyetli, Hadisli delilli, şahidli beyanattan ibarettir. Bunlarda da ince bir fark aranırsa **Fîhi mâfîh** âşıkanı dervişana hitab eylediği cihetle maarıf neşesi galibdir. **Mecalisi Seb'a** halka dahi şamil olmağla biraz mav'izaâmizdir. **Mektubat**'a gelince: Bunlar tanıdığı her kısım zevata yazdığı şuna buna ait tavsıyeler ile birkaç tane de evlâd u yâranına gonderdiği mektuplardır. Meşrebi âlilerinden, hatta bazı mektupları mefadından dahi anlaşıldığı veçhile hiç kimseye yüzu tutmadığı cihetle herkım gelip sızlanırsa onun işini gormesi için bazan pek büyuk zata tavsiye yazmış, hem de iltizamkârane lisan kullanmıştır. Bu iyiliklerin maddî, manevî ne kadar çok faidesi olacağını sayınış, dokmuş, bir çok Âyet, Hadıs, akvâlı ekâbir, fıkarat, hikemiyat, eş'ar yazmıştır. Âdi cer hocasına tavsiye verdiği bile vardır. Bu meyanda Şam'da tahsilde bulunan oğulları Sultan Veled Bahaeddin ile Çelebi Alâeddin'e yazdığı mektup şahı eseıdir.

İşte şu mukaddemeyi yazmağa badi olan da Hazreti Mevlâna'ya nisbeti nesabiyesiyle muftehir bulunan oğlumuz Hekîmi şifai mahlâs "Bay Feridun Nâfiz" ceddi pâkine farti nisbeti alâımi maddiyesinden olmak uzere, **Mecalisi Seb'a** ve **Mektubat**'ı tabettirmesidir. Ötedenberi kendileri bu kemter fakire buyuk bir teveccüh gosteregelmekte olmalarıle işbu eseri hayırlarına bir mukaddime yazmaklığı fakirden talep eyledıklerinden şu birkaç satırı karaladım.

Bunlrın pek de haricinde sayılmayan ve fakat feragı kalbim olmadığı cihetle onları da sayıp dokerek kocaman bir risale yazmağa her nedense neşatım bulunmadığından dolayı fihris kabilinden burada zikirle iktifa edeceğim:

En meşhur altı cild **Mesnevî** ye her hangi bir zavallı bir cilt ilâve ederek ortaya ve Mevlevilik âlemine bir vakit bir (yedinci cilt Mesnevî)

mübahasesi, hatta münazaası çıkardığı gibi diğer bazı berraniler de Mevlevîlik âleminde meşhur Kasidei Devriye ve Müstezadı Sagîr ve Kebîr ve Kasaidi Aleviyeli ve mahlâsları Şemsli Mevlânalı bir takım kimlerin yazdığı meçhul olan gazellerden bir mecmua vücûda getirerek Mavlâna'nın **Divanı Kebîr**'ine karşı bazı nâpuhte yâran bunu bir (Divânı Sagîr) olarak gösterirlerdi. Hatta hemen bir asır evvelindenberi Meleviliği : filan kolu falan kolu, diye ikiye ayırırlardı. Gûya altı cilt **Mesnevî** ile koca **Divânı Kebîr** onların kasdettiği yüksek hakayıkı söylememiş de yedinci cilt dedikleri kısım (1) ile Divanı Sagîr tesmiye eyledikleri mecmua bu sırrı ayan etmiş imiş. Bunu ancak kendi keyflerine gelen bazı yüksek âşıklar anlarmış!..

Arzettğim eserlerinden başka Cenâbı Pîre (Aşkname—Tıraşname) adlı iki küçük manzum risale isnad edilmiştir. Hatta bazıları (Aşkname)yi Sultan Veled Hazretlerine isnad etmiştir Fakirin zannımca her ikisi de Hazreti Mevlâna ve Sultan Veled'den sonra yazılmıştır. Mümkindir ki bazı âşıkanı mevleviyyenin eseri olan ; hatta sonunda Sultan Veled Hazretlerinin İbtidanâmesinden de iki beyt irat eylemiştir Tabiî Sultan Veled, hatta Mevlâna isim tasrih ederek, sonunda : « nitekim Sultan Veled İbtidanâmesinde şu beyitleri buyurmuştur » diye yazmaz.

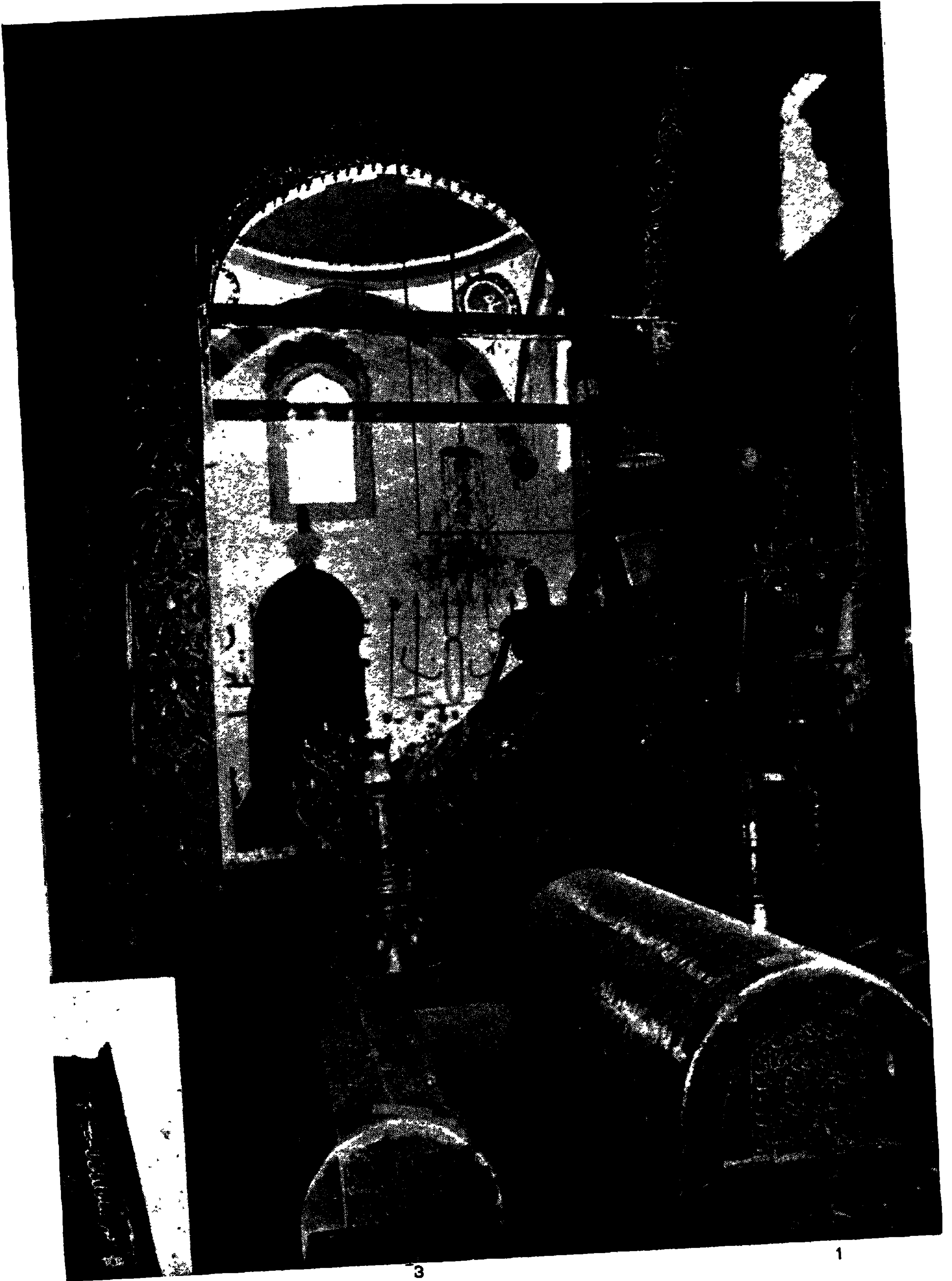
Yine (Afak ve Enfüs) isimli bir eseri merâtibi sülûke ait bir iki sahifelik mesnevî bir eseri Mevlâna'ya isnad eylemişlerdir ki enfası Mevlâna'ya vâkıf olanlar bunun Mevlâna eseri olmadığını derhal anlar. Maazalik saydığım eserlerin hiç biri dine, tarikete sarahaten muhalif sayılamazlar.

Şu kadar var ki bunlar Enfası Mevleviyyeden değildir. Ezan cümle gerek cildi sâbi'de, gerek o gazeller mecmuasında gulüv derecesinde bir Alevîlik vardır ki Cenâbı Mevlâna Hazreti Ali'nin Cenabı Peygambere yüksek ve yegâne nisbetini ve herkesin fevkinde çok derin mazhariyetini pek âlâ bilmekle ve diğer eserlerinde yazmakla beraber meşrebi âlileri öyle Alevilik veya Nusaybîlik ve saire gibi ehli suret dedikodularından çok yüksektir. Ve Cenabı Şahı Velâyet'e ihtisasları bambaşkadır.

İşte Mevlâna eserleri hakkında pek muhtasar maruzatım bundan ibarettir. bundan başka aktabı Mevleviyeden Sultan-ül-Ulema Hazretlerinin üç cilt mensur **Maarif**'leri, kezalik Seyyid Bürhaneddini Muhakkik Hazretlerinin bir cilt **Maarif**'i vardır. Hazreti Şems'ın dahi bir cilt mensur (Maarif) i olup balâda söylediğim yâran buna da (Hırka) diye ayrı bir ad koyup kendilerine ayırdıkları (Divanı Sagir) ve saire idadında havasa ait sayarlar. Sultan Veled Hazretleri'nin de üç cilt **İbtidaname — İntihaname, Rübabname** adlı mesneviyatiyle Divanı ve mensur bir **Maarif**'i vardır.

---

(1) Bu (cildi sâbi) aleyhinde vaktiyle « Esseyf-ul-Katı' Firreddi alel-Cildissâbi' » adlı bir eser yazmıştım. Bu vesile ile hayli malûmat dercedilmiştir.



MEVLÂNÂNIN EBEDÎ UYKUSUNA DALDIĞI YER

Ortadaki — A irı kavuklu "sanduka,, büyük Hakimle oğlu sultan Velede aiddir. En geride soldaki yüksek sanduka B Sultanululemanın Medfenidir. Önde çinili sanduka 1 M. oğlu M. Emir Âlim Çelebının, sağındakı 2 M. kızı Meleke hatun, solundaki 3 M. torunu Celâle hatunun çinı kabirlerını göstermektedir.

Resim, Türbe Müze olduktan sonra alınmıştır.

Düstûr yâ Nur

Hazreti Mevlâna'nın kendisi kadar sıytı cihanı dolduran eserlerinden son telifi olan **Mesnevîi Şirif** dır ki hakıkaten irfan âleminde bunun kadar bir kitap vücûda gelmemiştir. Bazı teliflerimde bunu akıl ve ihatamı nisbetinde bastettim ; Hatta bu bapta müstakıl bir risalem de vardır. Ondan sonra diğer en büyük eseri hurufu hace adedince müstakil birer büyük divanın mecmuu olan **Divanı Kebîr** dır ki ebyatı milyona baliğdir. Mevlânanın şairliği hakkında da **Mecma-ul Fusaha** sahibi en büyük asaleti beyanı ile **"**fusahayi Acemde en birinci gazelserâ olan Mevlâna'dır**"** diyor Ve **Divanı Kebîr** den, büyük bir kısmını delil olarak irad ettikten sonra başka bir mahalde yine bu mevzua avdetle misalleri iradı için mufassal bir divan kıt'asında yine muhtaratını yazar. Mevlâna'nın bu iki eseri âlileriden sonra âşıkanı arifân meyanında şohretyab olan **Fîhi mâfîh** risalesidir. Bu da memleketimizde bazı muhibban tarafından tercüme edilmiştir. Bunlardan başka Cenabı Pîr Efendimizin **Mecalisi Seb'a** adlı yedi mav'izadan muekkep bir eseri vardır. Bir de ekâbir u eazıma ve muhibbanı âşıkana ve evlâd u yâranına yazdığı mektupları hâvi **Mektubat** unvanlı bir mudevven kitabı da vardır.

Diyebilirim ki Mevlâna'nın eserlerinde lisan ve beyan, mevzuuna gore biraz değişiklik gösterir. **Divanı Kebîr** i mutalea edenler gorurler ki âşıkane bir lisanla tam « gazel » kelimesinin medlûlüne muvafık bir âşıkın cânânı tavsifi, onunla muaşekası, ona derdini dökmesi, derdi aşkla neler çektiği ve saire ve saire her gazelde mukemmel surette muzeyyen, parlak, derin bir lisanla ifade edilmiştir. Tabiî emsâli şuaranın mafevkında olmakla beraber görülür ki edebî bir divandır. Yine görülür ki Mevlâna gazelsera olmadan evel ve butun gazeller yazdığı hengâmda Arabın edebiyatını ve meşhur yüksek ediblerinin divanını okumuştur. Bazı mahallerde onların mazmunları, nadir nükteleri daha rengin tasarrufla irad edildiği gibi bazan da aynen bir meşhur mısraları, beyitleri tazmin edilmiştir. Kezalik edebiyatı Farsiyede de aynen en büyük şairlerin divanlarını serâpa okuduğu bu iki lisan edebiyatını, tarihi edebiyatını tetebbu edenlere guneş gibi zahir olur. Gerçi **Mecma-ul-Fusaha** sahibinin dediği gibi Farisî lisanında tam «gazel» tabirine müstahak olarak gazelseralık kapısını Mevlâna açmış ve her vadide birer divan denilecek kadar yüzlerce, binlerce gazel inşadiyle kocaman bir **Divanı Kebîr** vucûda getirmişse de kendinden sonra gelenler — aşağı yukarı herkesin meşrebi kendine göre az çok taayyün eylemek şartıyla — onlar da Mevlâna isrine salik olmuşlardır.

SEBAT BASIMEVİ
İstanbul, Ebüssuud caddesi No. 5
1 9 3 7

Anadolu Selçukileri gününde

Mevlevî Bitikleri

2

MEVLÂNÂNIN MEKTUBLARI

Kastamonu Saylavı Veled İzbudak'ın Mukaddimesi, Nafiz Uzluk'un Önsözü, bir Levha, bir Resimle birlikte.

Düzelten

AHMED REMZİ AKYÜREK

M. F. Nafiz Uzluk yönünden bastırıldı.

